



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

جلسة عاشورا

ببغداد

عبدالمجيد

سنة السنن واطفالت الفخر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حماسه عاشورا به بيان حضرت مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف (ترجمه يا لثارات الحسين)

نويسنده:

جلال برنجيان

ناشر چاپي:

طور

ناشر ديگيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

| | |
|-----|---|
| ۵ | فهرست |
| ۷ | حماسه عاشورا به بیان حضرت مهدی علیه السلام (ترجمه یا لتارات الحسین) |
| ۷ | مشخصات کتاب |
| ۹ | فهرست |
| ۱۱ | تقدیم |
| ۱۳ | طلیعه |
| ۲۷ | دریچه ای به نور |
| ۳۱ | بخش اول : زیارت ها |
| ۳۱ | زیارت شهدا |
| ۵۳ | بررسی زیارت شهدا |
| ۶۰ | زیارة الناحیة |
| ۶۱ | زیارت ناحیه |
| ۹۸ | بررسی زیارت ناحیه |
| ۱۰۴ | زیارة فی یومِ عاشُورا |
| ۱۱۶ | زیارة یوم الولادة |
| ۱۱۷ | زیارت روز ولادت |
| ۱۲۴ | سفارش به زیارت عاشورا |
| ۱۲۸ | زیارت عاشورا |
| ۱۴۱ | بخش دوم : نامه ها و دیدارها |
| ۱۴۱ | اشاره |
| ۱۴۲ | شباهت به حضرت یحیی علیه السلام |
| ۱۶۰ | انحصار امامت دو برادر |
| ۱۷۰ | حکمت شهادت |
| ۱۷۶ | شرافت تربت |

| | |
|-----|-----------------------------------|
| ۱۸۰ | شفا با تربت |
| ۱۸۲ | نماز زیارت |
| ۱۸۴ | شرافت زیارت امام حسین علیه السلام |
| ۲۰۱ | راهگشای کربلا |
| ۲۰۵ | نگاهبان زائران |
| ۲۱۰ | آثار زیارت و گریه بر سید الشهداء |
| ۲۱۲ | ارزش زائران کربلا |
| ۲۱۷ | پی نوشت ها |
| ۲۳۷ | کتاب نامه |
| ۲۴۱ | درباره مرکز |

حماسه عاشورا به بیان حضرت مهدی علیه السلام (ترجمه یا لئارات الحسین)

مشخصات کتاب

سرشناسه: برنجیان، جلال، 1333 -، گردآورنده و مترجم

عنوان و نام پدیدآور: حماسه عاشورا به بیان حضرت مهدی علیه السلام/ گردآور و بازگردان جلال برنجیان.

مشخصات نشر: تهران: طور، 1374.

مشخصات ظاهری: 2 ج. در یک مجلد (232 ص.)

فروست: نگرشهای تاریخی؛ 1.

شابک: 4000 ریال؛ 23000 ریال: چاپ هفتم: 964904275X

یادداشت: چاپ قبلی، طور، 1367 (238 ص)

یادداشت: چاپ چهارم: 1375.

یادداشت: چاپ هفتم: 1385.

یادداشت: عنوان عطف: ترجمه یا لئارات الحسین: حماسه عاشورا به بیان حضرت مهدی علیه السلام.

یادداشت: کتابنامه: ص. 232 - 230.

عنوان دیگر: ترجمه یا لئارات الحسین: حماسه عاشورا به بیان حضرت مهدی علیه السلام

موضوع: حسین بن علی (ع)، امام سوم، 61 - 4ق. -- زیارتنامه ها.

موضوع: زیارتنامه ها.

رده بندی کنگره: BP271/ب4 ح 8 1374

رده بندی دیویی: 297/777

شماره کتابشناسی ملی: م 74-3224

حماسه عاشورا به بیان حضرت مهدی عَلَیْهِ السَّلَامُ مؤلف: دکتر جلال برنجیان هرگونه چاپ و تکثیر غیر قانونی و ممنوع می باشد.

ص: 2

- * طلّیعه *** 7
- * دریچه ای به نور *** 21
- * بخش اوّل : زیارت ها
- زیارت شهدا *** 26
- بررسی زیارت شهدا *** 48
- زیارت ناحیه *** 54
- بررسی زیارت ناحیه *** 92
- زیارت روز ولادت *** 98
- سفارش به زیارت عاشورا *** 106
- زیارت عاشورا *** 110
- * بخش دوم : نامه ها و دیدارها
- شباہت به حضرت یحیی علیه السلام *** 124
- انحصار امامت دو برادر *** 142
- حکمت شهادت *** 152
- شرافت تربت *** 158
- شفا با تربت *** 162
- نماز زیارت *** 164
- شرافت زیارت امام حسین علیه السلام *** 166
- راهگشای کربلا *** 185

نگاهبان زائران *** 189

آثار زیارت و گریه بر سید الشهداء *** 195

ارزش زائران کربلا *** 197

پی نوشت ها *** 202

کتاب نامه *** 229

ص: 4

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنِّي لَأَدْعُو لِمُؤْمِنٍ

يَذُكُرُ مُصِيبَةَ جَدِّي الشَّهِيدِ،

ثُمَّ يَدْعُو لِي بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ وَ التَّيْيِيدِ. [1]

من برای مؤمنی (= شیعه ای) که

مصیبت جدّ شهیدم را یاد کند،

سپس برای تعجیل در فرج و تأیید (امر من) دعا کند، حتما دعا خواهم کرد.

تقدیم به پیشگاه بزرگ بانوی خاندان مصطفی صلی الله علیه وآله و سلم:

که گستره ی غمش شرر بر جان جملگی امامان افکنده ،

و حق بر باد رفته اش گواه بی عدالتی غاصبان شده ،

و مرقد پنهانش دلیل بطلان ناجوانمردان گردیده است ؛

همو که جملگی کائنات باید در یوزه ی گدایی بر آستانش برند

و تمامی ممکنات دست طلب برای شفاعتش دراز کنند ؛

چرا که او حبیبه ی خدا ،

شفیعه ی روز جزا ،

و أُمُّ الْأَئِمَّةِ النَّجَبَا فَاطِمَةَ ی زهراست .

ص: 6

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَرِيحَ الدَّمْعَةِ الْعَبْرَى،

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُذِيبَ الْكَبِدِ الْحَرَى،

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَرِيحَ الْعَبْرَةِ السَّاكِبَةِ،

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا قَرِينَ الْمُصِيبَةِ الرَّائِبَةِ.

دیدگان‌ت پر اشک،

لبانت خشکیده،

سینه ات گداخته،

قلبت شعله ور،

روح‌ت پر تلاطم،

لیکن مهار نَفْسَت در مُشْت.

سرود ایمان بر لب،

نوای توحید در کام،

یاد خدا در دل،

دستار پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بر سر،

کهنه پیرهنِ امانتِ مادر بر تن،

بزم اشکواره در پیش.

ای حسین! ای راز دار منزل وحی!

غمِ سرایِ خیمه‌هایت،

سوزشِ قلبِ زنانت،

گریه‌ی نوباوگانت،

آه و سوزِ خواهرانت،

العطش از دخترانت،

عالمی را اشکِ ریزان می‌کند.

ای حسین، ای رهنمای راه ایمان! ای حسین، ای جرعه‌نوش جام یزدان! کوفیان بد صفت، نامردمان بی مروت، آن نابکاران بی فتوت، حیا از مادرت زهرا علیها السلام نکردند.

ای حسین! ای خون یزدان!

شاعران در چکامه‌گویی برای شور تو ناتوان، ادیبان در بیان ایثار تو سرگردان و فرشتگان در ستایش صبرت حیران‌اند. ای حسین! ای کشتی نجات امت! نیایت صلی الله علیه و آله وسلم به شهادت‌پذیری ات جان یافت؛ زکریا علیه السلام به غم آمیخته با نامت ره جست و فطرس به برکت گهواره ات بال یافت.

گویی که در قربانگاه سرزمین آرزو [= منی]، حاجیان به یاد تو قربانی می‌کنند؛

و گویی که احرام به تن داران در سرزمین شناسایی [= عرفات]، دنبال راه تو می‌روند؛

چون تو فرزند مکه و بطحایی؛ فرزند زمزم و صفایی؛ پور حِلّ و منایی. گرگان بی‌شهوت، پارگان تَت را تن پاره کردند؛ روبهان مرغزار حيله، دعوت نامه‌ها را با شمشیر گشودند و حرامیان بسترِ کفر، دست پلیدِ خویش را برای بیعت به سوی تو دراز کردند. چه نیک فرمودی:

أَلَا وَإِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ بَيْنَ السَّلَّةِ وَالدَّلَّةِ وَهَيْهَاتَ لَهُ ذَلِكَ مِنِّي وَهَيْهَاتَ مِنَّا الدَّلَّةُ أَبِي اللَّهِ ذَلِكَ لَنَا وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَحُجُورٌ طَابَتْ وَطَهَّرَتْ وَأُتُوفَ حَمِيَّةٌ وَنُفُوسٌ أَيْبَةٌ أَنْ نُؤْتَرَ طَاعَةَ اللَّئَامِ عَلَى مَصَارِعِ الْكِرَامِ. [2]

آگاه باشید! حرامی فرزند حرامی، مرا بر دو کار مخیر داشته است: یکی مرگ و دیگری خواری! و من و چنین کاری؟! چه دور است چنین کرداری از من و چه دور است خواری و ذلت از ما خاندان. خدا و پیامبرش و باورمندان و دامن های پاک و پاکیزه (که ما را پروردند) و مردمی که زیر بار ستم نروند و افرادی که تن به خواری ندهند، (همگی) ما را از این دور داشته اند که فرمانبری ناپاکان را بر کشته شدن شرافتمندانه برگزینیم.

دژخیمان اهریمن صفت، کرنش گران معبد نفس، فرمان بران صفیر ابلیس، غنودگان بر آستان اهرمن و دنبال روان امیر جانیان یزید، صلایت را با تیر و پیکان پاسخ دادند و دلایلت را با سنگ!

برای آن که همه ی تاریخ راز مظلومیت را بداند ، فرمودی:

هَلْ مِنْ ذَابٍّ يَنْدُبُ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ (6) هَلْ مِنْ مُوَحِّدٍ يَخَافُ اللَّهَ فِينَا؟ هَلْ مِنْ مُعِيثٍ يَرْجُو اللَّهَ بِإِعَانَتِنَا؟ هَلْ مِنْ مُعِينٍ يَرْجُو مَا عِنْدَ اللَّهِ فِي إِعَانَتِنَا؟ [3]

آیا کسی هست که حرم رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) را پاس دارد؟! آیا یکتاپرستی هست که در حق ما از خدا بهراسد؟! آیا پناه دهنده ای هست که با پناه دادن ما به خدا امیدوار باشد؟! آیا کمک کاری هست که با کمک به ما بدان چه نزد خداست، امید داشته باشد؟!

آه! که نوایت را ناشنوده گرفتند؛ افسوس که پور پیامبر، فرزند زهرا و

حیدر را تنها گذاشتند؛ دردا که با رها کردن تیری زهرآگین به سویت، بر دیدگان پر التهاب کودکانت اشک نشانند و بر سینه‌ی پر درد خواهرنت آتش غم ریختند و حرمتت را شکستند.

چون پلیدان نابکار و ناجوانمردان بدکردار، ستوران خویش را هی کردند و سوی خیمه‌های بی پناه و زنان و فرزندان بی دفاع شتافتند، در میان مرگ و زندگی، در حالی که خون از سر و رویت روان بود، بر دو بازوی خویش تکیه کردی و روی سینه خزیدی و چون توانت از دست رفته بود و طاقت دفاع از حرم پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را نداشتی، بر آن حرامیان فریاد برآوردی :

وَيْلَكُمْ يَا شَيْعَةَ آلِ أَبِي سُفْيَانَ! إِنَّ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينَ وَكُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَكُونُوا أحراراً فِي دُنْيَاكُمْ وَارْجِعُوا إِلَى أَحْسَابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ أعراباً
كَمَا تَزْعُمُونَ... أَدَمَا الَّذِي أَقَاتِلُكُمْ وَتُقَاتِلُونِي وَالنِّسَاءَ لَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ فَاْمَنْعُوا عُنَاتِكُمْ وَجَهَالِكُمْ وَطُعَاتِكُمْ مِنَ التَّعَرُّضِ لِحَرَمِي مَا دُمْتُ
حَيًّا. [4]

وای بر شما ای پیروان خاندان ابو سفیان! اگر دین ندارید و از روز بازپسین نمی هراسید، لااقل در این دنیایتان آزاده باشید؛ اگر عرب اید - چنان که گمان می کنید - (لااقل) به ویژگی های عربی خود مراجعه کنید ... من با شما می جنگم و شما با من کارزار می کنید و در این میان زنان را گناهی نیست. این عصیان گران و نادانان و شورش گران خویش را تا من زنده ام، از حمله‌ی به حرم من باز دارید.

فرمان بران امیر جانیان "یزید"، به سرکردگی "شمر" به سوی تورو آوردند و شرم از نیابت - پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم - نکردند؛ و چه زشت پاداش رسالت حضرتش را باز پرداختند. گویا که خدای جهان نفرموده بود:

(قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) [5]

(بگو به ازای آن [رسالت] از شما پاداشی خواستار نیستم، مگر دوستی در باره ی خویشاوندان)

نفرین خدا و جملگی پیامبران و رسولان و یکایک صالحان و شهیدان و همه ی فرشتگان و گروییان و یکان یکان ذرات زمین و آسمان بر آن نابکاران باد. همان نامردمانی که مورد نفرت محمد مصطفی و علی مرتضی و خدیجه کبری و فاطمه زهرا علیهم السلام و جعفر طیار و حمزه ی سید الشهداء از روز طف تا روز قیامت کبرایند.

چون اسب بی صاحب، زین باژگون به سوی خیمه هایت بازگشت و دختران و نوباوگان و زنان سوگمند، آن را بدان حال دیدند، دانستند که امام شان، ولی نعمت شان، بازمانده ی پیامبرشان، پناه بی پناهی شان، پدر مهربان شان، و عزیزتر از جان شان، تنش پاره پاره و به خون آغشته شده است؛ بر غم طاقت فرسایت سخت گریستند و در ماتم شهادتت گریبان ها دریدند و گیسوان پریشان کردند. خواهرت، أم کلثوم دست بر سر نهاد و ناله بر آورد و ندا سر داد :

«وَأُمُّ مُحَمَّدٍ! وَجَدَّاهُ! وَنَبِيَّاهُ! وَابَا الْقَاسِمِ مَاهُ! وَاعْلِيَّاهُ! وَجَعْفَرَاهُ! وَحَمْرَتَاهُ! وَحَسَنَاهُ هَذَا حُسَيْنٌ بِالْعَرَاءِ، صَرِيحٌ بِكَرْبَلَاءَ، مَجْرُوزُ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفَا، مَسَّ لُوبُ الْعِمَامَةِ وَالرِّدَاءِ.» [6] ای محمد! ای نیایم! ای پیامبر! ای ابا القاسم! ای علی! ای جعفر! ای حمزه! ای حسن! این حسین است که به خون غلتیده و در کربلا کشته شده و سر (از تنش) از پس گردن جدا شده و عمامه و لباس رویش بتاراج رفته است.

پیکر خونین و بی سرت در گودی قتلگاہ افتاد و سپاهیان بی باک یزید

به خیمه های تو حمله بردند. همه چیز را به آتش کشیدند. زنان و دختران را اسیر کردند. گوش و گوشواره را یک جا دریدند و انگشت و انگشتری را یک جا بُریدند. کشتگان خویش را به خاک سپردند و پیکر پاک تو و یاران خدا را در آن بیابان سوزان رها کردند. شبانگاه سرت را هدیه فرستادند و صبحگاهان پریدگیان را به اسارت کشیدند و به سوی کوفه بردند. آن دلسوختگان را از کنار پیکر خونین ات عبور دادند. ناگاه آن جگرگوشه گان پیامبر چون برگِ خزان از شترهای بی جهاز به زمین ریختند و از سویدای جان ناله های جان سوز بر آوردند. خواهرت زینب کبری چون به پیکر بی سرت نگریست، گریست و ناله بر آورد و فرمود:

«يَا مُحَمَّدَاهُ! صَلَّى عَلَيْكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ، هَذَا حُسَيْنٌ مُرْمَلٌ بِالدِّمَاءِ، مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ، وَبَنَاتُكَ سَبَايَا، إِلَى اللَّهِ الْمُسْتَتَكِي وَإِلَى مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى وَإِلَى عَلِيِّ الْمُرْتَضَى وَإِلَى فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ وَإِلَى حَمْزَةَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ، يَا مُحَمَّدَاهُ! هَذَا حُسَيْنٌ بِالْعِرَاءِ، تَسْفِي عَلَيْهِ الصَّبَا، قَتِيلُ أَوْلَادِ الْبَغَايَا، وَاحْزَنَاهُ! وَكُرْبَاهُ! الْيَوْمَ مَاتَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، يَا أَصْحَابَ مُحَمَّدَاهُ! هَوْلَاءِ ذُرِّيَّةُ الْمُصَدِّقِ يُسَاقُونَ سَوْقَ السَّبَايَا. [7]

يَا مُحَمَّدَاهُ! بَنَاتُكَ سَبَايَا وَذُرِّيَّتُكَ مُقْتَلَةٌ، تَسْفِي عَلَيْهِمْ رِيحُ الصَّبَا، وَهَذَا حُسَيْنٌ مَجْرُوزُ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفَا، مَسْلُوبُ الْعِمَامَةِ وَالرِّدَاءِ، بِأَبِي مَنْ أَصْحَى عَسْكَرُهُ فِي يَوْمِ الْأَنْثَيْنِ نَهْبًا، بِأَبِي مَنْ فَسْطَاطُهُ مُقَطَّعُ الْعَرَى، بِأَبِي مَنْ لَا غَائِبَ فَيُرْتَجَى وَلَا جَرِيحَ فَيُدَاوَى، بِأَبِي مَنْ نَفْسِي لَهُ الْفِدَاءُ، بِأَبِي الْمَهْمُومِ حَتَّى قَضَى، بِأَبِي الْعَطْشَانِ حَتَّى مَضَى، بِأَبِي مَنْ شَيْبَتُهُ تَقْطُرُ بِالدِّمَاءِ، بِأَبِي مَنْ هُوَ

سَبُّ نَبِيِّ الْهُدَى، بِأَبِي مُحَمَّدٍ الْمُصَوِّطِيِّ، بِأَبِي خَدِيجَةَ الْكُبْرَى، بِأَبِي عَلِيِّ الْمُرْتَضَى عَلَيْهِ السَّلَامُ، بِأَبِي فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةَ النَّسَاءِ، بِأَبِي مَنْ رَدَّتْ لَهُ الشَّمْسُ صَلَّى..» [8]

ای محمّدی که فرشتگان آسمان بر تو درود می فرستند! این حسین است که به خون غلتیده و اعضای تشش از هم جدا شده است؛ و (این) دختران تو هستند که اسیر شده اند. به پیشگاه خدا و به آستان محمّد مصطفی و به حضور علی مرتضی و به ساحت فاطمه زهرا و به محضر حمزه آقای شهیدان شکوه می کنم. ای محمّد! (صلی الله علیه و آله وسلم) این حسین است - که به روی خاک افتاده و باد صبا خاك بیابان را بر بدنش می پاشد - به دست زنازادگان کشته شده. آه! چه اندوهی؟ و آه! چه مصیبتی؟ امروز رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم درگذشت. ای یاران محمّد! اینان فرزندان (پیامبر) مصطفایند که چون بردگان به اسارت می روند.

ای محمّد (صلی الله علیه و آله وسلم)! دخترانت اسیرند و فرزندان پاره تن اند، که باد صبا خاك بر پیکرشان می پاشد. و این حسین است که سرش از پس گردن جدا شده و عمامه و جامه ی رویش بتاراج رفته است. پدرم به فدای آن که خیمه گاهش در روز دوشنبه (1) تاراج شد! پدرم فدای کسی باد که طناب های خیمه اش بریده شد و خیمه و خرگاهش فرو نشست. پدرم فدای کسی باد که به سفری نرفت که امید بازگشت (او) باشد، و

ص: 14

1- بنا بر گزارش بسیاری تواریخ، شهادت حضرت ابا عبد الله علیه السلام روز شنبه دهم محرم سال 61 هجری و بنا بر نقلی روز جمعه بوده است. [ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج 3، ص 283]. لذا در شرح این سخن دخت امیر المؤمنین، آن نمونه ی دانش فاطمی و بصیرت علوی گفته اند: ایشان به روز سقیفه ی بنی ساعده اشاره می کند؛ همان روزی که جمعی از مهاجران و انصار بر سر میراث خلافت امیر المؤمنین بستیز پرداختند و به جای مولا دیگری را بر منصب خلافت نشانند و گرفتاری را تا روز ظهور موعود بر جهانیان رقم زدند. لذا زینب کبری در کنار کشته ی برادر اعلام کرد: جواز قتل حسین بن علی و تمام آل ابی طالب و فرزندان رسول خدا در روز سقیفه امضا شد. یعنی روز دوشنبه بیست و هشتم صفر سال 11 هجرت که پیامبر خدا درگذشت. [ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 219]

زخمی برداشت که امید مداوا در آن باشد. پدرم به فدای آن که کاش جانم قربانش می شد. پدرم فدای آن که تا هنگام مرگ دلش پر غصه بود. پدرم فدای آن که با لب تشنه جان سپرد. پدرم فدای آن که از محاسن او خون فروریخت. پدرم به فدای کسی که نیایش محمد مصطفی بود. پدرم به فدای کسی که جدش فرستاده ی معبود آسمان بود. پدرم فدای کسی که او نواده پیامبر هدایت بود. پدرم به فدای (فرزند) محمد مصطفی. پدرم به فدای (فرزند) خدیجه ی کبری. پدرم به فدای (فرزند) علی مرتضی. پدرم به فدای (فرزند) فاطمه زهرا بانوی همه ی بانوان. پدرم فدای (فرزند) کسی که آفتاب برای او بازگشت تا نماز گزارد.

آن شاعر شوریده طبع از زبان یتیمان سالار شهیدان چه خوش سرود:

کی خفته خوش به بستر خون دیده باز کن

احوال ما ببین و سپس خواب ناز کن

کی وارث سریر امامت ز جای خیز

بر کشتگان بی کفن خود نماز کن

برخیز صبح شام شد ای میر کاروان

ما را سوار بر شتر بی جهاز کن

یا دست ما بگیر و از این دشت پر هراس

بار دگر روانه به سوی حجاز کن

جانیانِ دد صفت و درندگان خون آشام، هوس های پلیدشان به کشتن ات آرام نگرفت؛ و با آن همه جنایت، شعله ی کینه های بَدْر و خَیبر (1) در درون ناپاکشان خاموش نگردید؛ و عمرِ سعد - که نفرین خدا و تمامی پاکان بر او

ص: 15

1- - همان دو جنگی که سر کردگان کفر و عناد به دست توانمند علی مرتضی کشته شدند و آیین حق در پناه مجاهدات نبوی و تلاش های علوی در جهان پایدار شد.

باد - از نابکاران سپاه خویش درخواست کرد که بر روی پیکر پاکیزه ات اسب بدوانند؛ و ده تن اهریمن صفت زشت سیرت، دد منشانه مهار ستوران خویش را برکشیدند و ستمهای کثیف اسبان خود را بر روی بدنی تازاندند که لبان پیامبر آن را بوسیده و پشت نبی اکرم سنگینی او را در سجده ها تحمل کرده و دامان فاطمه ی زهرا علیهاالسلام آن را پرورده و دست توانای اسد الله الغالب امیر مؤمنان او را نواخته بود!

بر بدنی تاختند که میکائیل در گهواره با او رازها گفته و جبرئیل تهنیت ولادتش را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم داده و فطرس (آن فرشته ی الهی) به برکت گهواره اش دو باره بال یافته بود. جسدی را با اسب های خود خرد کردند که خدای متعال به آفرینش او بر تمامی بندگانش مباحات فرموده و داستان کربلا و قصه تشنگی او را برای جملگی پیامبران از آدم تا خاتم بیان کرده بود.

الها!

ایزدا!

پروردگارا!

ترا به بلندای مقام پیامبر مصطفی و تلاش های علی مرتضی و مجاهده های فاطمه ی زهرا سوگند می دهیم که زبانه های آتش دوزخ را بر گور آن پلیدان بیاری؛ همان نابکارانی که در معرفی خویش به ابن زیاد چنین گفتند:

نَحْنُ الَّذِينَ وَطَّنَا بِخِيُولِنَا ظَهَرَ الْحُسَيْنِ حَتَّى طَحْنَا حَنَاجِرَ صَدْرِهِ. [9]

ما همانانیم که بر پشت حسین اسب تاختیم تا آن که استخوان های سینه اش را چون آسیاب خرد کردیم.

نوگلان باغ احمدی صلی الله علیه و آله وسلم ، آن نازپروردهای کاشانه ی وحی و دُرَدانه های دامان رسالت، در صحرای گداخته و سوزنده و تفتدیده ی نینوا، بر کنار

ص: 16

کشته‌ی سالار شهیدان و نوگلان پرپر شده‌ی بوستان نبوت، میان خیمه‌های نیمه سوخته‌ی خامس آل عبا، از سویدای جان ناله برآوردند و از ژرفای وجود آه کشیدند. این ناله‌ها با دانه‌های اشک بر گونه‌ها روان شد و با شراره‌های غم در رخساره‌ها نشست و با کبودی‌گونه‌ها در چهره‌ها نمایان گشت. به ناله‌ی آنان قدسیان ناله سردادند؛ عرشیان سوگوار شدند؛ و جملگی کائنات به غم نشستند و زمین و آسمان، صحرا و دریا، وحش و اهل، خس و خاشاک، و سنگ و کلوخ همه خون گریستند و هنوز سرخی شفق باز تاب آن گریه هاست.

سپاه امیر جانیان یزید خیل اسیران را به کوفه و از آن جا به شام بردند. این اولین بار بود که فرزندان ناپاک دامنان خاندان نبوت را به اسارت می‌بردند و سلاله‌ی پاک محمدی را در سر هر کوی و برزن خارجی معرفی می‌کردند. یزید می‌خواست با آزاد کردن آنان در شام عنوان «یا بنی الطلقاء» - ای فرزند آزاد شدگان - را بر تارک خاندان نبوت بنشانند و لگه‌ی ننگ را از خاندان ابوسفیان پاک کند. ناگاه خواهرت زینب - این کلام علی در کام و نطق فاطمه در زبان - برآشفتم و یزید و یزیدیان را مخاطب ساخت و فرمود:

أَظَنَنْتَ يَا يَزِيدُ! حَيْثُ أَخَذْتَ عَلَيْنَا أَقْطَارَ الْأَعْرَاضِ وَ آفَاقَ السَّمَاءِ فَأَصَبَ بِحَنَّا نُسَاقُ كَمَا تُسَاقُ الْأُسَارَى؟! أَلَا بِنَا عَلَيَّ اللَّهُ هَوَانًا وَ بِكَ عَلَيْهِ كِرَامَةً؟! وَ أَنَّ ذَلِكَ لِعِظَمِ خَطْرِكَ عِدَّةٌ؟! فَشَّ مَحَتْ بِأَنْفِكَ وَ نَظَرْتَ فِي عِطْفِكَ جَدْلَانَ مَسْرُورًا؟! حِينَ رَأَيْتَ الدُّنْيَا لَكَ مُسْتَوِيَّةً وَ الْأُمُورَ مُتَسَدِّقَةً وَ حِينَ صَدَفَا لَكَ مُلْكُنَا وَ سُلْطَانُنَا!! مَهْلًا مَهْلًا... أَمِنَ الْعَدْلُ يَا بَنَ الطَّلَاقِ تَحْدِيرُكَ حَرَائِرِكَ وَ إِمَاءَكَ وَ سَوْقَكَ بِنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله وسلم) سَبَايَا؟! ... وَ

لَئِنْ جَرَّتْ عَلَيَّ الدَّوَاهِي مَخَاطَبَتِكَ إِنِّي لَأَسْتَصِمُّ بِعِزِّ قَدْرِكَ وَأَسْتَعِظُمُ تَقْرِيْعَكَ وَأَسْتَكْبِرُ تَوْبِيْحَكَ لِكِنَّ الْعُيُونِ عَبْرِي وَالصُّدُورَ حَرِي! أَلَا فَالْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ لِقَتْلِ حَرْبِ اللَّهِ النَّجْبَاءِ بِحَرْبِ الشَّيْطَانِ الطُّلَقَاءِ!! ... فَكَيْدُ كَيْدِكَ وَاسْعَ سَعْيِكَ وَنَاصِبُ جُهْدِكَ! فَوَاللَّهِ لَا تَمُحُو ذِكْرَنَا وَلَا تُمِيتُ وَحْيَنَا وَلَا تُدْرِكُ أَمَدَنَا وَلَا تَرَحُّصُ عَنكَ عَارَهَا ... [10]

ای یزید! آیا چنین پنداشته ای که راه های زمین و کرانه های آسمان را بر ما بسته و چاره از دست ما ستانده ای؟! و اینک که چون بردگان ما را از این سو به آن سوی کشانده اند، پس تو نزد خدا گرامی و ما در پیشگاه او خوار و زبونیم؟! آیا گمان برده ای این چیرگی تو بر ما نشان آبرومندی تو نزد خداوند شده که این چنین باد در بینی خود انداخته و متکبران به این سوی و آن سوی می نگری و بر خود می بالی و شادمان هستی که اینک جهان به کام توست و ملک و سلطنت ما بی امان به تو رسیده است؟! پس ای یزید! آهسته تر آهسته تر!! ... ای فرزند آزاد شدگان! آیا این از عدالت است که تو زنان و پردگیان خود را پشت پرده قرار دهی و دختران رسول خدا را این چنین اسیر کنی؟! ... - ای یزید! - اگر روزگار مرا بدین جا کشانید تا اسیر تو شوم و از سر ناچاری با تو سخن بگویم، یقین بدان که تو هم چنان در نزد من پست و بی مقداری و ترا هم چنان سرزنش و نکوهش می کنم. اما چه کنم که در این مصیبت ها چشم ها گریان و دل ها گدازان است و بسیار جای شگفتی است که گروه خدا به دست گروه شیطان (همان) آزاد شدگان (در فتح مکه به دست پیغمبر خدا) کشته می شوند ... (ای یزید!) تمامی مکر و حيله و توان خود را بکار گیر! به خدا سوگند که هرگز نمی توانی یاد ما را از میان ببری و وحی ما را نابود کنی و تو هرگز بر اوج بلندای مقام و عظمت ما راهی نداری و لگه ی ننگ این جنایت را از دامن خود نتوانی شست ...

چه گمان زشتی بردند و چه کار شومی مرتکب شدند. ندانستند که زینب و مجلس اسارت؟! امّ کلثوم و خطاب حقارت؟! حضرت سجاد و غل و زنجیر؟! و سکینه و گمان بردگی؟! ندانستند که اینان فرزندان پیامبرند و علم و ادب را با شیر مادر نوشیده و شجاعت و شهامت را از پدرت علی کزّار به ارث برده اند. گویا هنوز هم کلام خواهرت در خرابه های کاج یزیدی طنین دارد و هنوز صلابت گفتارش در گوش جان دوستان حماسه می آفریند.

آن پلیدان ندانستند که با اسارت بردن خاندان تو، همان گوهران گنجینه ی نبوی و پردگیان بیت فاطمی، جز بر فَرْقِ ناپاک خود گَرْدِ ذَلّت را نمی پاشند؛ و با این کار جز بی مایگی و حقارت بنی عدیّ و بنی تمیم و بنی امیّه را بر جهانیان اعلان نمی کنند.

ولی سخن را چه سود؟ دیگر خواهرت گرمای وجود برادر را احساس نمی کند! و بار غم پدر کشتگی از دوش سکینه و رقیّه برداشته نمی شود! و در تمام دوران حیات سیّد سجّاد یاد کشتگان طف فراموش نمی گردد و بارش اشک و سرشک از دیدگان خاندان وحی در مصیبت تو خشک نمی شود! مگر بار غم اسارت پردگیان وحی از خاطر پر درد فرزندان و نوادگانت می رود؟! مگر قیام گر خاندانت صدای "العطش" در صحرای کربلا را فراموش می کند؟! مگر نوای حزین دخت علی و فاطمه علیهما السلام در کنار پیکر گلگونت از یاد بقیّه الله علیه السلام زدوده می شود؟! مگر صدای تازیانه بر فرق کودکان پدر کشته در صحرای کربلا و بیابان های میان کوفه تا شام اجازه ی خواب خوش به موعود امم می دهد؟! و مگر بارش سرشک از دیدگان مهدی آل محمّد در جراحات کشتگان

طف تمامی دارد؟! او با صدای گریه ی ملکوتیان و فرشتگانی که سر بر زانوی غم گرفته اند و حزین می گریند، شامگاه و صبحگاهان اشک می ریزد و خون می گرید. بار الاها! به چشمان اشکبار ولیّ ات در سوگ کشتگان طف، به قلب پر غم حجتّ ات در ضربات سهمگین اهریمن بر پهلوی مادر، و به گریه های شبانه اش در مصیبت های وارد شده بر دوستان، هر چه زودتر آن عزیزتر از جان و با وفا تر از یوسف کنعان را بر منصب واقعی اش بنشان؛ آن که هزاران خُسر و باید غلامی بر درگاهش کنند و هزاران حاتمِ گدایی در آستانش.

بدان امید که نوای «أَيْنَ الظَّالِمِ يَدَمُ المَقْتُولِ بِكَرْبَلَاءَ» در پهنه ی گیتی طنین افکند و ندای «يَا لثَارَاتِ الحُسَيْنِ» در سراسر زمین صفیر برکشد، و یگانه خونخواه و تسلّی بخش شراره های قلب مامِ گرامی اش بپاخیزد، و تاوان خون خدا را از قاتلان و هم پیمانان بر قتلش و خشنودان از شهادتش باز ستاند. تا آلاله ها شاداب شوند؛ بوم ها از ویرانه نشینی خلاص گردند؛ هزاران نغمه ی شادی سر دهند و دگر بار کائنات شادمان شوند. اَلسَّلَامُ عَلَی اَسِیرِ الْكُرْبَاتِ اَلسَّلَامُ عَلَی قَتِیلِ الْعَبْرَاتِ اَلسَّلَامُ عَلَی الْمُرَمَّلِ بِالْدِّمَاءِ اَلسَّلَامُ عَلَی الْمَهْتُوكِ الْخِبَاءِ

اَلسَّلَامُ عَلَی خَامِسِ اَصْحَابِ الْكِسَاءِ

[ذی الحجة 1403 - شهریور 1362؛ مشهد مقدّس]

ص: 20

یادواره ی مظلومیت شهیدان طف را در پیش رو داریم؛ و به تماشای جانبازی یاران یزدان می نشینیم؛ و سخن زبان گویای الهی را می نویسیم؛ و از دریچه ی کلامش به ژرفایی تعابیرش می نگریم.

به حقیقت واژگان در بازگردان بیان شیوایش ناتوان است و اندیشه ها در پی بردن به ژرفای کلامش کوتاه. زیرا سخن، تنزل روح انسان در زوایای کلام اوست و حضرت مهدی علیه السلام بزرگ آیت خداست و سترگی روحش به بلندای عرش و عمق کلامش به ژرفای اقیانوس بیکران و طمطام (1) خروشان می ماند؛ همو که اندیشه ی اندیشمندان و ژرف نگری پژوهشگران و دانش دانشمندان و آگاهی آگاهان در پی بردن به گوشه ای از مقامش ناتوان و در چیره شدن به جملگی زوایای کلام پرطنین اش چون چیرگی مُور بر مُلك سلیمان است. لیکن:

آب جیحون را اگر نتوان کشید

هم ز قدر تشنگی نتوان برید

در طول روزگاران پس از شهادت سالار شهیدان، پیرامون شخصیت والای شهید کربلا و یاران جان باخته اش کتاب های فراوانی نگاشته شده است و نویسندگان به فراخور توان و گستره ی تحقیقات خود کوشیده اند تا گوشه ای از سیمای سید شهیدان را ترسیم کنند؛ و جمعی نیز از این کار سربلند بیرون آمده اند. لیکن میان تمامی این آثار جای کتابی خالی بود که

ص: 22

از بیان و بنان (1) فرزند برومند حضرت ابا عبد الله علیه السلام، امروزین حجت خدا در زمین، آخرین پساوند خاندان نبوت، پور حضرت عسکری علیهما السلام برگرفته شود. از این رو تلاش خود را بر آن داشتیم تا از میان موارث اسلامی، سخنان حضرتش پیرامون شهید کربلا علیه السلام را بیرون کشیم. کتاب حاضر گزارش این تلاش است.

مطالب کتاب را در دو بخش کلی سامان دادیم:

- زیارت ها -

نامه ها و دیدارها

در چاپ نخست تنها به نقل زیارت هایی بسنده شد که در کتاب های مزار و دعا به زیارت های ناحیه ی مقدسه معروف است. لیکن در نگاهی مجدد و پژوهشی افزون، زیارت های دیگری را برگزیدیم که پیرامون مقام شهید کربلا از آن ناحیه ی مقدس رسیده، و یا از سوی این سفر کرده ی دوران بر خواندن آن ها تأکید شده است.

در بخش دوم نامه ها و دیدارهایی را گزارش کردیم که بزرگان شیعه در آثار خویش درج کرده اند و مَهر صحت بر آن ها نهاده اند؛ زیرا از آن بزرگوار سخنان زیادی پیرامون حضرت ابا عبد الله علیه السلام و یاران با وفایش نقل شده است؛ ولی تشخیص صحت آن سخنان کاری دشوار است.

جز چند مورد، تمام متن حدیث نقل شد و حذفی صورت نگرفت. علامت [...] نشانگر جای حذف است.

می خواستیم بر سخنان حضرتش شرح کوتاهی بنگاریم؛ اما خود را مصداق این شعر یافتیم:

ای مگس حضرت سیمرغ نه جولان گه توست

عرض خود می بری و زحمت ما می داری

ص: 23

از این رو تنها به ترجمه ی سخنان آن امام والا گهر بسنده شد. آری :

صالح و طالح متاع خویش نمودند

تا که قبول افتد و که در نظر آید

بدان امید که یزدان پاک در اوّلین صباح، به خونخواه شهید کربلا اجازه ی قیام دهد و پرچم خونین "قیام گر طف" دگر بار گشوده شود و شمشیر آخته ی حضرت محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم از نیام برخیزد.

تا او نیاید و تاوان خون پاکان را از اهریمنیان نستاند، خون سیّد شهیدان از جوشش نمی افتد، و قلب گداخته ی بانوی بانوان جهان التیام نمی یابد؛ همو که وارث خون مظلومان و شفا بخش قلب شهیدان و نقطه ی آمال امیدواران است.

الاه! ایزدا! پروردگارا! در ظهورش شتاب کن و آن عزیزتر از جان را از پرده ی غیب برون آر و تشنگانِ جام زلال وحی را به دست او سیراب گردان و به دوران دوری از پور عسکری پایان بخش.

ص: 24

بخش اول : زیارت ها

زیارت شهدا

ص: 25

زيارة الشَّهداء قالَ رَوَيْنَا بِإِسْمِ نَادِنَا إِلَى جَدِّي أَبِي جَعْفَرِ الطُّوسِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عِيَّاشٍ، عَنِ الشَّيْخِ الصَّالِحِ أَبِي مَنْصُورِ بْنِ عَبْدِ
الْمُنْعِمِ بْنِ النُّعْمَانِ الْبَغْدَادِيِّ رَحِمَهُمُ اللَّهُ: قَالَ خَرَجَ مِنَ النَّاحِيَةِ سِتِّ مِائَتَيْنِ وَخَمْسِينَ وَمِائَتَيْنِ عَلَى يَدِ الشَّيْخِ مُحَمَّدِ بْنِ غَالِبِ
الْأَصْفَهَانِيِّ (1) حِينَ وَفَاةِ أَبِي؛ وَكُنْتُ حَدِيثَ السَّنِّ وَكُنْتُ أُسْتَأْذِنُ فِي زِيَارَةِ مَوْلَايَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ 7 وَزِيَارَةِ الشُّهَدَاءِ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ؛
فَخَرَجَ إِلَيَّ مِنْهُ [11]:

ص: 26

1- - المزار الكبير: أخبرني الشريف أبو الفتح محمد بن محمد الجعفري أدام الله عزه، عن الفقيه عماد الدين محمد بن أبي القاسم الطبري،
عن الشيخ أبي علي الحسن بن محمد الطوسي وأخبرني عاليا الشيخ أبو عبد الله الحسين بن هبة الله بن رطبة، عن الشيخ أبي علي، عن والده
أبي جعفر الطوسي، عن الشيخ محمد بن أحمد بن عياش ...

زیارت شهدا به سلسله ی استناد ما تا جدّم اَبی جعفر محمّد فرزند حسن طوسی رحمه الله روایت شدیم؛ گفت: شیخ ابو عبد الله محمّد فرزند احمد فرزند عیّاش ما را حدیث کرد. گفت: شیخ پرهیزگار ابو منصور فرزند عبد المنعم فرزند نعمان بغدادی رحمه الله مرا حدیث کرد. گفت: (این توقیع) از ناحیه در سال 252 به دست شیخ محمّد فرزند غالب اصفهانی در هنگام وفات پدرم رحمه الله خارج گشت، در حالی که من نوجوان بودم و (به حضرتش) نوشتم که در زیارت مولایم اَبی عبد الله علیه السلام و زیارت شهدا (از شما) اجازه می خواهم.

پس از حضور حضرتش برایم (این نامه) خارج شد:

ص: 27

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِذَا أَرَدْتَ زِيَارَةَ الشَّهَدَاءِ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ فَاقِفْ عِنْدَ رِجْلِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ قَبْرُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ
السَّلَامُ فَاسْتَقْبِلِ الْقِبْلَةَ بِوَجْهِكَ فَإِنَّ هُنَاكَ حَوْمَةَ الشَّهَدَاءِ وَأُومِئْ وَأَشِرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقُلْ:

[1] السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَوَّلَ قَتِيلٍ، مِنْ نَسْلِ خَيْرِ سَلِيلٍ، مِنْ سُلَالَةِ إِبْرَاهِيمَ الْحَلِيلِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَعَلَى أَبِيكَ إِذْ قَالَ فِيكَ :

قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُوكَ، يَا بَنِيَّ! مَا أَجْرَاهُمْ عَلَى الرَّحْمَانِ وَعَلَى انْتِهَاكِ حُرْمَةِ الرَّسُولِ، عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَا.

كَأَنِّي بَكَ بَيْنَ يَدَيْهِ مَائِلًا [مائلاً خ.ل.] وَ لِلْكَافِرِينَ قَائِلًا :

أَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ

نَحْنُ وَ بَيْتُ اللَّهِ أَوْلَى بِالنَّبِيِّ

أَطْعَمْنَاكُمْ بِالرُّمْحِ حَتَّى يَنْشَى

أَضْرَبْنَاكُمْ بِالسَّيْفِ أَحْمِي عَنْ أَبِي

ضَرَبَ غُلَامٌ هَاشِمِيٌّ عَرَبِيٌّ

وَ اللَّهُ لَا يَحْكُمُ فِينَا ابْنُ الدَّعِيِّ

حَتَّى قَضَيْتَ نَجْبَكَ وَ لَقَيْتَ رَبَّكَ أَشْهَدُ أَنَّكَ أَوْلَى بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ، وَ

به نام خدای بخشنده ی مهربان؛ هرگاه خواستی شهدا - که خشنودی خدا بر ایشان باد - را زیارت کنی نزد [پایین] پای حسین علیه السلام بایست، و آن جا قبر علی بن حسین است - که درود خدا بر هر دوی ایشان باد - ؛ پس روی خود را به طرف قبله کن؛ آن جا محدوده ی شهداست، و به علی بن حسین علیه السلام اشاره کن و بگو:

[1] سلام بر تو ای اولین کشته از نسل بهترین فرزند از خاندان ابراهیم خلیل، درود خدا بر تو و بر پدرت باد، آن گاه که (پدرت) در خطاب به تو فرمود: خدا گروهی را بکشد که تو را کشتند.

ای پسر! چه چیز ایشان را بر دشمنی (با خدای) بخشنده و بریدن حُرمت رسول کشاند. پس از تو بر دنیا نابودی باد.

گویی که من [می بینم] تو در پیش روی او (حسین علیه السلام) جنگیدی و به دشمنان گفتی:

من علی فرزند حسین فرزند علی ام؛ و ما به خانه ی خدا سوگند که به پیامبر شایسته تریم؛

شما را با نیزه می زنم تا این که خم شود؛ (و) شمشیر را بر شما فرود می آورم، (و) از پدرم حمایت می کنم؛

(ضربتی فرود می آورم آن هم) ضربت زدن جوان هاشمی عرب (سیرت)؛ به خدا سوگند فرزند پدر ناشناخته، بر ما نمی تواند فرمان براند.

(آن قدر جنگیدی) تا مرگت فرا رسید و خداوندگارت را دیدار کردی. گواهی می دهم که تو بر خدا و رسولش شایسته تری. و همانا تو فرزند

أَنَّكَ ابْنُ رَسُولِهِ وَحُجَّتِهِ وَآمِينِهِ [وَدِينِهِ خ. ل.] وَابْنُ حُجَّتِهِ وَآمِينِهِ، حَكَمَ اللَّهُ عَلَى قَاتِلِكَ مَرَّةً بِنِ مُنْقَذِ بْنِ النُّعْمَانِ الْعَبْدِيِّ لَعْنَةُ اللَّهِ وَأَخْرَاهُ وَ مَنْ شَرِكُهُ فِي قَتْلِكَ، وَكَانُوا عَلَيْكَ ظَهِيرًا وَأَصْلَاهُمْ اللَّهُ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا، وَجَعَلْنَا اللَّهُ مِنْ مُلَاقِيكَ [وَمُرَافِقِيكَ خ. ل.] وَ مُرَافِقِي جَدِّكَ وَ أَيْبِكَ وَ عَمِّكَ وَ أَخِيكَ وَ أُمَّكَ الْمَظْلُومَةَ، وَابْرَأُ إِلَى اللَّهِ [مِنْ قَاتِلِكَ، وَ أَسْأَلُ اللَّهَ -مُرَافِقَتِكَ فِي دَارِ الْخُلُودِ وَابْرَأُ إِلَى اللَّهِ خ. ل.] مِنْ أَعْدَائِكَ أُولِي الْجُحُودِ وَ السَّلَامَ عَلَيْكَ وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتَهُ.

[2] السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ، الطُّفْلِ الرَّضِيعِ، الْمَرْمِيِّ الصَّرِيعِ الْمُتَشَحِّطِ دَمَا الْمُصْعَدِ دَمُهُ فِي السَّمَاءِ، الْمَذْبُوحِ بِالسَّهْمِ فِي حَجْرِ أَبِيهِ، لَعْنَةَ اللَّهِ رَامِيَهُ حَرَمَلَةَ بْنَ كَاهِلِ الْأَسَدِيِّ وَذَوِيهِ.

[3] السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، مُبْلِىِ الْبَلَاءِ، وَ الْمُتَنَادِي بِالْوَلَاءِ فِي عَرَصَةِ كَرْبَلَاءَ، الْمَضْرُوبِ مُقْبِلًا وَ مُدْبِرًا. لَعْنَةَ اللَّهِ قَاتِلَهُ هَانِيَّ بْنَ ثُبَيْتِ الْحَضْرَمِيِّ.

[4] السَّلَامُ عَلَى أَبِي الْفَضْلِ الْعَبَّاسِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ الْمُوَاسِي أَخَاهُ بِنَفْسِهِ، الْأَخِيذِ لِعَدُوِّهِ مِنْ أَمْسِهِ، الْفَادِي لَهُ، الْوَاقِي السَّاعِي إِلَيْهِ بِمَائِهِ،

رسول و حجّت و امانت دار او و پسر حجّت و امین اویسی، خدای نسبت به تو بر قاتلت "مَرّة فرزند منقذ فرزند نعمان عبدی" حکم کند. خدا او را لعنت کند و خوارش فرماید و تمام کسانی را که در کشتنت با او همراه شدند و بر علیه تو یاریش کردند (تقرین فرستد). و خدای ایشان را به دوزخ افکند و چه بد جایگاهی است.

و خداوند ما را از کسانی قرار دهد که ترا دیدار می کنند؛ و با تو دوستی می ورزند؛ و با نیایت و پدرت و عمویت و برادرت و مادر مظلومت (فاطمه زهرا) همنشینی می کنند. به سوی خدا از کشنندگان بیزاری می جویم. از خدا همنشینی با تو در خانه ی جاودانگی را خواستارم. از دشمنانت، همان کافران تکذیب کننده (ی حق و حقیقت) به سوی خدا بیزاری می جویم. سلام و آسایش و رحمت و برکت های خدا بر تو باد.

[2] سلام بر "عبد الله فرزند حسین"، کودک شیرخوار تیر خورده ی به زمین افتاده ی به خون غلتیده، (که) خوش به سوی آسمان بالا رفت و در آغوش پدر سرش با تیر گوش تا گوش بریده شد؛ خدا تیرانداز بدو و پڑمرده کننده اش "حرملة فرزند کاهل اسدی" را لعنت کند.

[3] سلام بر "عبد الله فرزند امیر مؤمنان"، گرفتار به بلا و آزمایش و ندا گر به دوستی (با برادرش و خاندانش) در پهنه ی کربلا، که از پیش رو و پشت سر به دست دشمنان زخمی شده (بود)؛ خدا قاتل او "هانی فرزند ثبیت حضر می" را لعنت کند.

[4] سلام بر "ابا الفضل عباس فرزند امیر مؤمنان"، که به جان (پاک) خویش یاری کننده ی برادرش (بود و) از امروز برای فردای خویش

بهره ها برد، (آن) فدا کننده(ی خود برای امامش) و نگاهبانِ شتاب گر به

يَدَاهُ لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ [قَاتِلِيهِ خ ل]. [يَزِيدُ بْنُ الرُّقَادِ الْجُهَنِيِّ وَ حَكِيمُ بْنُ الطَّفَيْلِ الطَّائِي السَّلَامُ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ الصَّابِرِ بِنَفْسِهِ مُحْتَسِبًا وَ النَّائِي عَنِ الْأَوْطَانِ مُعْتَرِبًا الْمُسْتَسْلِمِ لِلْقِتَالِ الْمُسْتَقْدِمِ لِلنِّزَالِ الْمَكْثُورِ بِالرِّجَالِ لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ هَانِي بْنُ ثُبَيْتِ الْحَضْرَمِيِّ].

[6] السَّلَامُ عَلَى عُثْمَانَ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ سَهْمِيِّ عُثْمَانَ بْنِ مَطْعُونٍ، لَعَنَ اللَّهُ رَامِيَهُ بِالسَّهْمِ خَوْلِيَّ بْنَ يَزِيدَ الْأَعْصَمِ بَحِيَّ الْأَيْدِيِّ وَ الْأَبَانِيَّ الدَّارِيَّ [الدَّارِمِيِّ خ ل].

[7] السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ قَتِيلِ الْأَبَانِيِّ الدَّارِيِّ [الأَبَادِيِّ الدَّارِمِيِّ خ ل]. [لَعَنَهُ اللَّهُ وَ ضَاعَفَ عَلَيْهِ الْعَذَابَ الْأَعْلِيمَ، وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ يَا مُحَمَّدٌ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِكَ الصَّابِرِينَ].

[8] السَّلَامُ عَلَى أَبِي بَكْرٍ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الزُّكِّيِّ الْوَلِيِّ الْمَرْمِيِّ بِالسَّهْمِ الرَّدِيِّ، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُقْبَةَ الْغَنَوِيَّ.

[9] السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ [بْنِ عَلِيٍّ خ]. [الزُّكِّيِّ، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ وَ رَامِيَهُ حَزْمَلَةَ بْنَ كَاهِلِ الْأَسَدِيِّ].

[10] السَّلَامُ عَلَى الْقَاسِمِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الْمَضْرُوبِ عَلَى هَامَتِهِ، الْمَسْلُوبِ لِأُمَّتِهِ حِينَ نَادَى الْحُسَيْنَ عَمَّهُ فَجَلَّى عَلَيْهِ عَمَّهُ كَالصَّقْرِ، وَ

سوی او با (مشك) آبش، (که) دو دستش بریده شد. خداوند قاتلانیش "یزید فرزند رُقاد جُهَنی"، و "حکیم فرزند طُفیل طایی" را لعنت کند.

[5] سلام بر "جعفر فرزند امیر مؤمنان" شکیبای بر نفس اش و حسابگر (کردارهایش)، و به تنهایی از زادگاه های (خویش) دور شد و تسلیم جنگ گشت (آن) پیشتازِ در ستیز، (که) به خاطر زیادی دشمنان و مردمان حمله ور بدو شکست خورده است. خدا قاتل او "هانی فرزند ثبیت حضرمی" را لعنت کند.

[6] سلام بر "عثمان فرزند امیر مؤمنان" همنام "عثمان فرزند مظعون" [= یار با وفای پیامبر خدا و امیر مؤمنان]، خدا تیراندازان بدو "خولی فرزند یزید اصبحی ایادی" و "ابانی داری" را نفرین کند.

[7] سلام بر "محمّد فرزند امیر مؤمنان" کشته شده ی به دست "ابانی داری" که خدا او را نفرین کند و عذاب دردناک را بر او بیفزاید، و درود خدا بر توای محمّد و بر خاندان شکیبایت.

[8] سلام بر "ابی بکر فرزند حسن پاکیزه ی دوستدار خدا"، که با تیرِ (سه شعبه ی) از کمان رها شده، کشته شد. خدا قاتل او "عبد الله فرزند عقبه غنوی" را نفرین کند.

[9] سلام بر "عبد الله فرزند حسن فرزند علی پاکیزه"، خدا قاتلش و تیرانداز بدو "حرمله فرزند کاهل اسدی" را نفرین کند. [10] سلام بر "قاسم فرزند حسن فرزند علی" (آن که) پیکرش ضربت خورد و ابزار جنگی اش به تاراج رفت، آن گاه که عمومیش حسین (7) را فرا خواند، عمومیش به سان عقاب تیز پرواز به سوی وی شتافت، و مردم را از کنار (پیکر) او دور کرد، و خود را بدو رساند، در حالی که او (قاسم)

هُوَ يَفْحَصُ بِرِجْلَيْهِ [بِرِجْلَيْهِ خ ل]. التُّرَابَ وَالْحَسَدَ بَيْنَ يَقُولُ: بَعْدَ لِقَاؤِهِمْ قَتَلُوكَ، وَمَنْ حَصَمْتُمْ يُومَ الْقِيَامَةِ جَدُّكَ وَأَبُوكَ. ثُمَّ قَالَ: عَزَّ وَاللَّهِ عَلَيَّ عَمَّكَ أَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ، أَوْ أَنْ يُجِيبَكَ وَأَنْتَ قَتِيلٌ جَدِيدٌ فَلَا يَنْفَعُكَ. هَذَا وَاللَّهِ يَوْمَ كَثُرَ وَاتْرَهُ، وَقَلَّ نَاصِرُهُ. جَعَلَنِي اللَّهُ مَعَكُمْ يَوْمَ جَمْعِكُمْ، وَبَوَّأَنِي مَبُوءًا كُمْ، وَلَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَكَ عُمَرَ [عَمْرُو خ ل]. بَنَ سَعْدِ بْنِ عُرْوَةَ بْنِ نَفِيلِ الْأَعْرُذِيِّ وَأَصْدَلَاهُ جَحِيمًا، وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا أَلِيمًا. [11] أَلَسَلَامُ عَلَيَّ عَوْنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الطَّيَّارِ فِي الْجَنَّةِ، حَلِيفِ الْأَيْمَانِ، وَمُنَازِلِ الْأَعْقَابِ، النَّاصِحِ لِلرَّحْمَانِ، التَّالِيِ لِلْمَثَانِيِ وَالْقُرَّانِ، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ قُطَيْبَةَ النَّبْهَانِيَّ.

[12] أَلَسَلَامُ عَلَيَّ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الشَّاهِدِ مَكَانَ أَبِيهِ، وَالتَّالِيِ لِأَخِيهِ، وَوَأَقِيهِ بِيَدَيْهِ، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ عَامِرَ بْنَ نَهْشَلِ التَّمِيمِيِّ.

[13] أَلَسَلَامُ عَلَيَّ جَعْفَرِ بْنِ عَقِيلِ، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ وَرَامِيَهُ بِشَرِّ بَنِ حَوْطِ الْهَمْدَانِيِّ.

[14] أَلَسَلَامُ عَلَيَّ عَبْدِ الرَّحْمَانِ بْنِ عَقِيلِ لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ وَرَامِيَهُ عُثْمَانَ

(از شدت سوزش زخم‌ها) پاهایش را به زمین می کشید، و حسین علیه السلام (بدو) می فرمود :

خدا گروهی که ترا کشتند، از رحمت خویش دور کند، و در روز رستاخیز نیایت و پدرت با ایشان دشمنی خواهند کرد.

سپس فرمود :

به خدا سوگند بر عمومیت گران است که او را بخوانی ولی او دعوت ترا اجابت نکند، یا به سوی تو آید، در حالی که تو کشته شده و مورد حمله قرار گرفته (باشی). پس (این شتافتن عمو به سویت) در روزی که ستم کنندگان بدو زیاد و یاری کننده اش اندک است، تو را سود نمی بخشد.

خدا در روزی که شما دو تن را گرد هم می آورد، مرا همراه شما قرار دهد؛ و در سکونت گاهتان ساکنم گرداند، و خدا کشته ات "عمر فرزند سعد فرزند نُفیل ازدی" را لعنت کند و به دوزخ افکند و برایش عذابی دردناک آماده کند.

[11] سلام بر "عون فرزند عبد الله فرزند جعفر پرواز کننده ی در بهشت ها"، همراه و همگام ایمان، همسفر با خویشان، نصیحت گر برای (خدای) بخشنده، همتای مثنای و قرآن، خدا قاتلش "عبد الله فرزند قطبه نُبْهانی" را لعنت کند.

[12] سلام بر "محمد فرزند عبد الله فرزند جعفر" شهود گر جایگاه پدرش، دنباله رو برادرش و با بدن خویش از وی دفاع کرد؛ خدا قاتل او "عامر فرزند نهشل تمیمی" را لعنت کند.

[13] سلام بر "جعفر فرزند عقیل"، خدا قاتلش و تیرانداز بدو "بشر فرزند حوط همدانی" را لعنت کند.

[14] سلام بر "عبد الرحمان فرزند عقیل"، خدا قاتلش و تیرانداز بدو

[عمر خ ل] بِنَ خَالِدِ بْنِ أَشِيمٍ [اسد خ ل] الْجُهَنِيِّ.

[15] السَّلَامُ عَلَى الْقَتِيلِ بْنِ الْقَتِيلِ، عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ، وَلَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ عَامِرَ بْنَ صَعْصَعَةَ، [وَقِيلَ: أَسَدُ ابْنِ مَالِكٍ].

[16] السَّلَامُ عَلَى أَبِي عُيَيْدِ اللَّهِ [عبد الله خ ل] ابْنِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ وَ لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ وَ رَامِيَهُ عَمْرُو بْنُ صَبِيحِ الصَّيْدَاوِيِّ.

[17] السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي سَعِيدِ بْنِ عَقِيلٍ وَ لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ لَقِيَطُ ابْنِ نَاشِرِ الْجُهَنِيِّ.

[18] السَّلَامُ عَلَى سُلَيْمَانَ مَوْلَى الْحُسَيْنِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ سُلَيْمَانَ بْنَ عَوْفِ الْحَضْرَمِيِّ. [19] السَّلَامُ عَلَى قَارِبِ مَوْلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ. [20] السَّلَامُ عَلَى مُنَجِّحِ مَوْلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ.

[21] السَّلَامُ عَلَى مُسْلِمِ بْنِ عَوْسَجَةَ الْأَسَدِيِّ الْقَائِلِ لِلْحُسَيْنِ وَ قَدْ أُذِنَ لَهُ فِي الْأَنْصِرَافِ:

أَنْحُنُ نُحَلِّيَ عَنكَ وَ بِمِ نَعْتَدِرُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ أَدَاءِ حَقِّكَ، [و.خ.] لَا وَاللَّهِ حَتَّى أَكْسِرَ فِي صُدُورِهِمْ رُمْحِي هَذَا وَ أَضْرِبُهُمْ بِسَيْفِي مَا تَبَّتْ قَائِمُهُ فِي يَدِي وَ لَا أَفَارِقُكَ، وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ مَعِيَ سِلَاحٌ أَقَاتِلُهُمْ بِهِ، لَقَدَفْتُهُمْ بِالْحِجَارَةِ وَ لَمْ أَفَارِقُكَ حَتَّى أَمُوتَ مَعَكَ.

وَ كُنْتُ أَوَّلَ مَنْ شَرَى نَفْسَهُ وَ [كُنْتُ خ.] أَوَّلَ شَهِيدٍ شَهِدَ لِلَّهِ [مِنْ]

"عثمان فرزند خالد فرزند اشیم جُهَنی" را نفرین کند.

[15] سلام بر کشته شده ی فرزند کشته شده، "عبد الله فرزند مسلم فرزند عقیل" و خدا قاتل او "عامر فرزند صعصعه" را نفرین کند. { و گفته شده "اسد فرزند مالک" بوده است. }

[16] سلام بر "ابی عبید الله فرزند مسلم فرزند عقیل" و خدا قاتلش و تیر انداز بدو "عمرو فرزند صبیح صیداوی" را نفرین کند.

[17] سلام بر "محمد فرزند ابی سعید فرزند عقیل" و خدا قاتل او "لقیط فرزند ناشر جُهَنی" را نفرین کند.

[18] سلام بر "سلیمان" غلام حسین فرزند امیر المؤمنین (7) و خدا قاتلش "سلیمان فرزند عوف حضرمی" را نفرین کند.

[19] سلام بر "قارب" غلام حسین فرزند علی (7).

[20] سلام بر "مُنَجِح" غلام حسین فرزند علی (7).

[21] سلام بر "مسلم فرزند عوسجه اسدی"، همان گوینده ی به (حضرت) حسین (7) آن گاه که حضرتش بدو اجازه ی بازگشت داد:

آیا ما از تو روی بر تابییم و برای خدا در بجا نیاوردن حقّ تو چه بهانه ای بیاوریم؟ نه به خدا سوگند (روی بر نتابیم) تا این که نیزه ام را در سینه هایشان خُرد کنم، و تا آن گاه که این شمشیر در دستم باشد، آن را بر ایشان می کوبم، و از تو جدا نمی شوم. و اگر اسلحه ای نداشته باشم تا بدان با ایشان کارزار کنم، بدیشان سنگ پرتاب می کنم. و از تو جدا نمی شوم تا این که همراه تو بمیرم.

و تو اوّل کسی هستی که جان خویش را بفروخت، و اوّلین شهید از شهیدان (راه) خدایی که پیمان خویش را به انجام رسانید. پس به خداوندگار کعبه سوگند که رستگار شدی. خدا به (پاس) پایداریت و کمکت بر امام خویش

شُهِدَ اللَّهُ لِي [وَقَضَىٰ نَحْبَهُ ، فَفَزَّتْ وَرَبِّ [بِرَبِّ خ ل] الْكُعْبَةِ ، وَشَكَرَ اللَّهُ [لَكَ خ.] اسْمَ بِتِقْدَامِكَ وَمُؤَاسَاتِكَ إِمَامِكَ ، إِذْ مَشَىٰ إِلَيْكَ وَأَنْتَ صَرِيحٌ فَقَالَ :

يَرْحَمُكَ اللَّهُ يَا مُسْلِمَ بْنَ عَوْسَجَةَ ، وَقَرَأَ :

« فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا »

لَعَنَ اللَّهُ الْمُشْتَرِكِينَ فِي قَتْلِكَ عَبْدَ اللَّهِ الصُّبَّايَّ وَعَبْدَ اللَّهِ بْنَ خُشَكَارَةَ الْبَجَلِيِّ وَمُسْلِمَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الصُّبَّايَّ.

[22] أَلَسَلَامُ عَلَى سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيِّ الْقَائِلِ لِلْحُسَيْنِ (7) وَقَدْ أذِنَ لَهُ فِي الْأَنْصِيفِ رَافٍ : لاَ وَاللَّهِ لاَ نُخَلِّيكَ حَتَّى يَعْلَمَ اللَّهُ أَنَّا قَدْ حَفِظْنَا غَيْبَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِيكَ ، وَاللَّهُ لَوْ أَعْلَمَ أَنِّي أُقْتَلُ ثُمَّ أَحْيَا ، ثُمَّ أُحْرَقُ ، ثُمَّ أُذْرَى وَيُفْعَلُ بِي ذَلِكَ [ذَلِكَ بِي خ ل.] سَبْعِينَ مَرَّةً مَا فَارَقْتُكَ حَتَّى أَلْقَى حِمَامِي دُونَكَ ، وَكَيْفَ لاَ أَفْعَلُ ذَلِكَ ، وَإِنَّمَا هِيَ مَوْتَةٌ أَوْ قَتْلَةٌ وَاحِدَةٌ ، ثُمَّ هِيَ بَعْدَهَا الْكِرَامَةُ الَّتِي لاَ انْقِضَاءَ لَهَا أَبَدًا.

فَقَدْ لَقِيتَ حِمَامَكَ وَوَأَسَيْتَ إِمَامَكَ ، وَلَقِيتَ مِنَ اللَّهِ الْكِرَامَةَ فِي دَارِ الْمُقَامَةِ ، حَسْرَتَنَا اللَّهُ مَعَكُمْ فِي الْمُسْتَشْهِدِينَ ، وَرَزَقْنَا مُرَافَقَتَكُمْ فِي أَعْلَى عِلِّيِّينَ .

[23] أَلَسَلَامُ عَلَى بَشْرِ بْنِ عُمَرَ الْحَضْرَمِيِّ شَكَرَ اللَّهُ لَكَ قَوْلَكَ لِلْحُسَيْنِ (7)

پاداش فراوان دهد، هنگامی که (حضرتش) به سوی تو آمد و توبه زمین افتاده بودی. پس فرمود:

ای مسلم بن عوسجه! خدا ترا رحمت کند؛

و (این آیه) را قرائت کرد:

(و برخی از آنان به شهادت رسیدند و برخی از آن‌ها در [همین] انتظارند و [هرگز عقیده‌ی خود را] تبدیل نکردند).

[احزاب (33): 23]

خدا شرکت‌کنندگان در قتل تو "عبد الله ضبابی" و "عبد الله فرزند خشکاره بجلی" و "مسلم فرزند عبد الله ضبابی" را نفرین کند.

[22] سلام بر "سعد فرزند عبد الله حنفی" گوینده‌ی به حسین (7) در هنگامی که بدو در بازگشتن اجازه داد:

ترا رها نمی‌کنیم تا این که خدا بداند که همانا ما پنهانی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را در حق تو پاس داشته‌ایم. به خدا سوگند اگر بدانم کشته می‌شوم، سپس زنده می‌شوم، سپس به آتش سوزانیده می‌شوم، سپس در هوا پراکنده می‌شوم، و این کار را هفتاد مرتبه با من انجام می‌دهند، از تو دست نمی‌کشم تا این که مرگم در پیش رویت فرارسد. و چرا این کار را نکنم در حالی که تنها يك بار مردن یا کشته شدن است. و پس از آن کرامتی است که نهایی برای آن نیست.

پس مرگت را دیدی و امامت را یاری کردی، و از سوی خدای در خانه‌ی همیشگی از کرامت (بیکران) برخوردار شدی. خداوند ما را در زمره‌ی شهادت خواهان با شما برانگیزد، و دوستی و همراهی شما را در اعلی‌علیین (بلندترین بلندای عالم وجود) روزیمان فرماید.

[23] سلام بر "بشر فرزند عمر حضر می"، خدا به خاطر سخنت که به

وَقَدْ أذِنَ لَكَ فِي الْأَنْصَرَفِ :

أَكَلْتَنِي إِذِنَ السَّبَاعُ حَيًّا إِنْ [إِذَا خ ل.] فَارْقُتَكَ وَ أَسْأَلَ عَنْكَ الرَّكْبَانَ، وَ أَخَذُكَ مَعَ قَلَّةِ الْأَعْوَانِ؟! لَا يَكُونُ هَذَا أَبَدًا.

[24] السَّلَامُ عَلَى يَزِيدَ بْنِ حُصَيْنِ الْهَمْدَانِيِّ الْمَشْرِقِيِّ الْقَارِي الْمَجْدَلِ بِالمَشْرِفِيِّ.

[25] السَّلَامُ عَلَى عُمَرَ [عُمْرَانَ خ ل.] بْنِ كَعْبِ الْأَنْصَارِيِّ.

[26] السَّلَامُ عَلَى نُعَيْمِ بْنِ عَجَلَانَ [الْعَجَلَانَ خ ل.] الْأَنْصَارِيِّ.

[27] السَّلَامُ عَلَى زُهَيْرِ بْنِ الْقَيْنِ الْبَجَلِيِّ الْقَائِلِ لِلْحُسَيْنِ (7) وَقَدْ أذِنَ لَهُ فِي الْأَنْصَرَفِ:

لَا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ ذَلِكَ أَبَدًا، أَتْرُكُ ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ (6) أُسِيرًا فِي يَدِ الْأَعْدَاءِ وَ أَنْجُو [أَنَا خ.]؟! لَا أَرَانِي اللَّهَ ذَلِكَ الْيَوْمَ.

[28] السَّلَامُ عَلَى عَمْرِو بْنِ قَرْظَةَ [عَمَرَ بْنَ قَرْظَةَ خ ل.] الْأَنْصَارِيِّ.

[29] السَّلَامُ عَلَى حَبِيبِ بْنِ مُظَاهِرِ الْأَسَدِيِّ.

[30] السَّلَامُ عَلَى الْحُرِّ بْنِ يَزِيدِ الرِّيَاحِيِّ.

[31] السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَيْرِ الْكَلْبِيِّ.

[32] السَّلَامُ عَلَى نَافِعِ بْنِ هِلَالِ بْنِ نَافِعِ الْبَجَلِيِّ الْمُرَادِيِّ.

[33] السَّلَامُ عَلَى أَنَسِ بْنِ كَاهِلِ الْأَسَدِيِّ.

حسین (علیه السلام) گفتی پاداش فراوان ارزانی فرماید، در حالی که به تو اجازه ی بازگشت داد :

اگر از تو روی برتابم، حیوانات درنده مرا زنده زنده بخورند. و (من) از تو اجازه سواری برای بازگشت بگیرم و ترا با کمی یاوران خوارت کنم؟! این کار ابدا نخواهد شد.

[24] سلام بر "یزید فرزند حُصَین هَمْدانی مُشرقی" قاری (قرآن)، (دشمن را) به زمین زننده.

[25] سلام بر "عمر فرزند کعب انصاری".

[26] سلام بر "نعیم فرزند عجلان انصاری".

[27] سلام بر "زهیر فرزند قین بجلی" گوینده ی به حسین علیه السلام در حالی که بدو اجازه ی بازگشت داد :

نه بخدا سوگند این کار نخواهد شد. آیا فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را گرفتار و اسیر در دست دشمنان رها کنم، و خود رهایی یابم؟! خدا این روز را بر من نیاورد.

[28] سلام بر "عمرو فرزند قَرظَه انصاری".

[29] سلام بر "حیب فرزند مُظَاهِر اسدی".

[30] سلام بر "حرّ فرزند یزید ریاحی".

[31] سلام بر "عبد الله فرزند عُمَیر کلبی".

[32] سلام بر "نافع فرزند هلال بَجَلی مرادی".

[33] سلام بر "انس فرزند کاهل اسدی".

[34] السَّلَامُ عَلَى قَيْسِ بْنِ مُسْهَرٍ الصَّيْدَاوِيِّ.

[35 و 36] السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ وَ عَبْدِ الرَّحْمَانَ ابْنَيْ عُرْوَةَ بْنِ حِرَاقٍ الْغِفَارِيِّينَ.

[37] السَّلَامُ عَلَى جَوْنِ بْنِ حُوَيٍّ [عَوْنِ بْنِ حَرِيٍّ خ ل.] مَوْلَى أَبِي ذَرِّ الْغِفَارِيِّ.

[38] السَّلَامُ عَلَى شَيْبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ النَّهْشَلِيِّ.

[39] السَّلَامُ عَلَى الْحَجَّاجِ بْنِ زَيْدٍ [الْحَجَّاجِ بْنِ يَزِيدَ خ ل.] السَّعْدِيِّ.

[40 و 41] السَّلَامُ عَلَى قَاسِطٍ وَ كَرِشِ ابْنَيْ ظَهْرٍ [زُهَيْرٍ {ابن} خ ل.] التَّغْلِبِيِّينَ .

[42] السَّلَامُ عَلَى كِنَانَةَ بْنِ عَتِيقٍ.

[43] السَّلَامُ عَلَى ضِرْغَامَةَ بْنِ مَالِكٍ.

[44] السَّلَامُ عَلَى حُوَيٍّ [جُوَيْنِ خ ل.] بْنِ مَالِكِ الصُّبَعِيِّ.

[45] السَّلَامُ عَلَى عَمْرِو بْنِ صُبَيْعَةَ الصُّبَعِيِّ.

[46] السَّلَامُ عَلَى زَيْدِ بْنِ ثُبَيْتِ الْقَيْسِيِّ.

[47 و 48] السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ وَ عُبَيْدِ اللَّهِ [عُبَيْدِ اللَّهِ خ ل.] ابْنَيْ يَزِيدَ ابْنِ ثُبَيْتِ [ثُبَيْطِ خ ل.] الْقَيْسِيِّ.

[49] السَّلَامُ عَلَى عَامِرِ بْنِ مُسْلِمٍ.

[50] السَّلَامُ عَلَى قَعْنَبِ بْنِ عَمْرِو التَّمْرِيِّ [النَّمْرِيِّ خ ل.].

[51] السَّلَامُ عَلَى سَالِمِ مَوْلَى عَامِرِ بْنِ مُسْلِمٍ.

[34] سلام بر "قیس فرزند مُسْهَر صیداوی".

[35 و 36] سلام بر "عبد الله" و "عبد الرحمان" فرزندان عُرْوَه فرزند حَرَّاق غِفَّاری.

[37] سلام بر "جون فرزند حُوَی" غلام ابی ذر غِفَّاری.

[38] سلام بر "شیب فرزند عبد الله نهشلی".

[39] سلام بر "حَجَّاج فرزند زید سعدی".

[40 و 41] سلام بر "فاسط" و "کرش" فرزندان ظَهیر تغلبی.

[42] سلام بر "کنانه فرزند عتیق".

[43] سلام بر "ضرغامه فرزند مالک".

[44] سلام بر "حُوَی فرزند مالک ضَبَعی".

[45] سلام بر "عمرو فرزند ضَبِیعَه ضَبَعی".

[46] سلام بر "زید فرزند ثُبَیْت قَیسی".

[47 و 48] سلام بر "عبد الله" و "عبید الله" فرزندان یزید فرزند ثُبَیْت قَیسی.

[49] سلام بر "عامر فرزند مسلم".

[50] سلام بر "قَعْنَب فرزند عمرو تَمَری".

[51] سلام بر "سالم" غلام عامر فرزند مسلم.

[52] السَّلَامُ عَلَى سَيْفِ بْنِ مَالِكٍ.

[53] السَّلَامُ عَلَى زُهَيْرِ بْنِ بَشْرِ الخَثَعَمِيِّ.

[54] السَّلَامُ عَلَى زَيْدِ [بَدْرِ خ ل.] بْنِ مَعْقِلِ الجُعْفِيِّ.

[55] السَّلَامُ عَلَى الحَجَّاجِ بْنِ مَسْرُوقِ الجُعْفِيِّ.

[56 و 57] السَّلَامُ عَلَى مَسْعُودِ بْنِ الحَجَّاجِ وَابْنِهِ.

[58] السَّلَامُ عَلَى مُجَمِّعِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ العَائِذِيِّ [العَائِذِيِّ خ ل.].

[59] السَّلَامُ عَلَى عَمَّارِ بْنِ حَسَّانِ بْنِ شُرَيْحِ الطَّائِيِّ.

[60] السَّلَامُ عَلَى حَبَابِ بْنِ الحَارِثِ [حَيَّانِ بْنِ الحَرْثِ خ ل.] [السَّلْمَانِيِّ الأَعْرُذِيِّ].

[61] السَّلَامُ عَلَى جُنْدَبِ بْنِ حُجْرِ الخَوْلَانِيِّ.

[62] السَّلَامُ عَلَى عُمَرَ بْنِ خَالِدِ الصَّيْدَاوِيِّ.

[63] السَّلَامُ عَلَى سَعِيدِ مَوْلَاهُ.

[64] السَّلَامُ عَلَى يَزِيدَ بْنِ زِيَادِ بْنِ مُهَاصِرِ [المُطَاهِرِ خ ل.] [الكِنْدِيِّ].

[65] السَّلَامُ عَلَى زَاهِدِ [زَاهِرِ خ ل.] مَوْلَى عَمْرِو بْنِ الحَمِقِ الخُرَاعِيِّ.

[66] السَّلَامُ عَلَى جَبَلَةَ بْنِ عَلِيِّ الشَّيْبَانِيِّ.

[67] السَّلَامُ عَلَى سَالِمِ مَوْلَى بَنِي المَدَنِيَّةِ الكَلْبِيِّ.

[68] السَّلَامُ عَلَى أُسَلَمَ بْنِ كَثِيرِ الأَعْرُذِيِّ.

[69] السَّلَامُ عَلَى قَاسِمِ بْنِ حَبِيبِ الأَعْرُذِيِّ.

[70] السَّلَامُ عَلَى عُمَرَ بْنِ جُنْدَبِ [الأَعْرُذِيِّ خ.] [الحَضْرَمِيِّ].

- [52] سلام بر "سیف فرزند مالک".
- [53] سلام بر "زهیر فرزند بِشْر خَثَمی".
- [54] سلام بر "زید فرزند مَعْقِل جُعی".
- [55] سلام بر "حَجَّاج فرزند مسروق جُعی".
- [56 و 57] سلام بر "مسعود فرزند حَجَّاج" و فرزندش.
- [58] سلام بر "مُجمَع فرزند عبد الله عانذی".
- [59] سلام بر "عَمَّار فرزند حَسَّان فرزند شُریح طائی".
- [60] سلام بر "حَبَاب فرزند حارث سلمانی اُزدی".
- [61] سلام بر "جُنْدب فرزند حُجر خولانی".
- [62] سلام بر "عمر فرزند خالد صیداوی".
- [63] سلام بر "سعید" غلام او (یعنی غلام عمر بن خالد صیداوی).
- [64] سلام بر "یزید فرزند زیاد فرزند مُهاصر کندی".
- [65] سلام بر "زاهد" غلام "عمر و فرزند حَمِقِ خُزاعی".
- [66] سلام بر "جَبَلَه فرزند علی شیبانی".
- [67] سلام بر "سالم" غلام بنی مَدَنیّه کلبی.
- [68] سلام بر "اسلم فرزند کُثیر اُزدی".
- [69] سلام بر "قاسم فرزند حبیب اُزدی".
- [70] سلام بر "عمر فرزند جُنْدب حضر می".

[71] السَّلَامُ عَلَى أَبِي ثُمَامَةَ [أَبِي تَمَامَةَ خ ل]. عُمَرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الصَّائِدِيُّ.

[72] السَّلَامُ عَلَى حَنْظَلَةَ بْنِ سَعْدٍ [أَسْعَدَ خ ل]. الشَّيْبَانِيُّ خ ل.

[73] السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ الرَّحْمَانَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْكَدْرِ [الْكَدِينِ خ ل. (1)] الْأَعْرَجِيُّ.

[74] السَّلَامُ عَلَى عَمَّارِ بْنِ أَبِي سَلَامَةَ الْهَمْدَانِيِّ.

[75] السَّلَامُ عَلَى عَاسِ بْنِ أَبِي شَيْبٍ [شَيْبِ خ ل]. الشَّاكِرِيُّ.

[76] السَّلَامُ عَلَى شُوذَبِ مَوْلَى شَاكِرٍ.

[77] السَّلَامُ عَلَى شَيْبِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ سَرِيحٍ.

[78] السَّلَامُ عَلَى مَالِكِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَرِيحٍ.

[79] السَّلَامُ عَلَى الْجَرِيحِ الْمَأْسُورِ سَوَّارٍ [سَوَّارِ خ ل]. ابْنِ أَبِي حَمِيرٍ الْفَهْمِيِّ الْهَمْدَانِيِّ.

[80] السَّلَامُ عَلَى الْمُرْتَبِ [الْمُرْتَبِ خ ل]. مَعَهُ عَمْرُو بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْجُنْدَعِيُّ.

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا خَيْرَ أَنْصَارٍ. السَّلَامُ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ، بَوَّأَكُمُ اللَّهُ مَبُوءَ الْأَبْرَارِ، أَسَدٌ هَدَى لَقَدْ كَشَفَ اللَّهُ لَكُمْ الْغِطَاءَ، وَمَهَّدَ لَكُمْ الْوِطَاءَ وَأَجَزَلَ لَكُمْ الْعِطَاءَ، وَكُنْتُمْ عَنِ الْحَقِّ غَيْرَ بَطَاءٍ، وَأَنْتُمْ لَنَا فُرْطَاءُ [فُرْطُ خ ل]، وَنَحْنُ لَكُمْ خُلَطَاءُ فِي دَارِ الْبَقَاءِ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

ص: 46

[71] سلام بر "ابی ثَمَامَه، عمر فرزند عبد الله صاندی".

[72] سلام بر "حنظله فرزند سعد شَبَامی".

[73] سلام بر "عبد الرحمان فرزند عبد الله فرزند کَدِر اُرْحَبی".

[74] سلام بر "عَمَّار فرزند ابی سَلَامَه هَمْدانی".

[75] سلام بر "عابس فرزند ابی شَبِیب شاکری".

[76] سلام بر "شَوذِب" غلام شاکر.

[77] سلام بر "شَبِیب فرزند حارث فرزند سریع".

[78] سلام بر "مالک فرزند عبد الله فرزند سریع".

[79] سلام بر زخمی اسیر گرفتار "سَوَّار فرزند ابی حَمِیر فَهْمی هَمْدانی".

[80] سلام بر زخمی همراه او "عمر و فرزند عبد الله جُنْدعی".

سلام بر شما باد ای بهترین یاران، سلام بر شما به خاطر آن چه شکیبایی ورزیدید. پس چه نیکو جایگاه و خانه ی آینده ای دارید. خدا شما را در جایگاه نیکان سکنا دهد، و شهادت می دهد که خدا پرده را از (برابر دیدگان) شما برداشت و برایتان فرش و بستر گسترد، و برای شما عطا و بخشش فراوان داد. و شما از (یاری) حق درنگ نکردید، و بر ما پیشی جستید. و ما آرزومندیم که با شما در خانه ی همیشگی همنشین و همراه باشیم. و سلام و رحمت و برکات خدا بر شما باد.

نگارنده ی أنصار الحسین علیه السلام در انتساب این زیارت به امام زمان علیه السلام بیانی دارد. می گوید:

علامه ی مجلسی رضوان الله علیه بر این زیارت نامه شرحی آورده است:

«این زیارت را شیخ مفید و سید ابن طاووس در زیارات خود آورده اند، بدون این که اشاره ای به زیارت عاشورا کرده باشند؛ و نویسنده ی المزار الکبیر گفته است:

زیارت شهدا - رضوان الله علیهم - در روز عاشورا را شریف ابو الفتح محمد بن محمد جعفری ادم الله عزّه به نقل از عماد الدین محمد بن ابی القاسم طبری، به نقل از شیخ ابو علی حسن بن محمد طوسی به من گفت.

نیز شیخ ابو عبد الله حسین بن هبة الله بن رطبه، به نقل از شیخ ابو علی، به نقل از پدرش ابو جعفر طوسی، به نقل از شیخ محمد بن احمد بن عیّاش و دیگران بیان کرده اند، به این دلیل در زیارت های مطلقه آورده ایم، زیرا در اخبار، آن را به وقت معین و مشخصی اختصاص نداده اند.

بدان که در تاریخ خبر، اشکالی وجود دارد؛ زیرا چهار سال قبل از ولادت حضرت حجّت علیه السلام نقل گردیده است؛ و احتمال دارد که تاریخ آن سال دویست و شصت و دو بوده و یا آن که در زمان امام حسن عسکری علیه السلام صادر شده باشد.»

سپس نویسنده ی کتاب، با بررسی در سلسله ی سند زیارت، می گوید:

«و این سند، همان طور که ملاحظه می شود به ابن عیّاش خاتمه می پذیرد، و دو شخص نامعلوم دیگر، ابو منصور، و محمد بن غالب در این سلسله اند؛ پس زیارت از نظر سند ضعیف و سست است.»

در این جا بیان چند نکته ضروری است:

1 - بزرگانی چون: شیخ محمد بن جعفر المشهدی (از علمای قرن ششم) در المزار الكبير، سید علی بن طاووس (589 - 664) [12] در الإقبال بالأعمال الحسنة، شهید اول محمد بن مکی عاملی جزینی (734 - 786) در المزار و محمد باقر مجلسی (متوفای 1111) در بحار الأنوار این دعا را نقل کرده اند. علامه مجلسی در بحار الأنوار به اعتبار (خرج من الناحية = از ناحیه ی مقدّس این دعا خارج شد) صدور آن را ابتدا به حضرت بقیة الله نسبت می دهد و تاریخ را تصحیح می کند و سپس با فرض صحّت تاریخ آن را به حضرت عسکری منتسب می کند. وی می گوید:

«... در تاریخ خبر اشکالی وجود دارد؛ چرا که چهار سال پیشتر از زمان ولادت حضرت قائم علیه السلام است. شاید تاریخ سال (اثنین و ستین و مائتین) 262 بوده است؛ و احتمال دارد که این زیارت از سوی حضرت ابا محمد (حسن) عسکری علیه السلام خارج شده باشد.» [13]

ولی محدّث بزرگوار میرزا حسین نوری این دعا را از سخنان حضرت عسکری علیه السلام می داند. وی در این مورد می گوید:

«وفي الزيارة التي خرجت من الناحية المقدّسة عن العسکريّ عليه السلام: أَسْلَامٌ عَلَى زُهَيْرِ بْنِ الْقَيْنِ الْبَجَلِيِّ ...» [14]

«در زیارتی که از ناحیه ی مقدّس از حضرت عسکری علیه السلام خارج شد (آمده است):

سلام بر "زهیر فرزند قین بجلی" "...» برخی نویسندگان در ضمن بیان عنوان "صاحب الناحية" این لقب را برای حضرت ولی عصر و حضرت عسکری و امام هادی علیهم السلام ذکر کرده اند. [15]

با توجه بر احتمال علامه مجلسی مبنی بر اشتباه تاریخ توقیع، انتساب این زیارت به حضرت بقیة الله علیه السلام کاری ناروا نیست.

در مورد صحّت نقل این دعا نگارنده ی أنصار الحسين عليه السلام گوید:

«به خاطر وجود دو راوی مجهول در سند، این دعا ضعیف است.»

در این مورد باید گفت:

1 - همه ی دانشمندان امامیه این دعا را ضعیف نمی دانند. میرزا ابو الفضل تهرانی - شاگرد مبرز فقیه بزرگوار مرحوم میرزای محمّد حسن شیرازی - در کتاب شفاء الصدور - که از بهترین شرح های زیارت عاشورا به زبان فارسی بشمار می رود و آن را به دستور میرزای شیرازی نگاشته است - گوید:

«و در کتاب اقبال سیّد أجل ازهد ابن طاووس رضی الله عنه ، به "سند حسن" زیارتی از ناحیه مقدّسه روایت فرموده که اسامی شهدا و قتله ی ایشان غالباً و اشاره ی بعضی وقایع بعضی از ایشان در او هست، و ما از جهت تبرّك به آن زیارت کریمه و عموم نفع، عین آن زیارت را از نفس کتاب اقبال نقل می کنیم.» [16]

2 - به صرف وجود ضعف در رجال سند حدیث، نمی توان حدیث را ردّ کرد و بی بهره دانست. زیرا ضعف سند دلیل بر مطرود بودن حدیث نیست. میان حدیث ضعیف و مجعول تفاوت بسیار وجود دارد. احادیث مجعول یا موضوعه (= ساختگی) مطرودند؛ اما احادیث ضعیف مطرود نیستند. چه بسا روایتی که محدّثان امامیه بدان اعتماد کرده اند؛ ولی آن روایت در علم الحدیث ضعیف شمرده می شود.

یاد آوری این نکته نیز ضروری است: ملاك و میزان ضعیف بودن حدیث نزد محدّثان یکسان نیست. محدّثان متقدّم چون "محمّدون ثالث اولی" (= محمّد بن یعقوب کلینی، محمّد بن علی بن بابویه قمی و محمّد بن حسن طوسی) با محدّثان متأخّر چون "محمّدون ثالث آخری" (= محمّد باقر مجلسی، محمّد بن حسن حرّ عاملی و محمّد بن مرتضای کاشانی) در ملاك

و میزان ضعف حدیث اختلاف نظر دارند. گاه روایتی نزد متأخران ضعیف معرفی شده است؛ ولی بزرگان متقدم آن را صحیح دانسته اند.

سید نعمه الله جزایری (1050 - 1112) در بررسی روایات کتاب التوحید، اثر شیخ صدوق می نگارد:

«سندهای اخباری که در این کتاب ذکر شده است اگر چه اکثر آن ها به اصطلاح رجالی های متأخر غیر پاکیزه است؛ ولی به چند جهت در آن روایات قدح و ردی وجود ندارد:

1 - آن روایات به اصطلاح رجالی های متقدم صحیح می باشد؛ چرا که صحیح بنا بر اصطلاح ایشان آن است که در کتاب های اربعه مئة (چهار صد کتابی که در عصر امامان علیهم السلام توسط اصحابشان نوشته شده است) یا دیگر کتب (حدیثی) تکرار شده باشد.

2 - یا برای ایشان قرینه ای در جهت صحت حدیث و صدور آن از امام علیه السلام اقامه شود؛ گر چه راوی از جنبه ی اعتقادی فاسد باشد.» [17]

چنان که گفتیم این دعا را سید ابن طاووس (589 - 664) در الإقبال بالأعمال الحسنة، از طریق شیخ مفید (336 - 413) و جدّ خود شیخ ابو جعفر محمد بن حسن طوسی (385 - 460)، نیز شیخ محمد بن جعفر المشهدی در المزار الکبیر، به نقل از استاد خود عماد الدین محمد بن ابی القاسم طبری (از علمای قرن چهارم) و نیز فقیه بزرگوار شیعه شهید اول محمد بن مکی عاملی جزینی (734 - 786) در المزار نقل می کنند. محمد باقر مجلسی (متوفای 1111) هم در بحار الأنوار و محدث نوری در نَفَس الرحمان فی فضائل سلمان آن را نقل کرده اند. با توجه به دقت نظر این محدثان و فقیهان و نزدیکی زمانی برخی از ایشان به عصر صدور حدیث درجه ی اعتماد نسبت به این نقل، بالا می رود.

3 - بررسی دقیق سلسله ی سند حدیث در روایات فقهی ضروری است؛

آن هم در واجبات و محرمات.

بنا بر قواعدی که فقیهان در علم اصول اثبات کرده اند:

در ادله ی سنن، جواز تسامح در سند وجود دارد؛ و فقهای امامیه در بررسی روایات سنن مادامی که منجر به واجبات نشود (چون کفایت غسل های مستحبی از وضو) با دیده ی تسامح نگریسته اند.

در طول زمان غیبت از عصر محمد بن یعقوب کلینی تا عصر حاضر جملگی فقیهان و محدثان امامیه در مستحبات با دیده ی تسامح نگریسته و بدین گونه روایات عمل کرده اند؛ خواه با حکم به استحباب آن و خواه با حکم رجائی.

لذا در کتب علمای امامیه دعاها، زیارت ها، غسل ها، نمازها، روزه های زیادی نقل شده که هم خود بدان عمل کرده و هم دیگران را به عمل بدان ها فرا خوانده اند، گرچه راویان آن از نظر علم رجال ضعیف معرفی شده اند.

این موضوع بر هر که با مشرب فقهای امامیه آشنایی مختصری داشته باشد، روشن و غیر قابل انکار است.

4- گرچه برخی ادعیه و زیارات از نظر سند ضعیف اند؛ ولی وجود شواهدی موجب تقویت آن ها می شود؛ بسان برخورداری آن دعا یا زیارت از معارف بالایی توحیدی و حقایق گسترده ی معرفتی که بسان آن جز از زبان وحی گزارش نمی شود. نیز مضمون بخش های مختلف آن دعا یا زیارت در دیگر روایت مستند خواه آحادی ثقه و یا متواتر معنوی وجود داشته باشد.

بزرگان فقها و محدثان با وجود چنین قرائنی روایت یا دعا یا زیارت را تلقی به قبول کرده اند.

اصولپون در این باب اصطلاحی دارند. می گویند: برخی روایات از قرائن صدق خبری برخوردارند و برخی صدق مخبری. بسیاری از ادعیه و زیارات واجد قرائن صدق مخبری اند؛

ص: 52

یعنی محتوای دعا یا زیارت خود گزارشی مستند بر انتساب آن به ناحیه ی وحی است، گرچه از نظر سند ضعیف باشد؛ یعنی صدق خبری آن ثابت نشود.

ص: 53

زيارة أخرى في يوم عاشوراء لأبي عبد الله الحسين بن علي صلوات الله عليه. ومما خرج من الناحية عليه السلام إلى أحد الأبواب، قال: تَقِفْ عَلَيْهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَتَقُولُ [18]:

قال الشيخ المفيد قدس الله روحه في كتاب المزار بعد إيراد الزيارة التي نقلناها من المصباح ما هذا لفظه:

زيارة أخرى في يوم عاشوراء برواية أخرى: إذا أردت زيارته بها في هذا اليوم فقف عليه صلى الله عليه وآله وقل [19]:

ص: 54

محمد بن جعفر مشهدی معروف به ابن مشهدی گوید: زیارت دیگری در روز عاشورا برای حضرت ابا عبد الله حسین بن علی علیه السلام (نقل شده است). و این زیارت از جمله زیارت هایی است که از ناحیه مقدسه برای یکی از چهار باب آن حضرت خارج شد. پس در حضور آن حضرت می ایستی و عرض می کنی: ...

نیز علامه مجلسی گوید: شیخ مفید - که خداوند روحش را پاکیزه فرماید - در کتاب مزار پس از بیان زیارتی که آن را از کتاب مصباح نقل کردیم، گوید که عین سخنش این است: «زیارتی دیگر در روز عاشورا به روایتی دیگر؛ هرگاه خواستی حضرتش را بدان در این روز زیارت کنی، پس در حضور حضرتش صلی الله علیه و آله وسلم بایست و بگو:»

[1] السَّلَامُ عَلَى آدَمَ صَفْوَةَ اللَّهِ مِنْ خَلْقَتِهِ؛ السَّلَامُ عَلَى شَيْثِ وَلِيِّ اللَّهِ وَخَيْرَتِهِ؛ السَّلَامُ عَلَى إِدْرِيسَ الْقَائِمِ لِلَّهِ بِحُجَّتِهِ؛ السَّلَامُ عَلَى نُوحِ الْمَجَابِ فِي دَعْوَتِهِ؛ السَّلَامُ عَلَى هُودِ الْمَمْدُودِ مِنَ اللَّهِ بِمَعُونَتِهِ؛ السَّلَامُ عَلَى صَالِحِ الَّذِي تَوَجَّهَ لِلَّهِ بِكِرَامَتِهِ؛ السَّلَامُ عَلَى إِبْرَاهِيمَ الَّذِي حَبَّاهُ اللَّهُ بِخَلَّتِهِ؛ السَّلَامُ عَلَى إِسْمَاعِيلَ الَّذِي فِدَاهُ اللَّهُ بِذَبْحِ عَظِيمٍ مِنْ جَنَّتِهِ؛ السَّلَامُ عَلَى إِسْحَاقَ الَّذِي جَعَلَ اللَّهُ النَّبُوَّةَ فِي ذُرِّيَّتِهِ؛ السَّلَامُ عَلَى يَعْقُوبَ الَّذِي رَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِ بَصَرَهُ بِرَحْمَتِهِ؛ السَّلَامُ عَلَى يُوسُفَ الَّذِي نَجَّاهُ اللَّهُ مِنَ الْجُبِّ بِعَظَمَتِهِ.

[2] السَّلَامُ عَلَى مُوسَى الَّذِي فَلَقَ اللَّهُ الْبَحْرَ لَهُ بِقُدْرَتِهِ؛ السَّلَامُ عَلَى هَارُونَ الَّذِي خَصَّهُ اللَّهُ بِنُبُوَّتِهِ؛ السَّلَامُ عَلَى شُعَيْبِ الَّذِي نَصَرَهُ اللَّهُ عَلَى أُمَّتِهِ؛ السَّلَامُ عَلَى دَاوُدَ الَّذِي تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ مِنْ خَطِيئَتِهِ.

[3] السَّلَامُ عَلَى سُلَيْمَانَ الَّذِي دَلَّتْ لَهُ الْجِنُّ بِعِزَّتِهِ؛ السَّلَامُ عَلَى

[1] سلام بر آدم همان برگزیده ی خدا از میان آفریدگانش، سلام بر شیث، همان دوست و ولیّ خدا و انتخاب شده اش، سلام بر ادریس، همان قیام کننده ی برای خدا به حجّت و گواهِش، سلام بر نوح همان اجابت شده در دعوتش، سلام بر هود که از جانب خدا به كمك های پیوسته یاری شد؛ سلام بر صالح که با کرامتِ خویش به (سوی) خدا رو کرد؛ سلام بر ابراهیم، همان کسی که خدا با برگزیدنش به مقام دوستی خویش بدو محبّت کرد؛ سلام بر اسماعیل همان کسی که خدا به (فرستادن) قربانی بزرگ از بهشتش او را آزاد ساخت؛ سلام بر اسحاق همانی که خدا نبوّت را در فرزندان و نسل او قرار داد؛ سلام بر یعقوب همان کسی که (خداوند) بینایی او را به موجب رحمتش بدو بازگرداند؛ سلام بر یوسف همانی که خدا او را از چاه (تاریک) به عظمت خویش نجات بخشید.

[2] سلام بر موسی کسی که خدا دریا را به قدرتش برای او شکافت؛ سلام بر هارون کسی که خدا او را به نبوّت خویش ویژه داشت؛ سلام بر شعیب همانی که خدا او را بر علیه (نابکاران) امتش یاری کرد؛ سلام بر داوود کسی که خدا از خطای او درگذشت.

[3] سلام بر سلیمان کسی که پری ها به عزّتش برای او خوار شدند؛ سلام بر ایوب کسی که خدا او را از بیماریش شفا بخشید؛ سلام بر یونس کسی که

أَيُّوبَ الَّذِي شَفَاهُ اللَّهُ مِنْ عِلَّتِهِ ، السَّلَامُ عَلَى يُونُسَ الَّذِي أَنْجَزَ اللَّهُ لَهُ مَصَدِّمُونَ عِدَّتِهِ ، السَّلَامُ عَلَى عُزَيْرِ الَّذِي أَحْيَاهُ اللَّهُ بَعْدَ مَيِّتِهِ ، السَّلَامُ عَلَى زَكَرِيَّا الصَّابِرِ فِي مِحْنَتِهِ ، السَّلَامُ عَلَى يَحْيَى الَّذِي أَرْزَقَهُ اللَّهُ بِشَهَادَتِهِ ، السَّلَامُ عَلَى عِيسَى رُوحِ اللَّهِ وَكَلِمَتِهِ .

[4] السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ حَبِيبِ اللَّهِ وَصِدِّقِ نَبِيِّهِ ، السَّلَامُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الْمَخْصُوصِ بِأُخُوَّتِهِ ، السَّلَامُ عَلَى فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ ابْنَتِهِ ، السَّلَامُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ وَصِيِّ أَبِيهِ وَخَلِيفَتِهِ ، السَّلَامُ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ الَّذِي سَمَحَتْ نَفْسُهُ بِمُهْجَتِهِ ، السَّلَامُ عَلَى مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ فِي سِرِّهِ وَعَلَانِيَتِهِ ، السَّلَامُ عَلَى مَنْ جَعَلَ اللَّهَ الشُّفَاءَ فِي تَرْبَتِهِ ، السَّلَامُ عَلَى مَنْ الْأَجَابَةُ تَحْتَ قُبَّتِهِ ، السَّلَامُ عَلَى مَنْ الْأَيْمَةُ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ .

[5] السَّلَامُ عَلَى ابْنِ خَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ ، السَّلَامُ عَلَى ابْنِ سَيِّدِ الْأَوْصِيَاءِ ، السَّلَامُ عَلَى ابْنِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ ، السَّلَامُ عَلَى ابْنِ خَدِيجَةَ الْكُبْرَى ، السَّلَامُ عَلَى ابْنِ سِدْرَةَ الْمُنتَهَى ، السَّلَامُ عَلَى ابْنِ جَنَّةِ الْمَأْوَى ، السَّلَامُ عَلَى ابْنِ زَمْزَمَ وَالصَّفَا .

[6] السَّلَامُ عَلَى الْمُرْمَلِ بِالِدَّمَاءِ ، السَّلَامُ عَلَى الْمَهْتُوكِ الْخَبَاءِ ، السَّلَامُ عَلَى خَامِسِ أَصْحَابِ أَهْلِ الْكِسَاءِ ، السَّلَامُ عَلَى غَرِيبِ الْغُرَبَاءِ ، السَّلَامُ عَلَى شَيْهِدِ الشُّهَدَاءِ . السَّلَامُ عَلَى قَتِيلِ الْأَذْعِيَاءِ ، السَّلَامُ عَلَى سَاكِنِ كَرْبَلَاءَ ، السَّلَامُ عَلَى مَنْ بَكَتُهُ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ ، السَّلَامُ عَلَى مَنْ ذُرِّيَّتُهُ الْأَعْرُكِيَاءُ .

خدا یاری ضمانت شده اش را بدو رساند؛ سلام بر عَزیر که خدا او را پس از مردن زنده کرد؛ سلام بر زکریای شکیبا در سختی اش، سلام بر یحیی که خدا با شهادتش او را (به مقام قُرب خویش) رساند و بلندای درجه داد؛ سلام بر عیسی روح خداوند و کلمه ی او.

[4] سلام بر محمّد دوستدار و مورد محبّت خدا و برگزیده اش؛ سلام بر امیر مؤمنان علی بن ابی طالب که او را به برادری (پیامبر) اش مخصوص گردانید؛ سلام بر فاطمه زهرا دختر (پیامبر) اش؛ سلام بر ابا محمّد حسن، وصی پدرش و جانشین او؛ سلام بر حسین کسی که با خورش، جان خویش را (در راه خدا) ارزانی داشت؛ سلام بر کسی که در پنهان و آشکارش خدا را فرمان برد؛ سلام بر کسی که خدای شفا را در خاك او قرار داد؛ سلام بر کسی که در زیر گنبد وی دعا(ها) برآورده می شود؛ سلام بر کسی که امامان از فرزندان و نسل اویند.

[5] سلام بر فرزند انجام پیامبران، سلام بر فرزند آقای جانشینان، سلام بر فرزند فاطمه زهرا، سلام بر فرزند خدیجه کبری، سلام بر فرزند سدره ی مُنتهی (که نهایت دانش پیامبران بدان جا منتهی است و آن جا کاشانه ی فرشتگان مقرب الاهی است)؛ سلام بر فرزند جنّت مأوا (باغ های پناه گاه)، سلام بر فرزند زمزم (چاهی که برای حضرت اسماعیل در کنار خانه ی خدا آشکار شد) و صفا (یکی از دو کوه نزدیک کعبه).

[6] سلام بر آغشته ی به خون، سلام بر (کسی که) خیمه(اش) دریده شد؛ سلام بر پنجمین یاران اهل کساء (ساکنان زیر بُردِ یمانی در حضور پیامبر)، سلام بر تنهای تنهایان، سلام بر شهید شهیدان، سلام بر کشته ی (به دست) پسر خوانندگان مشکوک نسل ها، سلام بر سکونت یافته ی کربلا، سلام بر کسی که فرشتگان آسمان بر او گریستند؛ سلام بر کسی که فرزندانش پاک شدگان اند.

[7] السَّلَامُ عَلَى يَعْسُوبِ الدِّينِ، السَّلَامُ عَلَى مَنْزِلِ الْبَرَاهِينِ، السَّلَامُ عَلَى الْأَعْنَمَةِ السَّنَادِ، السَّلَامُ عَلَى الْجُبُوبِ الْمُضَرَّجَاتِ، السَّلَامُ عَلَى الشَّفَاةِ الدَّابَّاتِ، السَّلَامُ عَلَى النَّفُوسِ الْمُصَدَّ طَلَمَاتِ، السَّلَامُ عَلَى الْأَزْوَاحِ الْمُخْتَلَسَاتِ، السَّلَامُ عَلَى الْأَجْسَادِ الْعَارِيَاتِ، السَّلَامُ عَلَى الْجُسُومِ الشَّاحِبَاتِ، السَّلَامُ عَلَى الدَّمَاءِ السَّائِلَاتِ، السَّلَامُ عَلَى الْأَعْضَاءِ الْمُقَطَّعَاتِ، السَّلَامُ عَلَى الرُّؤُوسِ الْمُشَالَاتِ، السَّلَامُ عَلَى النَّسُوءِ الْبَارِزَاتِ.

[8] السَّلَامُ عَلَى حُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ عَلَى آبَائِكَ الطَّاهِرِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ عَلَى أَبْنَائِكَ الْمُسْتَشْهِدِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ عَلَى ذُرِّيَّتِكَ النَّاصِرِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ الْمُضَاجِعِينَ، السَّلَامُ عَلَى الْقَتِيلِ الْمَظْلُومِ، السَّلَامُ عَلَى أَخِيهِ الْمَسْمُومِ، السَّلَامُ عَلَى عَلِيِّ الْكَبِيرِ، السَّلَامُ عَلَى الرَّضِيعِ الصَّغِيرِ.

[9] السَّلَامُ عَلَى الْأَعْبَادِ السَّلِيَّةِ، السَّلَامُ عَلَى الْعِثْرَةِ الْقَرِيبَةِ، السَّلَامُ عَلَى الْمَجْدَلِيِّينَ فِي الْفَلَوَاتِ، السَّلَامُ عَلَى النَّازِحِينَ عَنِ الْأَعْوَطَانِ، السَّلَامُ عَلَى الْمَدْفُونِينَ بِلَا أَكْفَانِ، السَّلَامُ عَلَى الرُّؤُوسِ الْمُفَرَّقَةِ عَنِ الْأَعْبَادِ، السَّلَامُ عَلَى الْمُحْتَسِبِ الصَّابِرِ، السَّلَامُ عَلَى الْمَظْلُومِ بِلَا نَاصِرٍ، السَّلَامُ عَلَى سَاكِنِ التُّرْبَةِ الرَّكَائِيَّةِ، السَّلَامُ عَلَى صَاحِبِ الْقُبَّةِ السَّامِيَّةِ. [10] السَّلَامُ عَلَى مَنْ طَهَّرَهُ الْجَلِيلُ؛ السَّلَامُ عَلَى مَنْ افْتَحَرَ بِهِ جَبْرَيْلُ؛ السَّلَامُ عَلَى مَنْ نَاغَاهُ فِي الْمَهْدِ مِيكَائِيلُ؛ السَّلَامُ عَلَى مَنْ نُكِنَتْ

[7] سلام بر پادشاه (يعسوب = پادشاه زنبوران عسل که دیگر زنبوران به گرد او می گردند) آیین، سلام بر محلّ فرود آمدن بُرهان ها، سلام بر پیشوایان بزرگوار، سلام بر گریبان های شکافته، سلام بر لب های پژمرده ی شکننده، سلام بر جان های از بیخ و بُن بریده، سلام بر روح های (از تن) ربوده شده، سلام بر پیکرهای عریان، سلام بر جسم های رنگ باخته، سلام بر خون های جاری شده، سلام بر عضوهای بریده شده، سلام بر سرهای (بر بالای نی) برافراشته، سلام بر زن های سر برهنه شده.

[8] سلام بر حجت و گواه خداوندگار گیتی، سلام بر تو و بر پدران پاکیزه ات، سلام بر تو و بر پسران شهادت پذیرت، سلام بر تو و بر فرزندان یاری کننده ات، سلام بر تو و بر فرشتگان سکونت گزیده در کنار آرامگاهت؛ سلام بر کشته شده ی ستمدیده، سلام بر برادر سم خورده اش، سلام بر علی بزرگ، سلام بر شیرخوار کوچک.

[9] سلام بر بدن های (کفن و انگشتر و ... آنان) غارت شده، سلام بر خاندان نزدیک و خویشاوند، سلام بر کارزار کنندگان در بیابان های پهناور؛ سلام بر دورافتادگان از سرزمین (خویش)، سلام بر دفن شدگان بدون کفن، سلام بر سرهای جدا شده از بدن ها، سلام بر حساب گر شکیبیا، سلام بر ستمدیده ی بدون یاور، سلام بر سُکنا گزیده ی در خاک پاکیزه، سلام بر صاحب گنبد بلند و شکوهمند.

[10] سلام بر کسی که (خدای) با جلالت، پاکیزه اش فرمود؛ سلام بر کسی که جبرئیل بدو مباحثات کرد؛ سلام بر کسی که میکائیل در گهواره با او سخن گفت (و سرگرمش کرد)؛ سلام بر کسی که پیمانش شکسته شد؛ سلام

ذِمَّتُهُ، السَّلَامُ عَلَى مَنْ هَتَكَتْ حُرْمَتُهُ، السَّلَامُ عَلَى مَنْ أَرِيقَ بِالظَّلْمِ دَمُهُ، السَّلَامُ عَلَى الْمُغَسَّلِ بِدَمِ الْجِرَاحِ، السَّلَامُ عَلَى الْمُجَرَّعِ بِكَاسَاتِ الرِّمَاحِ، السَّلَامُ عَلَى الْمُضَامِ الْمُسْتَبَاحِ، السَّلَامُ عَلَى الْمُنْحُورِ فِي الْوَرَى، السَّلَامُ عَلَى مَنْ تَوَلَّى دَفَنَهُ [على من دفنه خ ل «بح»] أَهْلُ الْقُرَى .

[11] السَّلَامُ عَلَى الْمُقْطُوعِ الْوَتِينِ، السَّلَامُ عَلَى الْمُحَامِي بِلَا مُعِينِ .

السَّلَامُ عَلَى الشَّيْبِ الْخَضِيْبِ، السَّلَامُ عَلَى الْخَدِّ التَّرِيْبِ، السَّلَامُ عَلَى الْبَدَنِ السَّلِيْبِ، السَّلَامُ عَلَى الثَّغْرِ الْمَقْرُوعِ بِالْقَضِيْبِ، السَّلَامُ عَلَى الْوُدْجِ الْمَقْطُوعِ (1)، السَّلَامُ عَلَى الرَّأْسِ الْمَرْفُوعِ، السَّلَامُ عَلَى الْأَجْسَامِ الْعَارِيَةِ فِي الْفُلُوتِ، تَنَهَّشَهَا الذَّنَابُ الْعَادِيَاتُ؛ وَتَخْتَلِفُ إِلَيْهَا السَّبَاعُ الصَّارِيَاتُ.

[12] السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ وَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ الْمَرْفُوفِينَ حَوْلَ قُبَّتِكَ، الْحَافِينَ بِثُرْبَتِكَ، الطَّائِفِينَ بِعَرَصَتِكَ، الْوَارِدِينَ لِزِيَارَتِكَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ فَإِنِّي قَصَدْتُ إِلَيْكَ وَ رَجَوْتُ الْفُوزَ لَدَيْكَ.

[13] السَّلَامُ عَلَيْكَ سَلَامَ الْعَارِفِ بِحُرْمَتِكَ، الْمُخْلِصِ فِي وَلَايَتِكَ، الْمُتَقَرِّبِ إِلَى اللَّهِ بِمَحَبَّتِكَ، الْبَرِيءِ مِنْ أَعْدَائِكَ، سَلَامَ مَنْ قَلْبُهُ بِمُصَابِكَ مَقْرُوحٌ، وَ دَمُهُ عِنْدَ ذِكْرِكَ مَسْفُوحٌ، سَلَامَ الْمَفْجُوعِ الْمَحْزُونِ [الْحَزِينِ خ ل. «بح»] الْوَالِيَةِ الْمُسْتَكِينِ، سَلَامَ مَنْ لَوْ كَانَ مَعَكَ بِالطُّفُوفِ لَوَقَاكَ بِنَفْسِهِ حَدَّ السُّيُوفِ؛ وَ بَدَلَ حُسَّاشَتَهُ دُونَكَ لِلْحُتُوفِ؛ وَ جَاهَدَ بَيْنَ يَدَيْكَ؛ وَ نَصَرَكَ

ص: 62

بر کسی که حرمتش دریده شد؛ سلام بر کسی که خوش به ستم ریخته شد؛ سلام بر (کسی که) به خون زخم‌ها غسل داده شد؛ سلام بر (کسی که) با جام تیرها آب داده شد؛ سلام بر (کسی که بر او) ستم جایز شمرده شد؛ سلام بر سر بریده شده در میهمانی (در کنار نهر)، سلام بر کسی که ساکنان قریه‌ها او را دفن کردند.

[11] سلام بر (کسی که) شاه‌رگ (اش) بریده شد؛ سلام بر مدافع بدون یاور، سلام بر سپید موی (محاسن) خضاب کرده، سلام بر رخسار خاک آلود، سلام بر بدن غارت شده ی برهنه، سلام بر دندان‌های پیشین با چوب (خیزران) کوبیده شده، سلام بر رگ‌های گردن چون چهار پایان بریده شده، سلام بر سر (بالای نی) افراشته شده، سلام بر جسم‌های عریان در بیابان‌های پهناور (که) گرگان درنده‌گازشان می‌گیرند و درندگان مزه‌ی خون و گوشت چشیده، به گردش‌شان می‌گردند.

[12] سلام بر تو ای آقای من و بر فرشتگان بال‌گشوده (که خواستار فرود) اطراف گنبد تو هستند، (همان فرشتگان) بسیار احترام‌کننده بر خاک مزارت، طواف‌کنندگان صحن و فضایت، وارد شونندگان بر زیارتت. سلام بر تو که همانا قصد (زیارت) تو کرده‌ام، و آرزومند رستگاری نزد توام.

[13] سلام بر تو سلام‌آشنای به حرمت و مقامت، خالص در ولایت و دوستی‌ات، نزدیکی جوینده به خدا به سبب محبتت، دوری جوینده از دشمنانت، سلام کسی که قلبش در مصیبت تو زخمی و مجروح است؛ و اشکش به هنگام یاد کردن تو ریزان، سلام دردمند گرفته و محزون و شیدای فروتن، سلام کسی که اگر با تو در کربلا بود تو را با جانش از تیزی شمشیرها نگاه می‌داشت و باقی مانده‌ی روحش - عمرش - را برای تو در معرض مرگ می‌انداخت و در پیش رویت کارزار می‌کرد و ترا در برابر آنانی که بر تو هجوم آوردند و شوریدند، یاری می‌کرد؛ و روح و پیکر و

عَلَى مَنْ بَغَى عَلَيْكَ ، وَفَدَاكَ بِرُوحِهِ وَجَسَدِهِ وَمَالِهِ وَوَلَدِهِ ، وَرُوحَهُ لِرُوحِكَ فِدَاءً ، وَأَهْلُهُ لِأَهْلِكَ وَقَاءً .

[14] فَلَيْتُنِّي أَخْرَجْتَنِي الدُّهُورُ ، وَعَاقَبَنِي عَنْ نَصْرِكَ المَقْدُورُ ، وَلَمْ أَكُنْ لِمَنْ حَارَبَكَ مُحَارِبًا ، وَلِمَنْ نَصَبَ لَكَ العِدَاوَةَ مُنَاصِبًا ، فَلَا تُدْبِنَنَّ صَبَاحًا وَمَسَاءً ، وَلَا بُكَيْنَ عَلَيْكَ [لَكَ خ ل. «بج»] بَدَلَ الدُّمُوعِ دَمًا ، حَسْرَةً عَلَيْكَ ، وَتَأْسُفًا عَلَى مَا دَهَاكَ ، وَتَلَهُّفًا حَتَّى أَمُوتَ بِلُوعَةِ المُصَابِ ، وَغُصَّةِ الأَعْكَتِيَابِ .

[15] أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ ، وَآتَيْتَ الزَّكَاةَ ، وَآمَرْتَ بِالمَعْرُوفِ ، وَنَهَيْتَ عَنِ المُنْكَرِ وَالعُدْوَانِ ، وَأَطَعْتَ اللَّهَ - وَ مَا عَصَيْتَهُ ، وَتَمَسَّكَتَ بِهِ وَبِحَبْلِهِ ، فَأَرَضَ يَتُّهُ وَخَشِيَ يَتُّهُ وَرَاقَبْتَهُ وَاسْتَجَبْتَهُ [اسْتَحْيَيْتَهُ خ ل.] ، وَ سَنَنْتَ السُّنْنَ ، وَأَطَفَأْتَ الفِتْنَ ، وَ دَعَوْتَ إِلَى الرَّسَادِ ، وَأَوْصَحْتَ سُبُلَ السَّدَادِ ، وَ جَاهَدْتَ فِي اللَّهِ حَقَّ الجِهَادِ .

[16] وَ كُنْتَ لِلَّهِ طَانِعًا ، وَ لِحَبْلِكَ مُحَمَّدٍ صَدِّيقًا ، وَ لِلَّهِ عَلَيْهِ وَ آلِهِ تَابِعًا ، وَ لِقَوْلِ أَبِيكَ سَامِعًا ، وَ إِلَى وَصِيَّةِ أَخِيكَ مُسَارِعًا ، وَ لِعِمَادِ الدِّينِ رَافِعًا ، لِلطُّغْيَانِ قَامِعًا ، وَ لِلطُّغْمَاةِ مُقَارِعًا ، وَ لِلإِئْمَةِ نَاصِحًا ، وَ فِي غَمَرَاتِ المَوْتِ سَابِحًا ، وَ لِلفُسَاقِ مُكَافِحًا ، وَ بِحُجَجِ اللَّهِ قَائِمًا ، وَ لِلإِئْمَةِ سَلَامًا وَ المُسْلِمِينَ [لِلْمُسْلِمِينَ خ ل.] رَاحِمًا ، وَ لِلحَقِّ نَاصِرًا ، وَ عِنْدَ البَلَاءِ صَابِرًا ، وَ لِلدِّينِ كَالِئًا ، وَ عَنِ حَوَازِتِهِ مُرَامِيًا ، وَ عَنِ شَرِيْعَتِهِ مُحَامِيًا (1) .

ص: 64

مال و فرزندش را فدای تو می کرد؛ و روحش فدای روح تباد و خانواده اش نگاهدار و مدافع خانواده ات.

[14] پس اگر روزگار (ولادت) مرا به بعد انداخت و مقدرات مرا از یاری تو دور کرد، و برای کسانی که با تو کارزار کردند کارزار گر نبودم و با کسانی که با تو دشمنی کردند، نستیزیدم، پس صبح و شام برایت ناله می کنم، و به جای اشک برایت خون می گریم، (به خاطر) حسرت بر تو، و اندوه و تأسف بر آن چه تو را گرفتار کرد، و شعله ور و در سوز و گدازم تا این که (از) بی قراری سختی ها و مصیبت ها و غصه ی اندوهگینی (به خاطر از دست دادن فرصت ها) بمیرم.

[15] شهادت می دهم همانا تو نماز را برپا داشتی؛ و زکات (حقوق مالی) را پرداختی؛ و به نیکی فرمان دادی؛ و از بدی و ستم کاری بازداشتی؛ و خدا را فرمان بردی؛ و از او سرپیچی نکردی؛ و به او و ریسمانش چنگ آزدی؛ پس از او خشنود شدی؛ و از خدا ترسیدی؛ و او را در نظر گرفتی؛ و (دعوت) او را پاسخ گفتی؛ و به روش هایش سلوک کردی؛ و آشوب ها را فرو نشاندی؛ و (مردم را) به سوی رشد فرا خواندی؛ و راه های استوار را آشکار ساختی؛ و در (راه) خدا به حق جهادش ستیزیدی.

[16] و تو برای خدا فرمانبردار بودی و برای نیایت محمد صلی الله علیه و آله وسلم پیرو، و برای سخن پدرت شنوا، و به سوی وصیت و سفارش برادرت شتاب گر کوشا، و برای پایه های دین بلند کننده، و برای سرکشی و طغیان درهم کوبنده، و بر آشوب گران و طغیان گران سختگیر کوبنده، و برای امت نصیحت گر، و در لحظات مرگ ستایش گر و تسبیح کننده ی (خدا)، و بر گناهکاران هرزه درگیر شونده، و به حجت ها و دلیل های خدا قیام کننده، و برای اسلام و مسلمانان بخشایشگر، و برای حق یاور، و در هنگام بلا و گرفتاری شکیبیا، و برای دین نگهبان، و از محدودی آیین دفاع کننده و

[17] تَحُوطُ الْهُدَى وَ تَنْصُرُهُ، وَ تَبْسُطُ الْعَدْلَ وَ تَنْشُرُهُ، وَ تَنْصُرُ الدِّينَ وَ تُظَهِّرُهُ، وَ تَكْفُ الْعَابِثَ وَ تَرْجُرُهُ، وَ تَأْخُذُ لِلدِّينِ مِنَ الشَّرِيفِ، وَ تُسَاوِي فِي الْحُكْمِ بَيْنَ الْقَوِي وَ الضَّعِيفِ.

[18] كُنْتَ رَبِيعَ الْإِيْتَامِ، وَ عِصْمَةَ الْإِنَامِ، وَ عِزَّ الْإِسْلَامِ، وَ مَعْدِنَ الْأَحْكَامِ، وَ حَلِيفَ الْإِنْعَامِ، سَالِكًا طَرِيقَ جَدِّكَ وَأَبِيكَ، مُشْتَبِهًا فِي الْوَصِيهِ لِأَخِيكَ.

[19] وَفِي الدَّمَمِ، رَضِيَ الشَّيْمِ، ظَاهِرَ الْكَرَمِ، مُتَهَجِّدًا فِي الظُّلَمِ، قَوِيمَ الطَّرِيقِ، كَرِيمَ الْخَلَائِقِ [الْخَلَائِقِ خ ل. «بح»]، عَظِيمَ السَّوَابِقِ، شَرِيفَ النَّسَبِ، مُنِيفَ الْحَسَبِ، رَفِيعَ الرُّتَبِ، كَثِيرَ الْمَنَاقِبِ، مَحْمُودَ الصَّرَائِبِ، جَزِيلَ الْمَوَاهِبِ، حَلِيمَ، رَشِيدَ، مُنِيبَ، جَوَادَ، عَلِيمَ، شَدِيدَ، إِمَامَ، شَهِيدَ، أَوَّاهَ، مُنِيبَ، حَبِيبَ مُهَيْبَ.

[20] كُنْتُ لِلرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ لَدَا، وَ لِلْقُرْآنِ مُنْقِدًا [سَنَدًا خ ل.]، وَ لِلْإِئْمَةِ عَصْدًا، وَ فِي الطَّاعَةِ مُجْتَهِدًا، حَافِظًا لِلْعَهْدِ وَ الْمِيثَاقِ، نَاكِبًا عَنِ سُبُلِ الْفَسَاقِ، وَ بَاذِلًا لِلْمَجْهُودِ، طَوِيلَ الرُّكُوعِ وَ السُّجُودِ.

[21] زَاهِدًا فِي الدُّنْيَا زُهْدَ الرَّاحِلِ عَنْهَا، نَاطِرًا إِلَيْهَا بِعَيْنِ الْمُسْتَوْحِشِينَ مِنْهَا، آمَالِكَ عَنْهَا مَكْفُوفَةً، وَ هِمَّتِكَ عَنْ زِينَتِهَا مَصْرُوفَةً، وَ الْحَاطَكَ [أَمْحَاطَكَ خ ل.] عَنْ بَهْجَتِهَا مَطْرُوفَةً، وَ رَغْبَتِكَ فِي الْآخِرَةِ مَعْرُوفَةً.

حمایت کننده ی شریعت اسلام بودی.

[17] (راه) هدایت را پاس داشتی و آن را یاری کردی؛ و عدل و داد را گستردی و آن را پراکنده ساختی؛ و آیین را یاری کردی و آشکارش ساختی؛ و کسی که دین را بازیچه شمرده بود، او از کار بازش داشتی، و وی را نهی کردی؛ و (حق را) برای پست از شریف باز ستاندی؛ و میان توانا و ضعیف یکسان حکم کردی.

[18] تو باران بهاری یتیمان و بی پدران بودی؛ و بازدارنده ی مردمان (از بدی)، و عزّت اسلام، و گنجینه ی احکام، و هم پیمان نیکویی، رهرو (راه) نیایت و پدرت و در وصیت شبیه برادرت (بودی).

[19] وفا کننده به امان دادن ها، دوستدار خوی ها (ی نیکو)، (صاحب) گرم های آشکار، نماز شب گزار در تاریکی ها، بر پاگر روش ها (ی نیکو)، بخشنده ی آفریدگان، بزرگ پیشینیان، نیکو نَسَب، با حَسَبِ فراوان، (صاحب) رتبه های بلند، دارای مناقب فراوان، صاحب سرشت های ستوده، واجد موهبت های بسیار، بردبارِ رشد یافته، بازگشت کننده (به سوی خدا)، سخی، دانا، شدید، پیشوای شهید، آموزش گر، زاری کننده (در آستان الهی)، دوست دارنده ی ترسان (بودی).

[20] برای رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرزند و برای قرآن سند و برای امت بازو، و در فرمان بری کوشا، نگاهبان عهد و پیمان، کناره گیر از راه های گناهکاران و هرزگان، عطا کننده ی به در مانده ی گرفتار، (و) صاحب رکوع و سجده های طولانی بودی.

[21] کناره گیر از دنیا (چون) کناره گیری کوچ کننده از آن، و نگرنده به دنیا به دیده ی ترسندگان از آن (بودی)، آرزوهایت از آن (= دنیا) بازداشته شده و همّت ات از آرایش هایش برگرفته بود. چشمت از نگرستن به

شادی آفرینی (دنیا) بسته و اشتیاق و رغبتت در مورد آخرت شناخته

[22] حَتَّى إِذَا الْجُورُ مَدَّ بَاعَهُ ، وَأَسَدَ فَرَ الظُّلْمُ فِدَاعَهُ ، وَدَعَا الغِيَّ اتِّبَاعَهُ ، وَأَنْتَ فِي حَرَمِ جَدِّكَ قَاطِنٌ ، وَلِلظَّالِمِينَ مَبَايِنٌ ، جَلِيسُ البَيْتِ وَالْمِحْرَابِ ، مُعْتَزِلٌ عَنِ اللَّذَّاتِ وَالشَّهَوَاتِ ، تُنَكِّرُ الْمُنْكَرَ بِقَلْبِكَ وَلِسَانِكَ ، عَلَى قَدْرِ [حَسَبِ خ ل «بِح»] طَاقَتِكَ وَإِمْكَانِكَ ، ثُمَّ افْتَصَّكَ الْعِلْمُ لِلإِنْكَارِ ، وَلَزِمَكَ أَنْ تُجَاهِدَ الْفُجَّارَ ، فَسَدَرْتَ فِي أَوْلَادِكَ وَأَهَالِيكَ ، وَشِيعَتِكَ وَمَوَالِيكَ ، وَصَدَعْتَ بِالْحَقِّ وَالبَيِّنَةِ ، وَدَعَوْتَ إِلَى اللَّهِ بِالحِكْمَةِ وَالمَوْعِظَةِ الحَسَنَةِ ، وَآمَرْتَ بِإِقَامَةِ الحُدُودِ وَالطَّاعَةِ لِلْمَعْبُودِ ، وَنَهَيْتَ عَنِ الخَبَائِثِ وَالتُّغْيَانِ ، وَوَاجَهُوكَ بِالظُّلْمِ وَالعُدْوَانِ .

[23] فَجَاهَدْتَهُمْ بَعْدَ الأَيْعَاضِ [الأَيْعَازِ خ ل . «بِح»] لَهُمْ وَتَأَكِيدُ الحُجَّةَ عَلَيْهِمْ ، فَنَكْتُوا ذِمَامَكَ وَبَيَعْتِكَ وَاسْخَطُوا رَبَّكَ وَجَدَّكَ ، وَبَدُّوكَ بِالحَرْبِ ، فَثَبَّتَ لِلطَّعْنِ وَالصَّرْبِ ، وَطَحَنْتَ جُنُودَ الْفُجَّارِ ، وَافْتَحَمْتَ قَسَطَلَ الغُبَارِ ، مُجَالِدًا بِذِي الْفَقَارِ ، كَأَنَّكَ عَلِيٌّ الْمُخْتَارُ .

[24] فَلَمَّا رَأَوْكَ ثَابِتَ الْجَأْشِ ، غَيْرَ خَائِفٍ وَلَا خَاشٍ ، نَصَبُوا لَكَ غَوَائِلَ مَكْرِهِمْ ، وَقَاتَلُوكَ بِكَيْدِهِمْ وَشَرِّهِمْ ، وَأَمَرَ اللَّعِينُ جُنُودَهُ ، فَمَنَعُوكَ المَاءَ وَوَرُودَهُ ، وَنَاجِرُوكَ القِتَالِ [الْفِتَالِ خ ل . «بِح»] ، وَعَاجَلُوكَ النَّزَالَ ، وَرَشَدُوكَ بِالسَّهَامِ وَالنَّبَالِ ، وَبَسَطُوا إِلَيْكَ أَكْفَ الأَعْصِ طِيْلَامِ ، وَلَمْ يَرَعُوا لَكَ

[22] تا این که بیداد دستش را از آستین بیرون کرد؛ و ستم، از روی اسلحه اش پرده برداشت؛ و گمراهی پیروانش را فرا خواند؛ و تو در حرم جدّت ساکن بودی، و از ستمگران جدایی گزیده، در خانه و محراب (عبادتگاه خود) نشسته، از لذت ها و شهوت ها روی برتافته بودی، زشتی را با قلبت و زبانت به مقدار توان و امکانت زشت می شمردی؛ پس آگاهی تو (از اوضاع) ایجاب کرد که پرچم مخالفت را برداری؛ و تو را بر آن داشت که با عیاشان و هرزگان کارزار کنی. پس با فرزندان و خاندان و پیروان و دوستانت به راه افتادی و حقیقت را به روشنی آشکار کردی؛ و به سوی خدا با حکمت و پند و اندرزهای نیکو فرا خواندی؛ و به برپا داشتن حدود و فرمان بری از معبود فرمان دادی؛ و از پلیدی و طغیان و سرکشی بازداشتی؛ و (آنان) به ستم و دشمنی با تو برخورد کردند.

[23] پس از دعوت آنان به انجام کار (های شایسته) و تأکید حجت بر ایشان؛ با آنان ستیزی، و (آنان) امان و بیعت ترا شکستند؛ و بر خداوندگارت و نیایت (پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم) خشم کردند؛ و با تو جنگ را بیآغازیدند. پس بر زخم زبان ها و ضربه ها شکیبایی ورزیدی؛ و لشکر ستمگران هرزه را در هم کوبیدی؛ و در گرد و غبار برخاسته در میدان جنگ وارد شدی، در حالی که با (شمشیر) ذوالفقار کارزار می کردی، به سان آن که حضرت علیّ مختار (برگزیده) بودی.

[24] پس چون ترا پایدار و غیر گریز پا، ناترس و غیر پست دیدند، شرارت های فریب های خویش را برای تو برافراشتند، و با حيله و شرارت خویش با تو جنگیدند؛ و آن نفرین شده لشکرش را (به جلوگیری از آب) فرمان داد؛ پس ترا از آب و ورود در آن باز داشتند، و ترا به جنگ کشاندند؛

ذَمَاماً، وَلَا رَاقِبُوا [راغبوا خ ل] فيك-أثاماً، فِي قَتْلِهِمْ أَوْلِيَاءَكَ، وَنَهَبِهِمْ رِحَالَكَ، وَأَنْتَ مُقَدَّمٌ فِي الْهَبَاتِ، وَ مُحْتَمِلٌ لِلْأَذْيَاتِ، وَ(1) قَدْ عَجِبْتُ مِنْ صَبْرِكَ-مَلَائِكَةُ السَّمَاوَاتِ.

[25] فَأَحْدَقُوا بِكَ- مِنْ كُلِّ الْجِهَاتِ، وَأَثَخَنُوكَ بِالْجِرَاحِ، وَحَالُوا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الرَّوَّاحِ، وَلَمْ يَبْقَ لَكَ نَاصِرٌ، وَأَنْتَ مُحْتَسِبٌ صَابِرٌ، تَذُبُّ عَنْ نِسْوَتِكَ وَأَوْلَادِكَ حَتَّى نَكْسُوكَ عَنْ جَوَادِكَ [جوارك خ ل]، فَهَوَيْتَ إِلَى الْأَرْضِ جَرِيحاً، تَطْوُوكَ الْخَيُْولُ بِحَوَافِرِهَا وَ [أوخ ل. «بح»] تَعْلُوكَ الطُّغَاةُ بِبَوَاتِرِهَا.

[26] قَدْ رَشَحَ لِلْمَوْتِ جَيْتُكَ، وَ اخْتَلَفْتَ بِالْأَنْفِضِ وَالْأَنْبِضِ وَالْأَنْبِضِ شِمَالُكَ وَ يَمِينُكَ، تُدِيرُ طَرْفَا خَفِيًّا إِلَى رَحْلِكَ وَبَيْتِكَ، وَقَدْ شَغَلَتْ بِنَفْسِكَ عَنْ وُلْدِكَ وَأَهَالِيكَ وَأَسْرَعَ فَرَسُكَ شَارِداً، وَ(2) إِلَى خِيَامِكَ قَاصِداً، مُحَمِّمًا بَاكِيا.

[27] فَلَمَّا رَأَيْنِ النَّسَاءَ جَوَادِكَ مَحْزِيًّا، وَنَظَرْنَ سَرْجَكَ عَلَيْهِ مَلُويًّا، بَرَزْنَ مِنَ الْخُدُورِ، نَاشِدَاتِ الشُّعُورِ عَلَى الْخُدُودِ، لِأَطْمَاتِ الْوُجُوهِ سَافِرَاتِ، وَبِالْعَوِيلِ دَاعِيَاتِ، وَبَعْدَ الْعِزِّ مُذَلَّلَاتِ، وَ إِلَى مَصْرَعِكَ مُبَادِرَاتِ.

ص: 70

1- - "و" در بحار الانوار موجود نیست.

2- - "و" در بحار الانوار موجود نیست.

و در جنگ بر تو شتافتند (و اسب‌ها را زین کردند) و ترا با تیرها و سنگ‌ها مورد حمله قرار دادند. و برای از میان برداشتن تو همت گماشتند. و احترام ترا حفظ نکردند. و از جزای گناه (خویش) در حق تو، (و) کشتن فرزندان و تاراج باردان هایت نترسیدند. در حالی که تو پیشتاز در گرد و غبار و تحمل‌کننده‌ی آزارها و اذیت‌ها بودی، (که) فرشتگان آسمان از صبر و شکیب تو به شگفتی افتادند.

[25] پس از هر سوگرد تو حلقه زدند و زخم‌های کاری بر تو فرو آوردند، و میان تو و شب مانع شدند (نگذاشتند کارت تا شب به طول انجامد)، در حالی که برای تو یاری باقی نمانده بود. و تو حسابگر شکیبیا بودی. از زنان و فرزندان دفاع می‌کردی، تا این که ترا از اسبت (به زمین) انداختند. پس تو زخمی بر زمین افتادی. اسب‌ها با سم‌هایشان بر تو تاختند، و ستمگران و سرکشان شمشیرهای بُران‌شان را بر تو فرو آوردند.

[26] بر پیشانی ات عرق مرگ نشسته بود و به راست و چپ کشیده و جمع می‌شدی (و به خود می‌پیچیدی). گوشه‌ی چشمت را به سوی باردانت و خانه ات گرداندی، و به تحقیق از فرزندان و خاندانت به نفس خویش مشغول گردانیده شدی؛ و اسبت (در حال) شیعه و گریه، گریزان به سوی خیمه هایت شتافت.

[27] پس هنگامی که زنان، اسبت را شرمسار دیدند، و به زین باژگونت نگاه کردند، از سراپرده‌ها بیرون دویدند؛ با موهای پریشان بر گونه‌ها، با روی نیمه باز، بر رخسار (خود) سیلی می‌زدند، و شیون کنان و ناله زنان، که پس از عزت و شکوه، خوار و ذلیل شده و به سوی قتلگاهت شتابان (بودند).

[28] وَ الشَّمْرُ جَالِسٌ عَلَى صَدْرِكَ، [و.خ. «بح»] مُوَلِّغٌ سَدِّيفَهُ عَلَى نَحْرِكَ، قَابِضٌ عَلَى شَيْبَتِكَ بِيَدِهِ، ذَابِحٌ لَكَ بِمُهَنْدِهِ، قَدْ سَكَنْتَ حَوَاسِكَ، وَ خَفَيْتَ أَنْفَاسِكَ، وَ رَفَعَ عَلَى الْفَنَاءِ رَأْسَكَ، وَ سَبَى أَهْلَكَ كَالْعَبِيدِ، وَ صَدَّفُوا فِي الْحَدِيدِ، فَوْقَ أَقْتَابِ الْمَطِيَّاتِ، تَلْفَحُ وَجُوهَهُمْ حَرُّ الْهَاجِرَاتِ، يُسَاقُونَ فِي الْبَرَاري وَ الْفَلَوَاتِ، أَيَدِيَهُمْ مَعْلُولَةٌ إِلَى الْأَعْنَاقِ، يُطَافُ بِهِمْ فِي الْأَسْوَاقِ.

[29] فَالْوَيْلُ لِلْعَصَاةِ الْفُسَّاقِ، لَقَدْ قَتَلُوا بِقَتْلِكَ الْأَسْدَ لَامًا، وَ عَطَّلُوا الصَّلَاةَ وَ الصِّيَامَ، وَ نَقَضُوا السُّنْنَ وَ الْأَحْكَامَ، وَ هَدَمُوا قَوَاعِدَ الْأَيْمَانِ، وَ حَرَّفُوا آيَاتِ الْقُرْآنِ، وَ هَمَلَجُوا فِي الْبَغْيِ وَ الْعُدْوَانِ. [30] لَقَدْ أَصَبَحَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَوْثُورًا، وَ عَادَ كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَهْجُورًا، وَ غَوَدَرَ الْحَقُّ إِذْ قَهَرْتَ مَقْهُورًا، وَ فَقِدَ بِفَقْدِكَ التَّكْبِيرَ وَ التَّهْلِيلَ وَ التَّحْرِيمَ وَ التَّحْلِيلَ وَ التَّنْزِيلَ وَ التَّأْوِيلَ، وَ ظَهَرَ بَعْدَكَ التَّغْيِيرُ وَ التَّبْدِيلُ وَ الْأَلْحَادُ وَ التَّعْطِيلُ وَ الْأَهْوَاءُ وَ الْأَعْضَالِيلُ وَ الْفِتْنُ وَ الْأَبَاطِيلُ.

[31] فَاقَامَ نَاعِيكَ عِنْدَ قَبْرِ جَدِّكَ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، فَنَعَاكَ

إِلَيْهِ بِالذَّمِّعِ الْهَطُولِ قَائِلًا:

يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَتَلَ سَبْطُكَ وَ فَتَاكَ، وَ اسْتَبِيحَ أَهْلَكَ وَ حَمَاكَ، وَ سَبَّيْتَ بَعْدَكَ ذَرَارِيكَ، وَ وَقَعَ الْمَحْدُورُ بِعِثْرَتِكَ وَ ذَوِيكَ.

[28] و شمر بر روی سینه ات نشسته بود. (و) شمشیرش را بر گودی زیر گلویت فرو برده و ریش را به دستش گرفته (بود) و سرت را به شمشیر هندی خود می برید. حواست (در آن حال) آرامش داشت، و نفس هایت (در سینه) پنهان شده بود. و (به ناگاه) سرت بر نیزه بلند شد. و خانواده ات چون بندگان اسیر شدند. و با آهن ها، غل و زنجیر شدند. بالای پالان های چهارپایان چهره هایشان از حرارت (آفتاب در) روزهای گرم می سوخت، در بیابان ها و دشت های پهناور پیش برده می شدند. دستانشان به گردنشان آویخته بود، (و) در بازارها گردانده می شدند.

[29] پس وای بر سرکشان هرزه ی گنهکار، به کشتنت اسلام را کشتند؛ و نماز و روزه را بیهوده و مهمل گذاشتند؛ و سنت ها (= کارهای نیکو) و احکام (الاهی) را شکستند؛ و پایه های ایمان را نابود کردند؛ و آیات قرآن را واژگون ساختند؛ و در فساد و دشمنی سخت پیش دویند.

[30] به تحقیق رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم انتقام خون کشته اش نا گرفته ماند. و کتاب خدای عزّ و جلّ رها و یله گردید. و آن گاه که تو مغلوب شدی، به حق و حقیقت خیانت شد. و به نابودی ات "الله اکبر" و "لا إله الاّ الله" و "تحريم" و "تحليل" و "تنزيل" و "تأويل" از میان رفت. و پس از تو "تغییر" و "تبدیل" و "بی دینی" و "کفر" و "وانهادن (حقیقت)" و "خواست های نفسانی" و "گمراهی ها" و "آشوب ها" و "بیهودگی ها" آشکار گشت.

[31] پس همانا خبر دهنده ی مرگت در کنار قبر نیایت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بپا خواست و با اشک ریزان خبر مرگ ترا به حضرتش داد. در حالی که می گفت: ای رسول خدا! فرزند و جوانت کشته شد! خانواده و نزدیکانت بیچاره شدند! و فرزندان پس از تو اسیر شدند! و خانواده ات و

فَانزَعَجَ الرَّسُولُ، وَبَكَى قَلْبُهُ الْمَهُولُ، وَعَزَاهُ بِكَ الْمَلَائِكَةُ وَالْأَنْبِيَاءُ، وَفُجِعَتْ بِكَ أُمَّكَ الرَّهْرَاءُ.

[32] وَاخْتَلَفَتْ [اخْتَلَفَ خ ل]. جُنُودُ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ تُعَزِّي أَبَاكَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، وَأَقِيمَتْ لَكَ الْمَاتَمَ فِي أَعْلَى عَلِيِّينَ، وَلَطَمَتْ عَلَيْكَ الْحُورُ الْعَيْنُ، وَبَكَتِ السَّمَاءُ وَسَدَّكَانَهَا وَالْجَنَانُ وَحُرَانُهَا، وَالْهَضَابُ وَأَقْطَارُهَا، وَالْبِحَارُ وَحِيَتَانِهَا وَمَكَّةُ وَبُنْيَانُهَا(1)، وَالْجَنَانُ وَوَلْدَانِهَا، وَالْبَيْتُ وَالْمَقَامُ، وَالْمَشْعَرُ الْحَرَامُ [الْمَشْعَرُ وَالْحَرَمُ خ ل].، وَالْحِلُّ وَالْأَعْرَابُ.

[33] اللَّهُمَّ فَبِحَرَمَةِ الْمَكَانِ الْمُنِيفِ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَاحْسَبْ رُزِي فِي زُمْرَتِهِمْ وَأَدْخِلْنِي الْجَنَّةَ بِشَفَاعَتِهِمْ، اللَّهُمَّ فَإِنِّي [إِنِّي خ ل]. [أَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ يَا أَسْرَعَ الْحَاسِبِينَ، وَيَا أَكْرَمَ الْأَكْرَمِينَ، وَيَا أَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ، بِمُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ، رَسُولِكَ إِلَى الْعَالَمِينَ أَجْمَعِينَ، وَبِأَخِيهِ وَابْنِ عَمِّهِ الْأَنْزَعِ الْبَطِينِ، الْعَالِمِ الْمَكِينِ، عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَبِفَاطِمَةَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، وَبِالْحَسَنِ الرَّكِيِّ عَصَمَةَ الْمُتَّقِينَ، وَبِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ أَكْرَمِ الْمُسْتَشْهِدِينَ، وَبِأَوْلَادِهِ الْمُقْتُولِينَ، وَبِعِتْرَتِهِ الْمَظْلُومِينَ، وَبِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ، وَبِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ قَبْلَةَ الْأَعْوَابِينَ [الْأَعْوَابِينَ خ ل].، وَجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ أَصْدَقِ الصَّادِقِينَ، وَمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ مُظْهِرِ الْبَرَاهِينِ، وَعَلِيِّ بْنِ

ص: 74

1- - "وَمَكَّةُ وَبُنْيَانُهَا" در بحار الانوار موجود نیست.

پس پیامبر آشفته خاطر شد، و سینه‌ی گریانش، بگریست. و به خاطر تو فرشتگان و پیامبران بر او سر سلامتی دادند، و به خاطر تو مادرت زهرا سوگوار شد و مصیبت زده گشت.

[32] فرشتگان مقرب (برای) سوگواری و تسلیت گفتن به پدرت امیر مؤمنان (به حضورش) آمد و شد کردند. و برای تو در اعلیٰ علّیین (بلندترین بلندای عالم وجود) عزا برپا شد. و به خاطر تو زنان چشم سیاه درشت دیده‌ی (بهشتی) بر (رخسار خود) سیلی زدند. و آسمان و ساکنانش، و بهشت‌ها و خزانه‌دارانش، و کوه‌های گسترده بر روی زمین و کرانه‌هایش، و دریاها و ماهی‌هایش، و مکه و پایه‌هایش، و بهشت‌ها و ساکنانش، و خانه‌ی (خدا) و مقام (ابراهیم)، و مشعر الحرام (مکانی میان منی و عرفات) و حلّ (هنگام بیرون آمدن حاجیان از احرام) و احرام همه گریستند. [33] ایزدا! به احترام این جایگاه بلند (مرتبه) بر محمد و خاندان محمد درود فرست، و مرا در گروه ایشان گردآور، و مرا به شفاعت ایشان به بهشت وارد کن. خدایا! به سوی تو چنگ می‌زنم، ای سریع‌ترین حسابگران! و ای کریم‌ترین کریمان! و ای حکم‌کننده‌ترین حکم‌کنندگان! به حق محمد انجام پیامبران، (و) فرستاده‌ات به سوی تمامی مردم گیتی و به برادرش و پسر عمویش (که) جدا شده از شرک و دوگانه پرستی (است)، و درونش انباشته از دانش و ایمان (بود)، آن دانشمند برخوردار از مقام بلند علی‌امیر مؤمنان، و به حق فاطمه بانوی بانوان جهان، و به حق حسن پاکیزه‌ی نگاهبان پروا پیشگان، و به حق ابا عبد الله حسین کریم‌ترین شهادت جویان، و به حق فرزندان کشته شده‌اش و به خاندان ستم دیده‌اش، و به علی بن حسین زینت عبادت‌گران، و به محمد بن علی قبله‌گاه بازگشت‌کنندگان، و به جعفر بن محمد راستگوترین راستگویان، و به موسی بن

مُوسَى نَاصِرِ الدِّينِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ قُدْوَةِ الْمُهْتَدِينَ وَ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ أَزْهَدِ الزَّاهِدِينَ وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَارِثِ الْمُسَّةِ تَخْلُفِينَ وَ الْحُجَّةِ عَلِيَّ
الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِينَ الْأَبْرَارِ آلِ طَهٍ وَ يسَ وَ أَنْ تَجْعَلَني فِي الْقِيَامَةِ مِنَ الْأَمِينِ الْمُطْمَئِنِّينَ الْفَائِزِينَ
الْفَرِحِينَ الْمُسْتَبَشِرِينَ.

[33] اللَّهُمَّ اكْتُبْني فِي الْمُسَلِّمِينَ، وَ الْحَقِيقِي بِالصَّالِحِينَ، وَ اجْعَلْ لي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ، وَ انصُرْني عَلَى الْبَاغِينَ، وَ اكْفِني كَيْدَ
الْحَاسِدِينَ، وَ اصْرِفْ عَنِّي مَكْرَ الْمَاكِرِينَ، وَ اقْبِضْ عَنِّي أَيْدِيَ الظَّالِمِينَ، وَ اجْمَعْ بَيْنِي وَ بَيْنَ السَّادَةِ الْمَيَامِينِ فِي أَعْلَى عَلِيٍّ، مَعَ الَّذِينَ
أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

[34] اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِرَبِّيكَ الْمَعْصُومِ، وَ بِحُكْمِكَ الْمُحْتَرَمِ، وَ نَهْيِكَ الْمَكْتُومِ، وَ بِهَذَا الْقَبْرِ الْمَلْمُومِ، الْمُوَسَّدِ فِي كَفِّهِ الْأَعْمَامُ
الْمَعْصُومُ، الْمُقْتُولُ الْمَظْلُومُ، أَنْ تَكْشِفَ مَا بِي مِنَ الْغُومِ، وَ تَصْرِفَ عَنِّي شَرَّ الْقَدَرِ الْمُحْتَرَمِ، وَ تُجِيرَنِي مِنَ النَّارِ ذَاتِ السَّمُومِ، اللَّهُمَّ جَلِّني
بِنِعْمَتِكَ، وَ رَضِّنِي بِقِسْمِكَ، وَ تَغَمَّدَنِي بِجُودِكَ وَ كَرَمِكَ، وَ بَاعِدْنِي مِنْ مَكْرِكَ وَ نِقْمَتِكَ [نِقْمَتِكَ خ ل.].

[35] اللَّهُمَّ اغْصِنِي مِنَ الزَّلَلِ، وَ سَدِّدْنِي فِي الْقَوْلِ وَ الْعَمَلِ، وَ

جعفر آشکار کننده ی برهان ها، و به علی بن موسی یاور آیین، و به محمد ابن علی پیشتاز هدایت شدگان، و به علی بن محمد پارساترین پارسایان، و به حسن بن علی وارث جانشینان، و به حجت بر تمامی آفریدگان (ترا سوگند می دهم) که بر محمد و خاندان محمد آن راستگویان نیکوکار، آن خاندان طه و یس درود فرستی و مرا در روز قیامت از امان یافتگان آسودگان رستگاران شادمانان بشارت یافتگان قرار دهی.

[33] ایزدا! نام مرا در (زمره ی) تسلیم شدگان (حق) بنویس، و مرا به صالحان ببیوند، و نامم را بر زبان آیندگان نیکو و سخنم را دلپذیر گردان. و مرا بر علیه ستمگران فاسد یاری کن، و از حيله ی حسودان نگاهم دار، و فریب فریبکاران را از من دور کن و دستان ستمگران را از من کوتاه گردان، و میان من و آقایان خجسته در اعلی علین (بلندترین بلندای عالم وجود)

جمع گردان، همان کسانی که بدیشان نعمت ارزانی داشتی، یعنی پیامبران و تصدیق کنندگان و شهیدان و صالحان. به رحمت تو (چنگ می زنم) ای رحم کننده ترین رحم کنندگان.

[34] بار الاها! همانا ترا به حق پیامبر معصوم سوگند می دهم، و به حق حکم قطعی شده ات، و به بازداشت و نهی پوشیده شده ات، و به حق این قبر که مردمان به زیارتش روی می آورند، (قبری که) در آغوشش امام معصوم کشته شده ی ستمدیده، آرمیده است، سوگندت می دهم، که مرا از غم و اندوه بدرآوری؛ و شرّ و بدی تقدیر حتمی ات را از من باز داری، و مرا از آتش دارای بادهای گرم کُشنده، کنارم داری. خدایا! مرا به نعمت خودت بزرگوام گردان؛ و به قسمت هایت از من خشنود شو؛ به جود و کرم و بخشش از من پرده پوشی کن؛ و مرا از فریب و انتقامت دور گردان.

[35] بار خدایا! مرا از گناهان نگاهدار؛ و در سخن (حق) و کردار (درست) استوارم گردان؛ و مدّت اجل و مهلت مرا گسترش ده؛ و از دردها

افسح لي في مده الأجل، وأعيني من الأوجاع والعِلل، وبلغني بموالي وبفضلِك -أفضل الأمل.

[36]اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَقْبِلْ تَوْبَتِي، وَارْحَمْ عِبْرَتِي، وَأَقْلِنِي عَثْرَتِي، وَنَفِّسْ كُرْبَتِي، وَاعْفِرْ لِي خَطِيئَتِي، وَأَصْلِحْ لِي فِي دُرِّيَّتِي.

[37]اللَّهُمَّ لَا تَدْعُ لِي فِي هَذَا الْمَشْهَدِ الْمُعْظَمِ، وَالْمَحَلِّ الْمُكْرَمِ ذَنْبًا إِلَّا غَفَرْتَهُ، وَلَا عَيْبًا إِلَّا سَتَرْتَهُ، وَلَا غَمًّا إِلَّا كَشَفْتَهُ، وَلَا رِزْقًا إِلَّا بَسَطْتَهُ، وَلَا جَاهًا إِلَّا عَمَّرْتَهُ، وَلَا فَسَادًا إِلَّا أَصَدَّ لِحْتَهُ، وَلَا أَمَلًا إِلَّا بَلَّغْتَهُ، وَلَا دُعَاءً إِلَّا أَجَبْتَهُ، وَلَا مُصَدِّيقًا إِلَّا فَرَّجْتَهُ، وَلَا شَمْلًا إِلَّا جَمَعْتَهُ، وَلَا أَمْرًا إِلَّا أَنْمَمْتَهُ، وَلَا مَالًا إِلَّا كَثَّرْتَهُ، وَلَا خُلُقًا إِلَّا حَسَّنْتَهُ، وَلَا إِتْفَاقًا إِلَّا أَخْلَفْتَهُ، وَلَا حَالًا إِلَّا عَمَّرْتَهُ، وَلَا حَسُودًا إِلَّا قَمَعْتَهُ، وَلَا عَدُوًّا إِلَّا أَزْدَيْتَهُ، وَلَا شَرًّا إِلَّا كَفَيْتَهُ، وَلَا مَرَضًا إِلَّا شَفَيْتَهُ، وَلَا بَعِيدًا إِلَّا أَدْنَيْتَهُ، وَلَا شَيْئًا إِلَّا كَمَمْتَهُ، وَلَا سُؤَالَ إِلَّا أَعْطَيْتَهُ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَيْرَ الْعَاجِلَةِ وَثَوَابَ الْآجِلَةِ.

[38]اللَّهُمَّ اغْنِنِي بِحَالِكَ عَنِ الْحَرَامِ وَبِفَضْلِكَ عَنِ جَمِيعِ الْأَنْعَامِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ عِلْمًا نَافِعًا، وَقَلْبًا خَاشِعًا، وَيَقِينًا شَافِيًا، وَعَمَلًا زَاكِيًا، وَصَبْرًا جَمِيلًا، وَأَجْرًا جَزِيلًا، اللَّهُمَّ ارزُقني شُكْرَ نِعْمَتِكَ [نِعْمِكَ خ ل].

و بیماری‌ها عافیتیم بخش؛ و به حقّ امامانم و به (حقّ) فضلت مرا به بهترین آرزوها نایل گردان.

[36] خدایا! بر محمّد و خاندان محمّد درود فرست؛ و توبه‌ی مرا بپذیر؛ و بر گریه‌ام رحم کن؛ و از لغزشم درگذر؛ و سختی‌ام را آسان گردان؛ و اشتباهم را بپوشان؛ و در میان فرزندانم برایم صالحانی قرار ده.

[37] ایزدا! در این شهادت‌گاه پر عظمت و مکان پر کرامت برایم گناهی مگذار مگر که ببخشایی؛ و نه عیبی مگر که بپوشانی؛ و نه اندوهی مگر که اصلاحش کنی؛ و نه روزی‌ای مگر که افزونش سازی؛ و نه منزلت و مقامی مگر که گسترشش دهی؛ و نه فساد و تباهی‌ای مگر که اصلاحش کنی؛ و نه آرزویی مگر که (به انجام) رسانی؛ و نه دعایی مگر که بپذیریش؛ و نه تنگنایی مگر که بگشایی اش؛ و نه پراکندگی‌ای مگر که گردش آوری؛ و نه کاری مگر که به انجامش رسانی؛ و نه دارایی‌ای مگر که افزونش کنی؛ و نه اخلاقی مگر که نیکویش گردانی؛ و نه انفاق و بخششی مگر که جانشین (و ماندگار) اش کنی؛ و نه دگرگونی و تحوّل مگر که آبادش سازی؛ و نه حسودی مگر که از میانش ببری؛ و نه دشمنی مگر که او را درهم شکنی؛ و نه بدی‌ای مگر که جبران‌ش کنی؛ و نه مریضی‌ای مگر که شفایش دهی؛ و نه دور افتاده‌ای مگر که نزدیکش کنی؛ و نه پراکندگی‌ای مگر که گردش آوری؛ و نه خواستی مگر که ارزانی اش کنی.

خدایا! از تو بهترین روی آوردنی و ثواب آینده را خواستارم.

[38] بار الاها! مرا به حلال خود از حرمت بی‌نیاز گردان و به فضل و بخشش از تمامی آفریدگان (مستغنی) ام دار).

الاها! من از تو دانش بهره‌دهنده، و قلب افتاده، و یقینی کامل، و کردار

پاکیزه، و شکیبایی زیبا، و پاداشی فراوان می‌خواهم.

خدایا! سپاسگزاری از نعمت‌هایت را به من ارزانی کن؛ و احسان و کرم

عَلَى، وَزِدْ فِي إِحْسَانِيكَ - وَكَرَمِيكَ - إِلَيَّ، وَاجْعَلْ قَوْلِي فِي النَّاسِ مَسْمُوعاً، وَعَمَلِي عِنْدَكَ مَرْفُوعاً، وَأَثْرِي فِي الْخَيْرَاتِ مَتْبُوعاً، وَعَادُوِي مَقْمُوعاً [مغموماً خ ل].

[39] اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ الْأَخْيَارِ، فِي أَنْاءِ اللَّيْلِ وَأَطْرَافِ النَّهَارِ، وَاكْفِنِي شَرَّ الْأَشْرَارِ، وَطَهِّرْنِي مِنَ الذُّنُوبِ وَالْأَوْزَارِ، وَاجْرِنِي مِنَ النَّارِ، وَأَدْخِلْنِي [أَحْلِنِي خ ل. «بح»] دَارَ الْقَرَارِ، وَأَعْفِزْ لِي وَلِجَمِيعِ إِخْوَانِي فِيكَ وَأَخَوَاتِي الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

ثُمَّ تَوَجَّهْ إِلَى الْقِبْلَةِ وَصَلِّ رُكْعَتَيْنِ وَتَقْرَأُ [اقْرَأْ خ ل. «بح»] فِي الْأُؤُولَى سُورَةَ الْأَنْبِيَاءِ وَفِي الثَّانِيَةِ الْحَشْرِ، وَتَقْنُتُ فَتَقُولُ [اقْنُتْ وَقُلْ خ ل. «بح»]:

[1] لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَ [رَبُّ خ. ل.] الْأَرْضِينَ السَّبْعِ، وَمَا فِيهِنَّ وَمَا بَيْنَهُنَّ، خِلَافًا لِأَعْدَائِهِ وَتَكْذِيبًا لِمَنْ عَدَلَ بِهِ، وَإِقْرَارًا لِرُبُوبِيَّتِهِ، وَخُضُوعًا لِعِزَّتِهِ، الْأَعْوَلُ بِغَيْرِ أَوْلٍ وَالْآخِرُ إِلَى غَيْرِ آخِرٍ، الظَّاهِرُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بِقُدْرَتِهِ، وَالْبَاطِنُ دُونَ كُلِّ شَيْءٍ بِعِلْمِهِ وَلُطْفِهِ، لَا تَقْفُ الْعُقُولُ عَلَى كُنْهِ عَظَمَتِهِ، وَلَا تَدْرِكُ الْأَعْوَاهُ حَقِيقَةَ مَا هَيْبَتِهِ، وَلَا تَتَّصَوَّرُ الْأَنْفُسُ مَعَانِي كَيْفِيَّتِهِ، مُطَّلِعًا عَلَى الضَّمَائِرِ، عَارِفًا بِالسَّرَائِرِ، يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا

و بخشش بی حسابت را بر من فزونی بخش؛ و سخنم را در میان مردمان مورد شنیدن قرار ده؛ و دانشم را نزد خود بلند پایه کن؛ و اثر مرا در خیرات پیوسته و دائمی کن؛ و دشمنم را خوار و زبون و شکست خورده قرار ده.

[39] خدایا! بر محمد و خاندان محمد آن برگزیدگان، در راستای شب و تمامی روز درود فرست؛ و مرا از شر شروران و بدان نگاهم دار؛ و از گناه و پلیدی پاکیزه ام کن؛ و از آتش دورم ساز؛ و مرا در خانه ی پایدار (= بهشت) فرود آر؛ و من و تمامی برادران و خواهران مؤمن و باورمندم را - که در راه تو بدست آورده ام - به رحمت خود بیامرز؛ ای رحم کننده ترین رحم کنندگان.

سپس رو به قبله شو و دو رکعت نماز بخوان؛ در رکعت اول سوره ی انبیا را می خوانی، و در رکعت دوم سوره ی حشر را، و سپس قنوت می گیری و می گویی:

[1] نیست معبودی جز آن که همه در او شیدایند، آن شکیبای کرم کننده ی بخشایشگر بی حساب؛ نیست حیران کننده ای جز آن که همه در او شیدایند، آن والا مقام با عظمت؛ نیست حیران کننده ای جز آن که همه در او شیدایند، خداوندگار آسمان های هفتگانه و زمین های هفتگانه و آن چه در آن ها و آن چه در میان آن هاست؛ در حالی که مخالف با دشمنان دروغ انگارنده ی او (یم)، همان کسانی که از او روی گردانیدند. و اقرار به خداوندگاریش (می کنم)، و افتاده بر (در) عزت و شکوهش (می باشم)، ابتدا و اول، بدون این که اول و ابتدای چیزی باشد؛ و پایان، بدون این که پایان چیزی باشد؛ آشکار بر هر چیز به قدرتش، و پنهان و درون هر چیز به دانشش و لطفش، خردها به کنه عظمتش راه ندارند؛ و اندیشه ها حقیقت چپستی اش را درک نمی کنند؛ و نفس ها معانی چگونگی اش را نمی توانند

[2] اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُ عَلَى تَصَدِيقِي رَسُولِكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَإِيمَانِي بِهِ، وَعِلْمِي بِمَنْزِلَتِهِ، وَإِنِّي أَشْهَدُ أَنَّهُ النَّبِيُّ الَّذِي نَطَقَتْ الْحِكْمَةُ بِفَضْلِهِ، وَبَشَّرَتْ الْأَنْبِيَاءُ بِهِ، وَدَعَتْ إِلَى الْإِقْرَارِ بِمَا جَاءَ بِهِ، وَحَثَّتْ عَلَى تَصَدِيقِهِ، بِقَوْلِهِ تَعَالَى:

«الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ رَسُولِكَ إِلَى الثَّقَلَيْنِ، وَسَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ الْمُصَدِّقِينَ، وَعَلَى أُخِيهِ وَابْنِ عَمِّهِ اللَّذِينَ لَمْ يُشْرِكَا بِكَ طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا، وَعَلَى فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، وَعَلَى سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ، صَلَاةَ خَالِدَةِ الدَّوَامِ، عَدَدَ قَطْرِ الرَّهَامِ، وَزِينَةَ الْجِبَالِ وَالْأَكَامِ، مَا أَوْزَقَ السَّلَامُ، وَاخْتَلَفَ الضِّيَاءُ وَالظَّلَامُ، وَعَلَى آلِهِ الطَّاهِرِينَ، الْأَئِمَّةِ الْمُهْتَدِينَ، الَّذِينَ عَنِ الدِّينِ عَلِيٌّ وَمُحَمَّدٌ وَجَعْفَرٌ وَمُوسَى وَعَلِيٌّ وَمُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ وَالْحَسَنِ وَالْحُجَّةَ، الْقَوَامِ بِالْقِسْطِ وَسُلَالَةَ السَّبْطِ.

[3] اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذَا الْأَمَامِ فَرَجًا قَرِيبًا، وَصَبْرًا جَمِيلًا، وَ

تصوّر کنند؛ آگاه بر درون ها و آشنای به پنهان ها، خیانت چشم ها و آن چه را سینه ها پنهان داشته اند، می داند.

[2] الاها! همانا من ترا به تصدیقم بر فرستاده ات صلی الله علیه و آله وسلم و ایمانم بدو و آگاهیم نسبت به مقام و منزلتش گواه می گیرم. و همانا حکمت به فضلش به سخن آمده، و پیامبران بدو بشارت داده اند، و به اقرار و اعتراف بدان چه آورده، فرا خوانده اند؛ و به تصدیق حضرتش تشویق کرده اند. به (دلیل) سخن خدای متعال (که می فرماید):

(کسی که (نام او را) در تورات و انجیل نزد خویش نوشته یافتند، که به نیکی فرمانشان می دهد و از زشتی بازشان می دارد، برایشان پاکیزه ها را حلال می دارد و پلیدی ها و ناپاکی ها را برایشان حرام می کند. گرفتاری ها و سختی ها و زنجیرهایی که بدان ها گرفتارند را از ایشان باز می گشاید):

پس بر محمد فرستاده ات به سوی پری ها و انسان ها، و آقای پیامبران برگزیده ات، و بر برادر و پسر عمویش درود فرست. همان دو تنی که حتی (به کمی زمان) یک چشم بر هم زدن به تو شرک نوزیدند، و بر فاطمه ی زهرا بانوی بانوان گیتی، و بر آقای جوانان اهل بهشت حسن و حسین درود فرست، (آن هم) درود همیشگی و پیوسته به تعداد قطرات باران های نم نم کننده ی پیوسته، و به سنگینی کوه ها و تپه ها، (و به وزن) آن چه سنگ خاکستری رنگ وجود دارد، و (به تعداد) رفت و آمد نورها و سایه ها. و بر خاندان پاکیزه اش و امامان هدایت شده و دفاع کنندگان از آیین، علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و حسن و حجت، آن برپا دارندگان عدل و داد، و نوادگان دختری (پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم) درود فرست.

[3] بار خدایا! به حقّ این امام از تو گشایشی نزدیک، و شکیبایی ای

، نَصْرًا عَزِيزًا، وَغِنَى عَنِ الْخَلْقِ، وَثَبَاتًا فِي الْهُدَى، وَالتَّوْفِيقَ لِمَا تُحِبُّ وَتَرْضَى، وَرِزْقًا وَاسِعًا حَلَالًا طَيِّبًا، مَرِيئًا دَارًا سَائِغًا، فَاضِلًا مُفَضَّلًا
صَبَابًا صَدْبًا، مِنْ غَيْرِ كَدٍّ وَلَا نَكَدٍ، وَلَا مِنْهُ مِنْ أَحَدٍ، وَعَافِيَةً مِنْ كُلِّ بَلَاءٍ وَسُدْمٍ وَمَرَضٍ، وَالشُّكْرَ عَلَى الْعَافِيَةِ وَالنَّعْمَاءِ، وَإِذَا جَاءَ الْمَوْتُ
فَأَقْبَضْنَا عَلَى أَحْسَنِ مَا يَكُونُ لَكَ طَاعَةً، عَلَى مَا أَمَرْتَنَا مُحَافِظِينَ حَتَّى تُؤَدِّينَا إِلَى جَنَّاتِ النَّعِيمِ، بِرَحْمَتِكَ - يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ،

[4] اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَوْحِشْ نِي مِنَ الدُّنْيَا وَأَسْنِنِي بِالْآخِرَةِ، فَإِنَّهُ لَا يُوحِشُ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا خَوْفُكَ، وَلَا يُؤْنَسُ بِالْآخِرَةِ إِلَّا
رَجَاؤُكَ، اللَّهُمَّ لَكَ الْحُجَّةُ لَا عَلَيْكَ، وَإِلَيْكَ الْمُسْتَتَكِي لَا مِنْكَ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَأَعِنِّي عَلَى نَفْسِي الظَّالِمَةِ العَاصِيَةِ، وَشَهْوَتِي
العَالِيَةِ، وَاخْتِمْ لِي بِالْعَفْوِ وَالْعَافِيَةِ [لي بالعافية خ ل. «بح»].

[5] اللَّهُمَّ إِنَّ اسْتِغْفَارِي إِيَّاكَ وَأَنَا مُصِيرٌ عَلَى مَا نُهِيتُ قَلَّةَ حَيَاءٍ، وَتَرْكِي الْأَسَدِ تِغْفَارَ مَعَ عِلْمِي بِسَعَةِ حِلْمِكَ تَضْيِيعٌ لِحَقِّ الرَّجَاءِ، اللَّهُمَّ إِنَّ
ذُنُوبِي تُؤَيِّسُنِي أَنْ أَرْجُوكَ، وَإِنَّ عِلْمِي بِسَعَةِ رَحْمَتِكَ يَمْنَعُنِي أَنْ أَخْشَاكَ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَصَدِّقِ رَجَائِي لَكَ، وَكَذِّبْ خَوْفِي
مِنْكَ، وَكُنْ عِنْدَ أَحْسَنِ ظَنِّي بِكَ يَا أَكْرَمَ الْأَكْرَمِينَ.

زیبا، و یاری با عزّت، و بی نیازی از خلق، و پایداری در هدایت، و موفقیت بر آن چه دوست داری و خوشنودی، و روزی گسترده ی حلالِ پاکیزه ی تازه ی نیکوی نو به نوبی گوارای خوشمزه ی (با) زیادی برگزیده شده ی بسیار ریخته شده، بدون زحمت و سختی و بی هیچ منتی از کسی را درخواست می کنم. و سلامتی از هر بلا و درد و مرضی، و سپاسگزاری بر سلامتی و نعمت ها (را ارزانیم فرما). و هرگاه که مرگ (به سراغ مان) آید، جان مان را به بهترین حالت بستان که در فرمانبری تو باشیم، و بر آن چه فرمان مان دادی نگاهبان باشیم؛ تا این که ما را به بهشت های پر نعمت وارد سازی. به رحمت تو (چنگ می زنیم)، ای رحم کننده ترین رحم کنندگان.

[4] بار الاها! بر محمد و خاندان محمد درود فرست، و مرا از (بدی) دنیا بترسان و به آخرت مأیوسم کن. پس همانا جز ترس از تو چیزی از دنیا به وحشتم نمی افکند. و جز امیدواری به تو (چیزی انسان را) به آخرت مأیوس نمی کند. بار خدایا! حجت و دلیل از سوی توست نه بر علیه تو؛ و شکوه و شکایت به سوی توست نه از تو؛ پس بر محمد و خاندانش درود فرست، و مرا بر نفس بسیار ستمگر سربچی کننده ام، و شهوت چیره شونده ام یاری فرما؛ و عاقبت مرا به نیکی پایان ده.

[5] خدایا! بخشش خواهی ام تنها از توست، در حالی که بر آن چه نهی شده ام به خاطر کم حیایی اصرار و پافشاری کننده ام؛ و آمرزش خواهی را ترك کردم، با این که می دانم بردباریت گسترده است؛ (و این کار من) از میان بردن حق امیدواری است. ایزدا! همانا گناهانم مرا مأیوسم داشته تا به تو امیدوار باشم. و آگاهیم به گستردگی رحمتت مانع از آن شده که از تو بترسم. پس بر محمد و خاندان محمد درود فرست، و امیدواریم را بر خودت تصدیق کن، و وحشتم را از خودت باز دار و به همان گونه که به تو گمان نیکو دارم با من رفتار کن. ای کریم ترین کریمان.

[6] اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَآيِدُنِي بِالْعِصْمَةِ، وَأَنْطِقْ لِسَانِي بِالْحِكْمَةِ وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ يَنْدُمُ عَلَى مَا ضَيَّعَهُ فِي أَمْسِهِ، وَلَا يَغْبِنُ حَظَّهُ فِي يَوْمِهِ، وَلَا يَهُمُّ لِرِزْقِ غَدِهِ، اللَّهُمَّ إِنَّ الْغَنِيَّ مَنِ اسْتَعْنَى بِكَ وَافْتَقَرَ إِلَيْكَ، وَالْفَقِيرَ مَنِ اسْتَعْنَى بِخَلْقِكَ عَنْكَ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَاعْنِنِي عَنْ خَلْقِكَ بِكَ، وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ لَا يَبْسُطُ كَفًّا إِلَّا إِلَيْكَ.

[7] اللَّهُمَّ إِنَّ الشَّقِيَّ مَنْ قَنَطَ وَآمَامَهُ التَّوْبَةُ وَوَرَاءَهُ الرَّحْمَةُ، وَإِنْ كُنْتُ ضَعِيفَ الْعَمَلِ فَإِنِّي فِي رَحْمَتِكَ قَوِيٌّ الْأَمَلِ، فَهَبْ لِي ضَعْفَ عَمَلِي لِقُوَّةِ أَمَلِي.

[8] اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتُ تَعَلَّمْتُ أَنْ مَآ فِي عِبَادِكَ مَنْ هُوَ أَقْسَى قَلْبًا مِنِّي وَأَعْظَمُ مِنِّي ذَنْبًا فَإِنِّي أَعْلَمُ أَنَّهُ لَا مَوْلَى أَعْظَمُ مِنْكَ طَوْلًا، وَأَوْسَعُ رَحْمَةً وَوَعَفْوًا، فَيَا مَنْ هُوَ أَوْحَدٌ فِي رَحْمَتِهِ، اغْفِرْ لِمَنْ لَيْسَ بِأَوْحَدٍ فِي خَطِيئَتِهِ.

[9] اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَمَرْتَنَا فَعَصَيْنَا، وَنَهَيْتَ فَمَا انْتَهَيْنَا، وَذَكَرْتَ فَتَنَسَدْنَا، وَبَصَّرْتَ فَتَعَامَيْنَا، وَحَدَّذْتَ [حَدَّذْتُ خ ل]. فَتَعَدَّيْنَا، وَمَا كَانَ ذَلِكَ جَزَاءَ إِحْسَانِكَ إِلَيْنَا، وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِمَا أَعَلْنَا وَأَخْفَيْنَا، وَأَخْبَرُ بِمَا نَأْتِي وَمَا أَتَيْنَا، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَلَا تُؤَاخِذْنَا بِمَا أَخْطَأْنَا وَنَسِينَا، وَهَبْ لَنَا حُقُوقَكَ لَدَيْنَا، وَاتِمِّ إِحْسَانَكَ إِلَيْنَا، وَاسْبِلْ رَحْمَتَكَ عَلَيْنَا.

[6] الاها! بر محمد و خاندان محمد درود فرست و مرا به نگاهداریت تأییدم کن؛ و زبانم را به حکمت گویا فرما؛ و مرا از کسانی قرار ده که به خاطر آن چه در شبش از میان برده، پشیمان است؛ و از بهره‌ی روزش محروم و مغبون نمی‌شود، و برای روزی بامدادش اندوهگین نباشد. خدایا! بی‌نیاز کسی است که به تویی نیازی جوید، و محتاج تو باشد. و نیازمند کسی است که (با تکیه) به آفریدگانت (خود را) از تویی نیاز داند. بر محمد و خاندان محمد درود فرست، و مرا به (لطف) خودت از خلقت بی‌نیاز کن؛ و مرا از کسانی قرار ده که دستش را جز به سوی تو نگشاید.

[7] خدایا! همانا بدبخت و تیره بخت کسی است که نومید باشد، در حالی که توبه پیش رویش و رحمت پشت سرش است. اگر کم کردارم ولی در رحمت توقوی آرزویم. پس کمی کردارم را به قوت آرزویم ببخشای.

[8] ایزدا! اگر تو می‌دانی در میان بندگانت سخت دل تر و پرگناه تر از من نیست، همانا من هم می‌دانم که مولا و آقای از نظر فضیلت و برتری، بزرگ تر از تو و گشاده رحمت و چشم پوش تر از تو وجود ندارد؛ پس ای کسی که او در رحمتش یکتاست، از کسی که در گنااهش تنها (فرد گنهکار) نیست، چشم پوشی کن.

[9] بار الاها! همانا تو فرمانمان دادی، ما سرپیچی کردیم؛ و ما را بازداشتی و ما نهی تو را نپذیرفتیم؛ و یادآوریمان کردی و ما فراموش کردیم؛ و بصیرت دادی پس خود را به کوری زدیم؛ و دورمان داشتی پس تجاوز کردیم؛ و این پاداش احسان تو بر ما نبود؛ و تو بدان چه آشکار کردیم و پنهان ساختیم، آگاهی؛ و از آن چه ما بجا می‌آوریم، و آن چه بجا آوردیم، با خبری. پس بر محمد و خاندان محمد درود فرست، و ما را بدان چه خطا مرتکب شدیم و فراموش کردیم بازخواست نکن؛ و حق‌هایی که از تو نزد ماست بر ما ببخش؛ و احسان خودت را بر ما بپایان رسان؛ و رحمت

[10] اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَتَوَسَّلُ اِلَيْكَ بِهَذَا الصّٰدِقِ الْاِمَامِ، وَنَسْتَلِكَ بِالْحَقِّ الَّذِي جَعَلْتَهُ لَهٗ وَ لِحَدِّهِ رَسُوْلَكَ - وَ لِابُوَيْهِ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ، اَهْلِ بَيْتِ الرَّحْمَةِ، اِدْرَارَ الرِّزْقِ الَّذِي بِهِ قِيَامُ حَيَاتِنَا، وَ صَدَاحِ اَحْوَالِ عِيَالِنَا، فَانْتَ الْكَرِيْمُ الَّذِي تُعْطِي مِنْ سِدِّعِهِ، وَ تَمْنَعُ مِنْ قُدْرِهِ، وَ نَحْنُ نَسْتَلُكَ مِنَ الرِّزْقِ مَا يَكُوْنُ صَلاَحًا لِلدُّنْيَا، وَ بَلاَغًا لِلاٰخِرَةِ.

[11] اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ اغْفِرْ لَنَا وَ لِوَالِدَيْنَا، وَ لِجَمِيْعِ الْمُؤْمِنِيْنَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ، وَ الْمُسْلِمِيْنَ وَ الْمُسْلِمَاتِ، الْاَعْخِيَاءِ مِنْهُمْ وَ الْاَعْمُوَاتِ، وَ اَتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْاٰخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنَا [بِرَحْمَتِكَ خ ل]. [عَذَابِ النَّارِ.

ثُمَّ تَرَكَعْ وَ تَسْجُدْ وَ تَجْلِسْ وَ تَشْهَدُ وَ تُسَلِّمُ فَاِذَا سَبَّحْتَ فَعَفِّرْ خَدَيْكَ وَ قُلْ:

سُبْحَانَ اللّٰهِ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ اللّٰهُ اَكْبَرُ اَرْبَعِيْنَ مَرَّةً.

وَ اسْأَلِ اللّٰهَ - الْعِصْمَةَ وَ النَّجَاةَ وَ الْمَغْفِرَةَ وَ التَّوْفِيْقَ لِحُسْنِ [بِحُسْنِ خ ل]. [الْعَمَلِ وَ الْقَبُوْلِ لِمَا تَتَقَرَّبُ بِهِ اِلَيْهِ وَ تَبْتَغِي بِهِ وَجْهَهُ وَ قَفَّ عِنْدَ الرَّاسِ ثُمَّ صَلِّ رُكْعَتَيْنِ عَلٰى مَا تَقَدَّمَ. ثُمَّ اِنْكَبَّ عَلٰى الْقَبْرِ وَ قَبَّلَهُ وَ قُلْ:

زَادَ اللّٰهُ فِي شَرَفِكُمْ، وَ السَّلَامَ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةَ اللّٰهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

خود را به (سوی) ما راه گشای (و فرو فرست).

[10] بار الاها! ما به سبب این امام بسیار راستگو به سوی تو چنگ می‌آزیم؛ و به حقی که برای او و جدش همان فرستاده‌ی تو و پدر و مادرش - علی و فاطمه همان خاندان رحمت - قرار دادی، از تو پیوستگی روزی ای را درخواست می‌کنیم که حیات و آسایش عیال ما بدان (وابسته) است. پس تو آن کریم و بخشنده‌ی هستی که از فراخی و گستردگی اعطا می‌کنی، و از قدرت باز می‌داری. ما از تو روزی ای را درخواست می‌کنیم که آسایش و صلاح دنیا و رسیدن به آخرت در گرو آن است.

[11] خدایا! بر محمد و خاندان محمد درود فرست، و ما و پدر و مادرمان و همه‌ی زنان و مردان باورمند و مسلمان، چه زنده و چه مرده‌ی ایشان، را بیامرز؛ و در دنیا به ما نیکویی و در آخرت هم نیکویی ارزانی فرما؛ و ما را از عذاب آتش نگاهدار.

سپس به رکوع برو، و سجده کن، و بشین، و تشهد را بگو، و سلام بده، پس آن گاه که سجده‌ی شکر و ستایش و تسبیح بجا آوردی و گونه‌هایت به خاک آغشته شد، چهل مرتبه بگو:

خدا از آن چه ما گمان کنیم منزّه و پاکیزه است. و ستایش برای خداست. و شیدا کننده‌ی نیست جز آن که همه در او شیدایند. و آنی که کسی به او راه ندارد بزرگ تر است (از آن که وصف شود).

و از خدا عصمت و نجات و آمرزش و توفیق (به جای آوردن) کردارهای نیکو، و پذیرش آن چه را درخواست کن که با آن به سوی حضرتش نزدیک شوی و بدان خوشنودیش را بجویی. و در بالای سر بایست دو رکعت نماز را همان گونه که گذشت بجای آور، سپس بر روی قبر خم شو و آن را ببوس و بگو:

خدا شرفِ شما را افزون داشت و سلام و رحمت و برکت‌های خدا بر شما باد.

وَادْعُ لِنَفْسِكَ وَلِوَالِدَيْكَ وَلِمَنْ أَرَدْتَ وَانصَرِفْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى (1).

ص: 90

1- - "وَانصَرِفْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى" در بحار الانوار موجود نیست.

و بعد برای خودت و پدرت و مادرت و برای هر که بخواهی دعا کن و به خواست خدای متعال باز گرد.

ص: 91

نگارنده ی خلفیات کتاب مُأساة الزَّهراءِ علیهاالسلام زیارت ناحیه را موضوعه (= ساختگی) می خواند. او چنین می نویسد:

«حکم قاطع ما این است که این زیارت ساختگی است و توسط برخی علمای شیعه ساخته شده است.» [20]

وی برای سخن خود دو دلیل دارد:

الف - وجود برخی عبارت ها در این زیارت. ایشان این جمله را شاهد می گیرد: «بَرَزْنَ مِنَ الْخُدُورِ، نَاشِرَاتِ الشُّعُورِ عَلَى الْخُدُودِ، لِأَطْمَاتِ الْوُجُوهِ» «زنان، از سرپرده ها بیرون دویدند، با موهای پریشان بر گونه ها و با روی نیمه باز، بر رخسار خود سیلی می زدند»؛ و در پی آن می نگارد: «وقوع آن از سوی خاندان عصمت غیر قابل قبول است.»

ب - سخن علامه ی مجلسی در بحار الأنوار که گوید: «این زیارت از ساخته های شیخ مفید و شریف مرتضی عَلم الهدی است.» نیز نگارنده ی الولاية التكوينية الحق الطبيعي للمعصوم در زمره دعاهای ساختگی همین زیارت را نام می برد. [21]

در بررسی این مدعا به چند نکته اشاره می کنیم:

1 - عدم نقل سند زیارت ها دلیل طرد آن ها نیست؛ بلکه سیره ی محدثان شیعه در باب ادعیه نوعا عدم نقل سند کامل است. این سخن برای کسانی که با کتب دعا آشنایی دارند، روشن تر از آن است که بخواهیم شاهد نقل کنیم.

شیخ طوسی (متوفای 460) در مصباح المتهدّج و سلاح المتعبّد، قطب الدّین راوندی (متوفای 573) در سلوة الحزین المعروف بالدّعوات، محمّد بن جعفر المشهدی (از اعلام قرن ششم) در المزار الکبیر، سیّد علی بن طاووس (589 - 668) در مصباح الزائر، شهید اوّل محمّد بن مکی عاملی جزینی (734 - 786) در المزار، شیخ ابراهیم کفعمی (متوفای 861) در البّلد الامین نوعاً سند دعاها را نقل نکرده اند. گاهی هم بدون استناد به امام علیه السلام دعاها و زیارت هایی را در کتاب های خود نگاشته اند و همان دعاها و زیارت ها از عصر صادقین علیهم السلام تا زمان حاضر پایه ی بسیاری از اعمال مستحب میان سلف صالح بوده است. زیرا شواهدی وجود دارد که آن دعاها بی سند از ناحیه ی امامان معصوم علیهم السلام روایت شده است. مثلاً گفته اند: خواندن این دعا در روز جمعه مستحب است. این سخن دلیل استناد آن دعا یا زیارت به معصوم است. زیرا بنا بر فقه امامیه، در عبادات تنها با استناد به قرآن و سنت نبوی و ولوی به احکام خمسّه (واجب، حرام، مستحب، مکروه و مباح) می توان حکم کرد. دانشمندان امامیه برخی از این دعاها و زیارت ها را منتسب به حضرت بقیّة الله علیه السلام دانسته اند و گفته اند: راوی به خاطر ترس از شهرت، یا انکار منکران، آن را بدون سند و به طور مقطوع نقل کرده است.

محدّث نوری از جمله شواهد امکان دیدار امام زمان علیه السلام در عصر غیبت وجود برخی ادعیه و زیارت هایی را می داند که بزرگان امامیه بدون سند نقل کرده اند. وی چنین می نگارد:

«منها کثیرٌ من الرّیاراتِ و الاآدابِ و الاعمالِ المعروفةِ الّتی تداولت بین الإمامیّة و لا مسّ تتد لها ظاهراً من أخبارهم، و لا من کتبِ قدمائهم الواقفین علی آثارِ الأئمّة علیهم السلام و أسرارهم، و لا أمارّة تشهد بأنّ منشأها أخبارٌ مطلقّة، أو وجوه اعتباریّة مستحسنة، هی الّتی دعوتهم إلى إنشائها و ترتیبها، و الأعتناء لجمعیها و تدوینها كما هو الظاهر فی جملة منها،

«از جمله (دعاهای رسیده از ناحیه ی حضرت بقیّة اللّٰه) بسیاری از زیارت ها و آداب و اعمال معروفی است که در میان شیعیان امامیه متداول است و ظاهراً سندی از اخبار (امامان علیهم السلام) برای آن ها وجود ندارد و در کتاب های دانشمندان پیشین - که به آثار امامان آگاهی داشته اند و واجد اسرار این خاندان بوده - نیز نقل نشده است. شاهدی هم وجود ندارد که مبنای (تألیف) آن ها، اخبار مطلق (در باب دعا و زیارت) و یا برخی وجوهی باشد که (ایجاد) این گونه دعاها و زیارت ها را نیکوگرداند و آن اخبار مشوّق ایشان برای تدوین دعا یا زیارت باشد. آری در این سخن مضایقه ای نداریم که برخی از این دعاها و زیارت ها - که در ظاهر بدون سند است - از ناحیه ی (دیگر) امامان علیهم السلام روایت شده باشد.» با وجود این قرینه ها که در نزد خردمندان مورد پذیرش است، آیا می تواند این زیارت ها را تماماً از درجه ی اعتبار ساقط دانست و ساختگی خواند، در حالی که آن ها را بزرگان شیعه نقل کرده اند؟! 2 - در طول تاریخ تشیع محدثان و فقهای امامیه این گونه ادعیه را تلقی به قبول کرده و در اعمال عبادی خود از آن ها بهره برده اند. کار بزرگان شیعه - که پاسداران حریم ولایت بوده اند و همواره کوشیده اند ساحت مذهب را از آلوده شدن به سخنان باطل حفظ کنند - نیز می تواند کاشف از حق بودن این دعاها و زیارات باشد. بلی این را انکار نمی کنیم که در ادلّه سنن جواز تسامح در سند وجود دارد. 3 - نگارنده ی خلفیات کتاب مأساة الزهراء علیها السلام از قول علامه ی مجلسی سخنی را نقل کرده، اما از نظر برگزیده ی مجلسی بدون بررسی عبور کرده است. علامه ی مجلسی چنین می نگارد:

«زِيَارَةُ أُخْرَى لَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَيْهِ أُوْرِدَهَا السَّيِّدُ وَغَيْرُهُ وَالظَّاهِرُ أَنَّهُ مِنْ تَأْلِيفِ السَّيِّدِ الْمُرْتَضَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ. قَالَ فِي مِصْبَاحِ الزَّائِرِ زِيَارَةً بِالْفَاظِ شَافِيَةٍ يُذَكَّرُ فِيهَا بَعْضُ مَصَائِبِ يَوْمِ الطَّفِّ يَزَارُ بِهَا الْحُسَيْنُ

صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَامُهُ زَارَ بِهَا الْمُرْتَضَى عَلَّمُ الْهُدَى رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَادُّ كُرْهَا عَلَى الْوَصْفِ الَّذِي أَشَارَ هُوَ إِلَيْهِ.» [23] «برای آن امام - که درود خدا بر او باد - زیارت دیگری وجود دارد که سید (ابن طاووس) و دیگران نقل کرده اند و ظاهراً از تألیفات سید مرتضی است. ابن طاووس در کتاب مصباح الزائر گوید: زیارتی با الفاظ رسا رسیده است که در آن برخی مصیبت های آن حضرت صلوات الله علیه گزارش شده و سید مرتضی آن حضرت را بدان زیارت می کرده و من آن زیارت را به همان طوری که او بدان اشاره کرده است، به زودی نقل می کنم.»

سپس علامه ی مجلسی در ادامه، چنین می نگارد:

«ظاهراً این زیارت از مؤلفات سید (مرتضی) و شیخ مفید می باشد که خدای آن دو را رحمت کند. شاید هم این زیارت (از طریق راویان) بدیشان رسیده باشد. زیرا در انتهای این زیارت خبری در چگونگی نماز این زیارت وجود دارد و اختراع نماز جایز نیست.» [24]

نکته مهم در این گونه زیارت ها بیان اعمال عبادی چون نماز و آداب خاص برای آن هاست. در مذهب امامیه جعل عبادت حرام است و از مصادیق بدعت در دین بشمار می رود.

علامه حلّی پس از نقد روش ابو حنیفه در جعل عبادت گوید:

«إِنَّهُ تَكْلِيفٌ فَيَتَوَقَّفُ عَلَى الشَّرْعِ وَلَمْ تَثْبُتْ؛ فَأَعْتَقَادُ فِعْلِهِ بَدْعَةٌ.» [25]

(این سخن ابو حنیفه) تکلیف (شرعی) است. پس باید بر اساس شرع بدان حکم شود و دلیل شرعی برای آن وجود ندارد. پس اعتقاد به انجام آن کار بدعت است.

نیز صاحب مفتاح الکرامه - که از شاگردان مبرز سید مهدی بحر العلوم است - گوید:

«وَإِعْتِقَادُ اسْتِحْبَابِ غَيْرِ الْمُسْتَحَبِّ بَدْعَةٌ وَحَرَامٌ.» [26]

و اعتقاد به مستحب بودن چیزی غیر مستحب بدعت و حرام است.

چگونه يك عالم شیعی به خود جرات می دهد بزرگانی چون سید مرتضی و شیخ مفید را ناخواسته بدعت گزار در دین معرفی کند؟

علامه ی مجلسی با آگاهی از این سخن در ادامه بیانات خود چنین می نگارد:

«ثُمَّ احْتَمَلَ أَنْ يَكُونَ الْمُرتَضَى قَدْ أَخَذَ هَذِهِ الرَّوَايَةَ ثُمَّ زَادَ عَلَيْهَا مَا شَفَى غَلِيلَ صَدْرِهِ وَأَبَانَ فِيهِ عَن مَكْنُونِ سِرِّهِ.»

«احتمال دارد سید مرتضی این روایت (مستند تا معصوم علیه السلام) را گرفته و در لابه لای آن برخی عبارات را - که موجب تسلی دل و مکنون وجودی وی بوده است - افزوده باشد.»

آیا به خاطر وجود برخی جملات در احادیث و ادعیه - که در بَدَوِ امر مشکل به نظر برسد - می توان آن ها را موضوعه (= ساختگی) خواند؟ به ویژه جملاتی که قابل حمل بر معانی صحیح باشد. نگارنده ی خلفیات کتاب مأساة الزهراء علیها السلام در جمله ی یاد شده به یکی از آن موارد اشاره می کند. ایشان چنین می نگارد:

«این سخن زبان حال است. یعنی اگر مردانِ نامحرم نمی بودند موی خود را پریشان می کردند.» [27]

4 - اگر بپذیریم نقل شریف مرتضی از ساخته های وی باشد، این سخن به جعلی بودن زیارت ناحیه - که محمد بن جعفر مشهدی، از طریق سفرای چهارگانه، از حضرت بقیة اللہ، روایت کرده - ربطی ندارد؛ علامه ی مجلسی نیز این زیارت را از کتاب مزار وی نقل کرده است.

او در بحار الانوار چنین می نگارد:

«أَقُولُ قَالَ مُؤَلَّفُ الْمَزارِ الْكَبِيرِ: زِيَارَةُ أُخْرَى فِي يَوْمِ عَاشُورَاءَ مِمَّا

خَرَجَ مِنَ النَّاحِيَةِ إِلَى أَحَدِ الْأَبْوَابِ قَالَ : ...

فَظَهَرَ أَنَّ هَذِهِ الزِّيَارَةَ مَنْقُولَةٌ مَرُورِيَّةٌ ... وَ أَمَّا الْأَخْتِلَافُ الْوَاقِعُ بَيْنَ تِلْكَ الزِّيَارَةِ وَ بَيْنَ مَا نُسِبَ إِلَى السَّيِّدِ الْمُرْتَضَى فَلَعَلَّهُ مَبْنِيٌّ عَلَى اخْتِلَافِ الرِّوَايَاتِ وَ الْأَعْظَمُ أَنَّ السَّيِّدَ أَخَذَ هَذِهِ الزِّيَارَةَ وَ أَضَافَ إِلَيْهَا مِنْ قَبْلِ نَفْسِهِ مَا أَضَافَ.» [28]

«گویم: مؤلف کتاب "المزار الكبير" گوید: زیارت دیگری در روز عاشورا وجود دارد که از ناحیه برای یکی از ابواب (آن حضرت) خارج شد ... پس ظاهر شد که این زیارت منقول و روایت شده (از سوی معصوم علیه السلام) است ...

و شاید اختلاف واقع در این نقل و نقل سید مرتضی به خاطر اختلاف نسخه ها باشد و ظاهر این است که سید این زیارت را گرفته و برخی عبارات را از سوی خود در لابه لای آن افزوده است.»

علامه ی مجلسی نیز زیارت ناحیه را مَرُورِيَّة (1) می داند و سند آن از طریق سفرای چهارگانه به حضرت بقیة الله علیه السلام می رساند و ریشه ی زیارت منقول توسط سید مرتضی را هم همین زیارت می خواند.

برخی محققان گفته اند: شریف مرتضی در برخی آثار خود به منظور روشن تر شدن متن حدیث، عباراتی را بر آن افزوده است. مثلاً وی روایت امیرالمؤمنین در باب علوم قرآنی را تفصیل داده است. این روایت را محمد بن ابراهیم نعمانی (متوفای قرن چهارم) از امیرالمؤمنین نقل کرده است. شریف مرتضی در تفسیر خود - که به تفسیر شریف مرتضی معروف است - همان روایت را نقل کرده و از دیگر آیات قرآن شواهدی را بر آن افزوده است. علی بن ابراهیم قمی [29] نیز در مقدمه ی تفسیر خود خلاصه ی آن روایت را به عنوان مقدمه کتاب برگزیده است.

ص: 97

زبارة فب فوم عاشورا

ذَكَرَ الزَّيَّارَةَ فِي يَوْمِ عَاشُورَا مِنْ كِتَابِ الْمُخْتَصَرِ الْمُتَّخَبِ فَقَالَ مَا هَذَا لَفْظُهُ: [بحار الانوار؛ علامه مجلسى؛ (كتاب المزار)؛ ج 101؛ صص 313 تا 316]

ص: 98

زیارتی در روز عاشورا (علامه مجلسی نقل می کند که:) سید ابن طاووس زیارتِ در روز عاشورا را از کتاب المختصر المنتخب یاد کرده است. پس گوید که عین سخن وی چنین است:

ص: 99

ثُمَّ تَتَأَهَّبُ لِلزِّيَارَةِ، فَتَبْدَأُ، فَتَغْتَسِلُ، وَتَلْبَسُ ثَوْبَيْنِ طَاهِرَيْنِ، وَتَمْشِي حَافِيَا إِلَى فَوْقِ سَطْحِكَ، أَوْ فِضَاءٍ مِنَ الْأَعْرَاضِ، ثُمَّ تَسْتَقْبِلُ الْقِبْلَةَ فَتَقُولُ:

[1] السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ آدَمَ صَفْوَةَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ نُوحٍ أَمِينِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ عِيسَى رُوحِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ النَّبِيِّينَ، وَآمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَسِيِّدِ الْوَصِيِّينَ، وَأَفْضَلِ السَّابِقِينَ، وَسَيِّدِ خَاتَمِ الْمُرْسَلِينَ، وَكَيْفَ لَا تَكُونُ كَذَلِكَ سَيِّدِي، وَأَنْتَ إِمَامُ الْهُدَى وَحَلِيفُ التُّمَى وَخَامِسُ أَصْحَابِ الْكِسَاءِ، رَبِّيتَ فِي حَجْرِ الْأَسْلَامِ وَرُضِعْتَ مِنْ ثَدْيِ الْأَسْلَامِ فَطُبْتَ حَيًّا وَمَيِّتًا.

[2] السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ الْحَسَنِ الزَّكِيِّ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ الشَّهِيدُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْوَصِيُّ الْبَرُّ النَّبِيُّ الرَّضِيُّ الزَّكِيُّ، السَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى الْأَعْرَاجِ الَّتِي حَلَّتْ بِفَنَائِكَ وَأَنَاخَتْ بِرَحْلِكَ [بِسَاحَتِكَ]، وَجَاهَدَتْ فِي اللَّهِ مَعَكَ، وَشَرَّتْ نَفْسَهَا ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فِيكَ، السَّلَامُ عَلَى الْمَلَائِكَةِ الْمُحَدِّقِينَ بِكَ.

[3] أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَوَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا

سپس آماده زیارت می شوی پس آغاز می کنی؛ پس غسل می نمایی و جامه های پاکیزه به تن می کنی و پای برهنه بر بالای بام خانه ات یا بلندی از زمین می روی؛ سپس رو به قبله می کنی؛ پس می گویی:

[1] سلام بر تو ای وارث آدم برگزیده خدا، سلام بر تو ای وارث نوح امین و مورد اعتماد خدا، سلام بر تو ای وارث ابراهیم دوست و رفیق خدا، سلام بر تو ای وارث موسی سخن گفته شده خدا، سلام بر تو ای وارث عیسی روح خدا، سلام بر تو ای وارث محمد فرستاده خدا، سلام بر تو ای وارث پیامبران، و امیر مؤمنان و آقای جانشینان و برترین گذشتگان، و فرزند دختری انجام فرستادگان، و چگونه با این ویژگی ها، تو آقایم نباشی، در حالی که تو امام هدایتی و هم پیمان پروا پیشگانی و پنجمین نفر یاران کساء (بُرد یمانی) ای. در خانه اسلام تربیت شدی، و از پستان اسلام شیر نوشیدی، پس در حال زنده بودن و در حال مردن پاکیزه شدی.

[2] سلام بر تو ای وارث حسن پاکیزه، سلام بر تو ای ابا عبدالله، سلام بر تو ای راستگوی شهید، سلام بر تو ای جانشین نیکوکار پروا پیشه خرسند پاکیزه، سلام بر تو و بر ارواحی که بر آستان غنودند و در کنارت بارها بر زمین گزاردند (اقامت گزیدند)، و به خاطر خدا همراه تو کارزار نمودند، و جان هایشان را برای به دست آوردن خشنودی خدا در - دفاع از - تو فروختند، سلام بر فرشتگان جمع شده بر گردت.

[3] شهادت می دهم که معبودی جز آن که همه در او شیدایند وجود

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا - عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ.

وَأَشْهَدُ أَنَّ أَبَاكَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - وَسَيِّدَ الْوَصِيِّينَ، وَقَائِدَ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ، إِمَامًا افْتَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَهُ عَلَى خَلْقِهِ؛ وَكَذَلِكَ أَخُوكَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ -، وَكَذَلِكَ أَنْتَ وَالْأَيْمَةُ مِنْ وُلْدِكَ.

[4] أَشْهَدُ أَنْكُمْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ، وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَأَمَرْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ، وَنَهَيْتُمُ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَجَاهَدْتُمْ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ، حَتَّى أَتَاكُمْ الْيَقِينُ مِنْ وَعْدِهِ، فَأَشْهَدُ اللَّهُ - وَأَشْهَدُكُمْ أَنِّي بِاللَّهِ مُؤْمِنٌ، وَبِمُحَمَّدٍ مُصَدِّقٌ، وَبِحَقِّكُمْ عَارِفٌ، وَأَشْهَدُ أَنْكُمْ قَدْ بَلَّغْتُمْ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَا أَمَرَكُمْ بِهِ، وَعَبَدْتُمُوهُ حَتَّى أَتَاكُمْ الْيَقِينُ.

[5] يَا أَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، لَعَنَ اللَّهُ مَنْ قَتَلَكَ، لَعَنَ اللَّهُ مَنْ أَمَرَ بِقَتْلِكَ، لَعَنَ اللَّهُ مَنْ شَايَعَ عَلَى ذَلِكَ، لَعَنَ اللَّهُ مَنْ بَلَغَهُ ذَلِكَ فَرَضِيَ بِهِ، أَشْهَدُ أَنَّ الَّذِينَ سَفَكُوا دَمَكَ، وَانْتَهَكُوا حُرْمَتَكَ، وَقَعَدُوا عَنْ نُصْرَتِكَ مِمَّنْ دَعَاكَ فَأَجَبْتَهُ، مَلْعُونُونَ عَلَى لِسَانِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

[6] يَا سَيِّدِي وَمَوْلَايَ إِنْ كَانَ لَمْ يُجِبْكَ بَدَنِي عِنْدَ اسْتِعَاثَتِكَ، فَقَدْ أَجَابَكَ رَأْيِي وَهَوَايَ، أَنَا أَشْهَدُ أَنَّ الْحَقَّ مَعَكَ، وَأَنَّ مَنْ خَالَفَكَ عَلَى ذَلِكَ بَاطِلٌ، فَيَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَكُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا.

ندارد، او یکتاست و همتایی برایش نیست. و شهادت می دهم که همانا محمد که توجّه و سلام خدا بر او و خاندانش باد، بنده و فرستاده اوست، و شهادت می دهم که همانا پدرت علی بن ابی طالب امیر مؤمنان (صلی الله علیه و آله وسلم) و آقای جانشینان و پیشوای روسپیدان، امامی است که خدا فرمانبریش را واجب فرموده است؛ و هم چنین برادرت حسن بن علی (صلی الله علیه و آله وسلم) چنین است؛ و تو و همه امامان از نسلت همان گونه اید.

[4] شهادت می دهم که شما نماز را پیاداشتید؛ و زکات را پرداختید، و به نیکی فرمان دادید؛ و از بدی بازداشتید؛ و در راه خدا به حقّ جهادش کارزار نمودید؛ تا این که مرگی که وعده داده بود بر شما رسید؛ پس خدا را گواه می گیرم و شما را شاهد می گیرم که همانا من به خدا ایمان دارم و محمد را تصدیق می کنم، و به حقّ شما عارفم، و شهادت می دهم که همانا شما آن چه را که خدای عزّ و جلّ فرمان تان داده بود، (به مردم) رساندید؛ و او را عبادت کردید تا این که مرگ شما را فراگرفت.

[5] پدر و مادرم فدای تو ای اباعبدالله، خدا کشته ات را فرین کند؛ خدا آن که را فرمان برقتلت داد، نفرین فرماید؛ خدا کسی را که پیروی از آنان کرد نفرین کند؛ خدا کسی را که خبر این سخن بدو رسید و (از کشته شدن) خشنود شد، نفرین فرماید؛ شهادت می دهم همانا کسانی که خونت را ریختند، و حرمت را دریدند، و از یاریت کوتاهی کردند، همان کسانی که ترا خواندند و در نتیجه تو به سوی آنان شتافتی، بر زبان پیامبر درس ناخوانده صلی الله علیه و آله وسلم لعنت شدگان اند.

[6] ای آقا و مولایم اگر در هنگام پناه خواستن ات با بدنم یاریت نکردم، پس به تحقیق با خواست و رأیم ترا اجابت می کنم. من شهادت می دهم که حقّ با تو بود، و همانا کسانی که با تو مخالفت کردند، باطل بودند. ای کاش من با تو می بودم و به رستگاری بزرگی نائل می شدم.

[7] فَأَسْأَلُكَ يَا سَيِّدِي أَنْ تَسْأَلَ اللَّهَ -جَلَّ ذِكْرُهُ فِي ذُنُوبِي، وَأَنْ يُلْحِقَنِي بِكُمْ وَبِشَيْعَتِكُمْ، وَأَنْ يَأْذَنَ لَكُمْ فِي الشَّفَاعَةِ وَأَنْ يُشَفِّعَكُمْ فِي ذُنُوبِي، فَإِنَّهُ قَالَ جَلَّ ذِكْرُهُ:

«مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ».

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَعَلَى آبَائِكَ وَأَوْلَادِكَ وَالْمَلَائِكَةِ الْمُقِيمِينَ فِي حَرَمِكَ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَعَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ وَعَلَى الشُّهَدَاءِ الَّذِينَ اسْتَشْهَدُوا مَعَكَ وَبَيْنَ يَدَيْكَ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَعَلَيْهِمْ وَعَلَى وَلَدِكَ عَلِيِّ الْأَعْصَرِ الَّذِي فُجِعَتْ بِهِ.

ثُمَّ تَقُولُ:

اللَّهُمَّ إِنِّي بِكَ تَوَجَّهْتُ إِلَيْكَ، وَقَدْ تَحَرَّمْتُ بِمُحَمَّدٍ وَعِشْرَتِهِ، وَتَوَجَّهْتُ بِهِمْ إِلَيْكَ، وَاسْتَشَفَعْتُ بِهِمْ إِلَيْكَ، وَتَوَسَّلْتُ بِمُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ لِتَقْضِي عَنِّي مُفْتَرَضِي وَدِينِي وَتَفْرِجَ غَمِّي وَتَجْعَلَ فَرَجِي مُوَصُولًا بِفَرَجِهِمْ.

ثُمَّ امْدُدْ يَدَيْكَ حَتَّى يَرَى بَيَاضَ إِبْطَيْكَ وَقُلْ:

يَا لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ لَا تَهْتِكُ سِتْرِي، وَلَا تُبَدِّ عَوْرَتِي، وَآمِنْ رُوعَتِي، وَأَقْلِنِي عَثْرَتِي، اللَّهُمَّ أَقْلِبْنِي مُفْلِحًا مُنْجِحًا قَدْ رَضَيْتَ عَمَلِي وَاسْتَجَبْتَ دَعْوَتِي، يَا اللَّهُ الْكَرِيمُ.

ثُمَّ تَقُولُ:

[7] پس ای آقایم از تو می خواهم که از خدای - بلند مرتبه یادش - در بخشش گناهانم درخواست نمائی؛ و همانا مرا به شما و پیروانتان بپیوندد؛ و به شما در شفاعت اجازه دهد و شما را در باره گناهانم شفیع گرداند. پس همانا حضرتش - بلند مرتبه یادش - فرمود:

«کیست که در نزد او جز به اجازه اش شفاعت کند؟»

درود و توجه خدا بر تو و بر پدرانت و فرزندان و فرشتگان سُکنا گزیده در حرمت باد. توجه و درود خدا بر تو و بر همه آنان و بر شهیدانی که همراهت و در پیش رویت شهادت جستند. توجه و درود خدا بر تو و بر ایشان و بر فرزندت علی کوچک باد که به سبب او دردمند شدی.

سپس می گوئی:

بارالها! همانا من به وسیله تو به سوی تو توجه می کنم؛ و به تحقیق به دوستی محمد و خاندانش احترام می جویم؛ و به وسیله ایشان به سوی تو توجه می کنم؛ و به وسیله ایشان از تو شفاعت می طلبم؛ و به محمد و خاندان محمد توسل می جویم، تا این که از من و حقوقی را که از تو قضا کردم، و حقوقی از خلق که برگردنم می باشد، درگذری؛ و اندوهم را بگشائی؛ و گشایش (کار)م را در گشایش ایشان قرار دهی.

سپس دو دستت را بلند کن تا این که سفیدی زیر بغلت دیده شود، و بگو:

ای آنکه جز تو شیدا کننده ای نیست، پرده - آبرو - ام را مدر؛ و آنچه را که از آن شرمم می شود، آشکار مکن؛ ترسم را به امنیت رسان؛ و لغزشم را جبران کن. بارالها! مرا (از این سرا به سرای دیگر) برگردان، در حالی که رستگار و کامیاب باشم، و از کردارم خشنود شده و درخواستم را اجابت کرده باشی؛ ای خدای بخشنده.

سپس می گوئی:

ص: 105

السَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

ثُمَّ تَبَدَّأُ وَتَقُولُ:

السَّلَامُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، السَّلَامُ عَلَى فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، السَّلَامُ عَلَى الْحَسَنِ الزُّكِّيِّ، السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ الصِّدِّيقِ الشَّهِيدِ، السَّلَامُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، السَّلَامُ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، السَّلَامُ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، السَّلَامُ عَلَى الرِّضَا عَلِيِّ بْنِ مُوسَى، السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، السَّلَامُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ، السَّلَامُ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، السَّلَامُ عَلَى الْإِمَامِ الْقَائِمِ بِحَقِّ اللَّهِ وَحُجَّةِ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آبَائِهِ الرَّاشِدِينَ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ سَلَّمَ تَسْلِيمًا كَثِيرًا.

ثُمَّ تُصَلِّي سِتَّ رَكَعَاتٍ مَثْنَى مَثْنَى، تَقْرَأُ فِي كُلِّ رَكَعَةٍ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ مَرَّةً وَقُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ مِائَةَ مَرَّةٍ. وَ تَقُولُ بَعْدَ فَرَاغِكَ مِنْ ذَلِكَ:

اللَّهُمَّ يَا اللَّهُ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ يَا عَلِيُّ يَا عَظِيمُ يَا أَحَدُ يَا صَدِّيقُ يَا فَزْدُ يَا وَثْرُ يَا سَمِيعُ يَا عَلِيمُ يَا عَالِمُ يَا كَبِيرُ يَا مُتَكَبِّرُ يَا جَلِيلُ يَا جَمِيلُ يَا حَلِيمُ يَا قَوِيُّ يَا عَزِيزُ يَا مُتَعَزِّزُ يَا جَبَّارُ يَا مُؤْمِنُ يَا مُهَيِّمُ يَا جَبَّارُ يَا عَلِيُّ يَا مُعِينُ يَا حَنَّانُ يَا مَنَّانُ يَا تَوَّابُ يَا بَاعِثُ يَا وَارِثُ يَا حَمِيدُ يَا مَجِيدُ يَا مَعْبُودُ يَا مَوْجُودُ يَا ظَاهِرُ يَا بَاطِنُ يَا أَوَّلُ يَا آخِرُ يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ يَا ذَا الْعِزَّةِ وَالسُّلْطَانِ.

أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذِهِ الْأَسْمَاءِ يَا اللَّهُ وَ بِحَقِّ أَسْمَانِكَ كُلِّهَا أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ

سلام و رحمت و برکات خدا بر تو باد.

سپس آغاز می کنی و می گوئی:

سلام بر امیر مؤمنان، سلام بر فاطمه زهرا، سلام بر حسن پاکیزه، سلام بر حسین راستگوی شهید، سلام بر علی بن حسین، سلام بر محمد بن علی، سلام بر جعفر بن محمد، سلام بر موسی بن جعفر، سلام بر علی بن موسی الرضا، سلام بر محمد بن علی، سلام بر علی بن محمد، سلام بر حسن بن علی، سلام بر امام قیام کننده به حق الهی و حجت خدا در زمینش، توجه و سلام فراوان خدا بر او و بر پدران رشد دهنده پاکیزه پاک شدگانش باد.

سپس شش رکعت نماز به صورت دو رکعت دو رکعت می خوانی و در هر رکعت سوره فاتحة الكتاب را يك بار و قل هو الله احد را صدبار می خوانی، و پس از تمام شدن نمازت می گوئی:

بارالها! ای آن که در او همه شیدایند، ای بخشنده، ای بخشایشگر، ای والامقام، ای بزرگ، ای یکتا، ای بی نیاز، ای تک و تنها، ای یکی، ای شنوا، ای دانا، ای با علم، ای بزرگ و کبیر، ای با تکبر، ای با جلالت، ای زیبا، ای بردبار، ای نیرومند، ای با عزت، ای عزیزشده، ای بسیار چیره و غالب، ای ایمنی بخش، ای قاهر و چیره بر همه خلائق، ای بسیار چیره، ای والامقام، ای کمک کننده، ای مهربان، ای بسیار منت گزارنده، ای بسیار توبه پذیر، ای برانگیزنده، ای وارث، ای ستایش شده، ای با مجد و شکوه، ای گرنش شده، ای یافته شده، ای آشکار، ای درون، ای آغاز، ای انجام، ای زنده، ای بسیار استواری دهنده، ای صاحب جلال و بزرگواری، و ای صاحب عزت و تسلط.

از تو ای آنکه همه در او شیدایند به حق این نشانه ها و به حق تمامی نشانه های درخواست می کنم، که بر محمد و خاندان محمد توجه فرمائی؛ و این که از من هر بی قراری و اندوه و سختی و زیان و تنگنایی که من در آن

مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُفَرِّجَ [تُفَرِّحَ] عَنِّي كُلَّ هَمٍّ وَغَمٍّ وَكَرْبٍ وَصَدْرٍ وَضَيْقٍ أَنَا فِيهِ وَتَقْضِيَ عَنِّي دِينِي وَتُبَلِّغَنِي أُمْنِيَّتِي وَتُسَهِّلَ لِي مَحَبَّتِي وَتُيسِّرَ لِي
إِرَادَتِي وَتُوصِلَنِي إِلَى بُغْيَتِي سَرِيعاً عَاجِلاً وَتُعْطِيَنِي سُؤْلِي وَمَسْأَلَتِي وَتَزِيدَنِي فَوْقَ رَغْبَتِي وَتَجْمَعُ لِي خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ

ص: 108

هستم، (همه) را به شادی برسانی، و حقوقی از دیگران که برگردم می باشد، ادا فرمائی، و آرزوهایم را به من برسانی. و محبتم را برایم آسان گردان، و خواسته ام را برایم میسر گردانی، و بدانچه بر آن میل دارم، به سرعت و با شتاب مرا به آن برسانی، و درخواست و سؤال ام را عطا فرمائی، و بالاتر از خواست و میل ام فزونی ام بخشی، و برایم نیکی دنیا و آخرت را فراهم آوری.

ص: 109

خَرَجَ إِلَى الْقَاسِمِ بْنِ الْعَلَاءِ الْهَمْدَانِيِّ وَكَيْلِ أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ مَوْلَانَا الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وُلِدَ يَوْمَ الْخَمِيسِ لِثُلُثِ خَلْوَنَ مِنْ شَعْبَانَ فَصُمُّهُ [فِيهِمَا] وَادْعُ فِيهِ بِهَذَا الدُّعَاءِ: [مصباح المتهجد؛ شيخ ابو جعفر محمد بن حسن طوسي؛ صفحه 758 و 759]

از سوی حضرت صاحب الامر علیه السلام به سوی قاسم بن علاء همدانی وکیل حضرت امام حسن عسکری علیه السلام توقیعی بیرون آمد که: مولای ما امام حسین علیه السلام در روز پنجشنبه سیم ماه شعبان متولد شد؛ پس آن روز را روزه بدار و این دعا را بخوان:

ص: 111

[1] اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْأَلُكَ بِحَقِّ الْمَوْلُوْدِ فِيْ هٰذَا الْيَوْمِ الْمَوْعُوْدِ بِسَهَادَتِهِ قَبْلَ اَسْتِهْلَالِهِ وَوِلَادَتِهِ بِكَتْمَةِ السَّمَاءِ وَ مَنْ فِيْهَا وَ الْاَعْرَاضِ وَ مَنْ عَلَيْهَا، وَ لَمَّا يَطَّأُ لَابَتَيْهَا قَتِيْلَ الْعَبْرَةِ وَ سَيِّدِ الْاُمَمَةِ الْمَمْدُوْدِ بِالنُّصْرَةِ يَوْمَ الْكِرَّةِ، الْمَعْوِضِ مِنْ قَتْلِهِ اَنَّ الْاَعْنَمَةَ مِنْ نَسْلِهِ، وَ الشُّفَاءَ فِيْ تَرْبِيَّتِهِ، وَ الْفَوْزَ مَعَهُ فِيْ اَوْبَتِهِ، وَ الْاَوْصِيَاءَ مِنْ عَثْرَتِهِ بَعْدَ قَائِمِهِمْ وَ غَيْبَتِهِ، حَتَّى يَدْرِكُوْا الْاَعْوَاتَارَ، وَ يَنْتَازُوْا النَّارَ، وَ يُرْضُوْا الْجَبَّارَ، وَ يَكُوْنُوْا خَيْرَ اَنْصَارٍ، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِمْ مَعَ اَخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ.

[2] اَللّٰهُمَّ فَبِحَقَّتْهُمْ اِلَيْكَ اَتَوْسَلُّ، وَ اَسْأَلُ سُوْالَ مُقْتَرِفٍ مُّعْتَرِفٍ مُسِيْبٍ اِلَى نَفْسِهِ مِمَّا فَرَطَ فِيْ يَوْمِهِ وَ اَمْسِهِ، يَسْأَلُكَ الْعِصْمَةَ اِلَى مَحَلِّ رَمْسِهِ. اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ عَثْرَتِهِ وَ احْسُرْنَا فِيْ رُؤْمَتِهِ وَ بُوْتْنَا مَعَهُ دَارَ الْكِرَامَةِ وَ مَحَلَّ الْاِعْقَامَةِ.

[3] اَللّٰهُمَّ وَ كَمَا اَكْرَمْتَنَا بِمَعْرِفَتِهِ فَاكْرَمْنَا بِزُلْفَتِهِ، وَ اَرْزُقْنَا مُرَافَقَتَهُ وَ

[1] بارخدایا! از تو درخواست می‌کنم به حقّ متولّد شده در این روز، که به شهادتش قبل از گریه اش به هنگام تولّد و پیش از ولادتش، وعده داده شده بود، (همان کسی که) آسمان و هر که در آن است و زمین و هر چه در آن می‌باشد، برای او گریستند؛ در حالی که هنوز - حضرتش - پا در بیابانهای اطراف مدینه نهاده بود. (همان) کشته ای که نزد هر که یادش کنند بر او خواهد گریست؛ و (او) آقای خانواده است (و) کمک شده به نصرت و یاری در روز رجعت. (کسی که) تاوان و عوض کشته شدنش آن است که امامان از نسل او بوده، و شفا در خاک و تربت اوست و رستگاری در بازگشتنش (و رجعتش) همراه او می‌باشد، و جانشینان از عترتش پس از قائمشان و بعد از به نهایت رسیدن غیبت او است، تا این که به خونخواهی قیام کنند، و (ظالمان و قاتلان را به خاطر) خون (به ناحق ریخته شده) او قصاص کنند، و از خدای جبّار خشنود شوند، و در زمره بهترین یاران باشند، که توجّه و درود خدا همراه گردش شب و روز بر ایشان باد.

[2] الها! به حقّ ایشان به تو متوسّل می‌شوم و از تو درخواست می‌کنم آن هم در خواست فردی گنهکار و اعتراف کننده، بدکار بر خویشتن از آنچه در روز و شبش بر خود زیاده روی کرده، از تو عصمت و نگاهداری در خواست می‌کند تا این که به جایگاه ابدی و گورخویش

وَ سَابِقَتَهُ، وَ اجْعَلْنَا مِمَّنْ يُسَلِّمُ لِأَمْرِهِ، وَ يَكْثُرُ الصَّلَاةَ عَلَيْهِ عِنْدَ ذِكْرِهِ، وَ عَلَى جَمِيعِ أَوْصِيَائِهِ وَ أَهْلِ اصْطِفَاءِ [أَصْفِيَائِهِ]، الْمَمْدُودِينَ مِنْكَ بِالْعَدَدِ الْاِثْنَى عَشَرَ، النُّجُومِ الزُّهْرِي، وَ الْحَجَجِ عَلَى جَمِيعِ الْبَشَرِ.

اللَّهُمَّ وَهَبْ لَنَا فِي هَذَا الْيَوْمِ خَيْرَ مَوْهَبَةٍ، وَ أَنْجِحْ لَنَا فِيهِ كُلَّ طَلِبَةٍ، كَمَا وَهَبْتَ الْحُسَيْنَ لِمُحَمَّدٍ جَدِّهِ، وَ عَاذَ فُطْرُسُ بِمَهْدِهِ، فَ نَحْنُ عَائِدُونَ بِقَبْرِهِ مِنْ بَعْدِهِ، نَشْهَدُ تُرْبَتَهُ، وَ نَنْتَظِرُ أُوْبَتَهُ، آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ.

ثُمَّ تَدْعُو بَعْدَ ذَلِكَ بِدُعَاءِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُوَ آخِرُ دُعَاءِ دَعَا بِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ كَوْثَرٍ.

[4] اللَّهُمَّ أَنْتَ مُتَعَالِي الْمَكَانِ، عَظِيمُ الْجَبْرُوتِ، شَدِيدُ الْمَحَالِ، غَنِيٌّ عَنِ الْخَلَائِقِ، عَرِيضُ الْكِبْرِيَاءِ، قَادِرٌ عَلَى مَا تَشَاءُ، قَرِيبُ الرَّحْمَةِ، صَادِقُ الْوَعْدِ، سَابِغُ النُّعْمَةِ، حَسَنُ الْبَلَاءِ، قَرِيبٌ إِذَا دُعِيَ، مُحِيطٌ بِمَا خَلَقْتَ، قَابِلُ التُّوبَةِ لِمَنْ تَابَ إِلَيْكَ، قَادِرٌ عَلَى مَا أَرَدْتَ، وَ مُدْرِكٌ مَا طَلَبْتَ، وَ شَكُورٌ إِذَا شُكِرْتَ، وَ ذَكُورٌ إِذَا ذُكِرْتَ، أَدْعُوكَ مُحْتَاجًا، وَ أَرْغَبُ إِلَيْكَ فَقِيرًا، وَ أَفْرَعُ إِلَيْكَ خَائِفًا، وَ أَبْكِي إِلَيْكَ مَكْرُوبًا، وَ اسْتَعِينُ

(بیوندد).

بارالها! بر محمد و خاندانش توجه کن؛ و ما را در میان ایشان محشور فرما؛ و ما را با حضرتش در خانه کرامت و جایگاه (همیشگی) اقامت جایگزین نما.

[3] بارالها! همچنان که بر ما به خاطر معرفتش کرم فرمودی، به قرب و نزدیکی او، بر ما لطف فرما؛ و دوستی اش و پیشی جستن - بدو - را به ما ارزانی کن؛ و ما را از کسانی قرار ده که تسلیم و گوش به فرمانش هستند؛ و (ما را از آنی گردان که) در هنگام یاد کردن او بر حضرتش و تمامی جانشینانش و خاندان برگزیده، صلوات و درود زیاد می فرستند. (همان کسانی که) از جانب تو دوازده نفر گردیدند، آن ستارگان درخشنده و حجتهای بر همه بشر.

خدایا! در این روز به ما بهترین بخششهایت را ارزانی کن؛ تمامی درخواستهای ما را در این روز بر ما عطا فرما، همچنان که - در این روز - گرانقدر - حسین « علیه السلام » را به جدش محمد « صلی الله علیه و آله وسلم » عطا کردی، و فطرس به گهواره اش پناه جست؛ پس ما بعد از او پناهندگان بر مزار اوئیم، و بر خاکش گواهی می دهیم (بدیدار قبرش می رویم)، و چشم انتظار بازگشتش می باشیم؛ آمین ای دارنده جهانیان.

سپس بعد از این، دعای حضرت امام حسین علیه السلام را می خوانی. و این آخرین دعائی است که آن حضرت در روزی که مغلوب کافران گردیده بود، خواند.

[4] بارالها! تو (دارای) جایگاه بلند هستی و بزرگ جبروت (دارای) جایگاه فرود آمدن باشدت و بزرگی (هستی)، بی نیاز از آفریدگان، با کبرائی گسترده، توانای بر آنچه بخواهی، نزدیک در رحمت، و راستگوی در وعده، با رحمتی وسیع و گشاده، نیکوی در بلا، نزدیک آنگاه که

ص: 115

بِكَ ضَعِيفاً وَاتَّوَكَّلْ عَلَيْكَ كَافِياً أَحْكُم بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا فَإِنَّهُمْ غَرُّونَا وَخَدَعُونَا وَخَدَلُونَا وَعَدَرُوا بِنَا وَقَتَلُونَا وَنَحْنُ عِثْرُهُ نَبِيِّكَ وَوَلَدُ حَبِيبِكَ
مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الَّذِي اصْطَفَيْتَهُ بِالرِّسَالَةِ وَارْتَمَمْتَهُ عَلَيَّ وَحَيْكَ فَاجْعَلْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا فَوْجاً وَمَخْرَجاً بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ .

ص: 116

خوانده شوی محیط بر آنچه آفریده ای، توبه پذیر هر کس که به سوی تو بازگشت نماید، توانای بر آنچه اراده کنی، درک کننده آنچه بجوئی، و شکر پذیری آنگاه که شکر گزاری شوی، ذکر و یادپذیری آنگاه که یاد شوی. نیازمندان ترا می خوانم؛ و فقیرانه به سوی تو زاری می کنم؛ و ترسان به سوی تو پناه می برم؛ و افسرده به سوی تو می گریم؛ و ناتوانانه از تو یاری و کمک می خواهیم؛ و کفایت کننده بر تو توکل می نمایم؛ میان ما و قوممان (به حق) حکم فرما. پس ایشان ما را فریب دادند؛ و با ما مکر نمودند؛ و ما را خوار کردند؛ و به ما خیانت کردند؛ و ما را کشتند در حالی که ما خاندان پیامبرت و فرزند حبیب و دوست محمد بن عبدالله بودیم، همان کسی که او را به رسالت برگزیدی، و بر وحی خود امینش داشتی. پس برای ما در کارمان فرج و گشایشی قرار ده، به رحمتت ای رحم کننده ترین رحم کنندگان.

محدث بزرگوار میرزا حسین نوری گوید:

جناب مستطاب پروا پیشه ی پرهیزکار سید احمد فرزند سید هاشم فرزند سید حسن رشتی موسوی تاجر ساکن رشت - که خداوند او را تأیید فرماید - تقریباً در هفده سال قبل به نجف اشرف مشرف شد؛ و با عالم ربانی و فاضل صمدانی شیخ علی رشتی - که خاک مرقدش پاکیزه باد - ... به منزل حقیر آمدند. چون برخاستند، شیخ به صلاح و سداد سید احمد اشاره کرد، و فرمود قضیه ی عجیبی وجود دارد و در آن وقت مجال بیان نبود. پس از چند روز باز او را ملاقات کردم. فرمود: سید رفت و آن قضیه را با جمله ای از حالات سید نقل کرد.

من از نشیدن آن ها از خودش بسیار تأسف خوردم. اگر چه مقام شیخ رحمه الله أجل از آن بود که گمان اندک خلافی در نقل وی برود. از آن سال تا چند ماه قبل این مطلب در خاطرم بود، تا این که در ماه جمادی الآخر امسال از نجف اشرف برگشته بودم. در کاظمین سید احمد را ملاقات کردم که از سامرا مراجعت کرده و عازم ایران بود. شرح حالش را چنان که شنیده بودم، از خودش پرسیدم و از آن جمله داستان مورد بحث را نیز سوال کردم. همه را مطابق آن چه شنیده بودم نقل کرد، و آن قضیه چنین است:

وی گفت: در سال هزار و دوویست و هشتاد (1280 ق) به منظور حج بیت الله

الحرام از "دار المرز" رشت به تبریز آمدم؛ و در خانه ی حاج صفر علی تاجر تبریزی معروف منزل کردم. چون قافله ای نبود، لذا حیران ماندم؛ تا آن که حاج جبّار جلو دارِ سدهی اصفهانی برای شهر "طرابوزن" [31] بار برداشت. به تنهایی از او مرکبی کرایه کردم، و همراهش شدم. چون به منزل اوّل رسیدم، به تشویق حاج صفر علی سه نفر دیگر نیز به من ملحقّ شدند، یکی حاج ملاّ باقر تبریزی حجّه (1) فروش معروفِ علما و یکی حاج سیّد حسین تاجر تبریزی و دیگری حاج علی نامی که خدمت می کرد. پس به اتفاق روانه شدیم، تا این که به "ارزنة الروم" [32] رسیدیم، و از آن جا به "طرابوزن" عازم گشتیم. در یکی از منازل میان این دو شهر حاج جبّار جلو دار نزد ما آمد، و گفت: این منزلی که در پیش داریم ترسناک است، قدری زود بار کنید، و همراهی قافله باشید. چون در سایر منازل غالباً با فاصله، از عقب قافله می رفتیم. پس ما هم تخمیناً دو ساعت و نیم یا سه ساعت به صبح مانده به اتفاق حرکت کردیم. به اندازه ی نیم یا سه ربع فرسخ از منزل خود دور شده بودیم که هوا تاریک شد و برف شروع به باریدن کرد، به طوری که رفقا هر کدام سر خود را پوشانیدند و تند راندند. من نیز هرچه کردم که همراه آن ها بروم ممکن نشد، تا این که آن ها رفتند و من تنها ماندم. پس از اسب پیاده شدم، و در کنار راه نشستم در حالی که به شدّت نگران بودم، زیرا حدود ششصد تومان برای مخارج سفر همراه داشتم. بعد از فکر و تأمل، بنا را بر این گذاشتم که در همین محلّ بمانم تا فجر طالع شود؛ بعد به آن منزلی که از آن جا بیرون آمدم، مراجعت کنم؛ و از آن جا چند تن نگهبان همراه خود کنم تا به قافله ملحقّ شوم. در آن حال مقابل خود باغی دیدم، که باغبانی در آن باغ بود و بیلی در دست داشت و به درختان می زد تا برف از آن ها بریزد. پس پیش آمد و به مقدار فاصله ی

ص: 119

1- - حجّه: مهره یا دانه ی مروارید (علی اکبر دهخدا، لغت نامه، ذیل همین لغت)

کمی (از من) ایستاد و فرمود: تو کیستی؟

عرض کردم: - رفقا رفتند و من ماندم. راه را هم نمی شناسم و گم کرده ام.

به زبان فارسی فرمود: نافله (شب) بخوان تا راه را پیدا کنی.

من مشغول (خواندن) نافله شدم، بعد از فراغ از تهجد باز پیش من آمد و فرمود: نرفتی؟

گفتم: به خدا سوگند راه را نمی شناسم.

فرمود: (زیارت) جامعه را بخوان.

من جامعه را حفظ نداشتم، و تا کنون هم حفظ ندارم با آن که مکرر به زیارت عتبات مشرف شده ام. پس برخاستم و جامعه را تماما از

حفظ خواندم. باز نمایان شد و فرمود: نرفتی و (هنوز) هستی؟

بی اختیار گریه ام گرفت، و گفتم: (هنوز) هستم؛ راه را نمی شناسم.

فرمود: (زیارت) عاشورا را بخوان.

من عاشورا را نیز حفظ نداشتم و تا کنون هم (حفظ) ندارم. پس برخاستم و مشغول (خواندن) زیارت عاشورا شدم، و آن را از حفظ خواندم

تا آن که تمامی لعن و سلام و دعای علقمه را خواندم. دیدم دوباره آمد و فرمود: نرفتی و (هنوز) هستی؟!

گفتم: نه تا صبح هستم.

فرمود: من حالا- تو را به قافله می رسانم. پس رفت و بر الاغی سوار شد و بیل خود را به دوش گرفت و آمد، و فرمود: به ردیف من بر الاغ

من سوار شو.

سوار شدم. پس عنان اسب خود را کشیدم، ولی تمکین نکرد و راه نرفت. فرمود: جلو اسب را به من بده.

(من جلوی اسب را بدو) دادم. پس بیل را به دوش چپ گذاشت و عنان

اسب را به دست راست گرفت، و به راه افتاد. اسب در نهایت تمکین (از او) متابعت کرد. پس دست خود را بر زانوی من گذاشت و فرمود: چرا شما نافله نمی خوانید؟ نافله! نافله! سه مرتبه فرمود. باز فرمود:

چرا شما (زیارت) عاشورا را نمی خوانید؟ عاشورا! عاشورا! عاشورا! سه مرتبه.

و بعد فرمود: چرا شما (زیارت) جامعه را نمی خوانید؟ جامعه! جامعه! جامعه!

در وقت طّی مسافت به نحو استداره (1) سیر می کرد، يك دفعه برگشت و فرمود: آن (ها) رفقای شمايند، که در کنار نهر آبی فرود آمده اند، و مشغول وضو برای نماز صبح اند.

پس من از الاغ پایین آمدم تا به اسب خود سوار شوم؛ ولی نتوانستم. آن جناب پیاده شد و بیل را در برف فرو کرد و مرا سوار کرد، و سر اسب را به سمت رفقا برگردانید. من در آن حال به فکر افتادم که این شخص کی بود که به زبان فارسی حرف می زد؟ و حال آن که زبانی جز ترکی و مذهبی غالباً جز عیسوی در آن حدود نبود، و چگونه به این سرعت مرا به رفقایم رسانید؟! پس به عقب خود نظر کردم، اما احدی را ندیدم و از او آثاری پیدا نکردم. پس به رفقای خود ملحق شدم. [33]

ص: 121

قال صالح بن عتبة و سيف بن عميرة، قال علقمة بن محمد الحضرمي: قلت لأبي جعفر عليه السلام: علمني دعاء أدعوه به ذلك اليوم إذا أنا زرتك من قرب، ودعاء أدعوه به إذا لم أزره من قرب وأومات من بعد البلاد ومن داري بالسَّلام إليه. قال: فقال لي:

يا علقمة! إذا أنت صليت الركعتين بعد أن تومي إليه بالسَّلام، فقل عند الأيماء إليه من بعد التكبير هذا القول فيائك إذا قلت ذلك فقد دعوت بما يدعوا به زواره من الملائكة وكتب الله لك مائة ألف ألف درجة وكنت كمن استشهد مع الحسين عليه السلام حتى تشاركهم في درجاتهم ثم لا تعرف إلا في الشهداء الذين استشهدوا معه وكتب لك ثواب زيارة كل نبي وكل رسول وزيارة كل من زار الحسين عليه السلام منذ قتل عليه السَّلام وعلى أهل بيته.

صالح فرزند عقبه و سیف فرزند عمیره گویند: علقمه فرزند محمد حضر می گوید: به حضرت ابا جعفر (امام باقر) علیه السلام عرض کردم: دعایی به من بیاموزید که آن را در این روز (عاشورا) بخوانم، آن گاه که حضرتش را از نزدیک زیارت می کنم؛ و نیز دعایی (بیاموزید) که هرگاه حضرتش را از نزدیک زیارت نکردم، آن را بخوانم؛ و از سرزمین های دور و از خانه ام (آن حضرت را) بدان زیارت کنم، (و به سوی ایشان) اشاره کنم. گوید: پس حضرتش به من فرمود:

ای علقمه! هرگاه دو رکعت نماز خواندی، بعد به سوی حضرتش سلام کن. در هنگام اشاره به سوی حضرتش بعد از تکبیر این سخن را بگو: همانا اگر تو این سخن را گفتی، به تحقیق (آن حضرت را) به همان چیزی خوانده ای که دیگر زائرانش از فرشتگان می خوانند؛ و خدا برای تو صد هزار هزار درجه می نویسد؛ و تو بسان کسانی خواهی بود که با حضرت حسین علیه السلام شهید شده اند؛ تا جایی که تو در درجات ایشان با آن ها شریک می شوی. سپس (این مقام را) جز در شهدایی که با حضرتش شهید شده اند، در دیگران نخواهی شناخت؛ و برایت ثواب زیارت تمامی پیامبران و تمامی رسولان و (ثواب) زیارت تمامی کسانی نوشته می شود که از روز شهادت حضرتش علیه السلام، آن بزرگوار را - که سلام بر او و بر خاندانش (باد) - زیارت کرده اند.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَابْنَ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ فَاطِمَةَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَارَ اللَّهِ وَابْنَ نَارِهِ وَالْوَثْرَ الْمُؤْتُونَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى الْأَعْرَاجِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَانِكَ، عَلَيْكُمْ مِنِّي جَمِيعًا سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا بَقِيَتْ وَبَقِيَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ، يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ لَقَدْ عَظُمَتِ الرَّزِيَّةُ، وَجَلَّتْ [وَعَظُمَتِ خ.] الْمُصِيبَةُ بِكَ عَلَيْنَا وَعَلَى جَمِيعِ أَهْلِ الْأَسْلَامِ، وَجَلَّتْ وَعَظُمَتِ مُصِيبَتُكَ فِي السَّمَاوَاتِ عَلَى جَمِيعِ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ، فَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً أُسَّسَتْ أُسَاسَ الظُّلْمِ وَالْجَوْرِ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ، وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً دَفَعَتْكُمْ عَنْ مَقَامِكُمْ، وَأَزَالَتْكُمْ عَنْ مَرَاتِبِكُمْ الَّتِي رَتَّبَكُمُ اللَّهُ فِيهَا، وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً قَتَلَتْكُمْ، وَلَعَنَ اللَّهُ الْمُمَهَّدِينَ لَهُمْ بِالتَّمْكِينِ مِنْ قِتَالِكُمْ، بَرِئْتُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَيْكُمْ مِنْهُمْ وَمِنْ أَشْيَاعِهِمْ وَاتِّبَاعِهِمْ وَأَوْلِيَائِهِمْ، يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنِّي سَأَلْتُ لِمَنْ سَأَلْتُكُمْ، وَحَزْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَلَعَنَ اللَّهُ آلَ زِيَادٍ وَآلَ مَرْوَانَ، وَلَعَنَ اللَّهُ بَنِي أُمَيَّةَ قَاطِبَةً، وَلَعَنَ اللَّهُ ابْنَ مَرْجَانَةَ، وَلَعَنَ اللَّهُ عَمْرَ بْنَ سَعْدٍ، وَلَعَنَ اللَّهُ شِمْرًا [شَمْرًا خ. ل.]، وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً أَسْرَجَتْ وَالْجَمَّتْ وَتَقَبَّتْ وَتَهَيَّأَتْ لِقِتَالِكَ، يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، لَقَدْ عَظُمَ مُصَابِي بِكَ، فَاسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي أَكْرَمَ مَقَامَكَ وَأَكْرَمَنِي بِكَ أَنْ

سلام بر تو ای ابا عبد الله! سلام بر تو ای فرزند رسول خدا! سلام بر تو ای فرزند امیر مؤمنان! و (ای) فرزند سرور جانشینان (الاهی). سلام بر تو ای فرزند فاطمه بانوی بانوان جهان. سلام بر تو ای خون خدا و فرزند خون خدا، و (ای کسی که) مظلوم کشته شد و تقاصّ خودش گرفته نشد.

سلام بر تو و بر ارواحی (یا فرشتگان مقربّی) که به درگهت آرمیده اند، از سوی من بر تمامی شما سلام خدا باد؛ (آن هم) برای همیشه (و) تا آن هنگام که من باقی ام و شب و روز باقی است. ای ابا عبد الله! سوگ و عزای تو چقدر بزرگ گشت؛ و مصیبت تو چقدر بر ما بزرگ و گران آمد؛ و بر تمامی اهل اسلام (نیز به این گونه شد)، و نیز مصیبت تو در آسمان ها بر تمام اهل آسمان ها بزرگ و گران (تلقّی) شد.

خدا گروهی را لعنت کند که پایه های ستم و بیداد را بر شما اهل بیت بنیان نهادند؛ و خدا گروهی را لعنت کند که شما را از مرتبت و جایگاهتان دور کردند؛ و شما را از مرتبت هایی که خدا شما را بر آن نشانده بود، بر کنار داشتند. و خدای کسانی را لعنت کند که شما را کشتند؛ و خدا (کسانی را) لعنت کند که با زمینه سازی های خود (برای دشمنان خدا)، راه جنگ با شما را گشودند. من در برابر خدا و شما، از آنان بیزار می جویم و نیز از پیروان و تابعان و دوستان آنان ابراز بیزار می کنم.

ای ابا عبد الله! من با هر که با شما در صلح و سلامت است، در صلح و سلامت، و با هر که با شما می جنگد، در مبارزه و جنگم، (و این مطلب) تا روز رستاخیز ادامه خواهد داشت.

و خدا خاندان زیاد و خاندان مروان را لعنت کند؛ و خدا همه ی بنی امیّه را لعنت فرماید؛ و خدا فرزند مرجانه (= عبید الله فرزند زیاد) را لعنت کند؛ و خدا عمر فرزند سعد را لعنت کند؛ و خدا شمر را لعنت فرماید؛ و خدا گروهی را که اسبان خود را برای مبارزه با شما زین کردند و بر دهان آن ها

يَرْزُقَنِي طَلَبَ تَارِكٍ مَعَ إِمَامٍ مَنصُورٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي عِنْدَكَ وَجِيهًا بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الدُّنْيَا وَ
الْآخِرَةِ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنِّي اتَّقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِهِ وَإِلَى امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَإِلَى فَاطِمَةَ وَإِلَى الْحَسَنِ وَإِلَيْكَ بِمُؤَالَاتِكَ وَبِالْبِرَاءَةِ (مِمَّنْ قَاتَلَكَ وَ
نَصَبَ لَكَ الْحَرْبَ وَبِالْبِرَاءَةِ مِمَّنْ أَسَسَ الظُّلْمَ وَالْجَوْرَ عَلَيْكُمْ وَأَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِهِ مِمَّنْ أَسَسَ أَسَاسَ ذَلِكَ، وَبَنَى عَلَيْهِ بُنْيَانَهُ، وَ
جَرَى فِي ظُلْمِهِ وَجُورِهِ عَلَيْكُمْ وَعَلَى أَشْيَاعِكُمْ، بَرِئْتُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَيْكُمْ مِنْهُمْ، وَاتَّقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ إِلَيْكُمْ بِمُؤَالَاتِكُمْ، وَمُؤَالَاتِهِ وَلِيِّكُمْ، وَ
بِالْبِرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِكُمْ، وَالنَّاصِبِينَ لَكُمْ الْحَرْبَ، وَبِالْبِرَاءَةِ مِنْ أَشْيَاعِهِمْ، وَاتَّبَاعِهِمْ، إِنِّي سَلِمْتُ لِمَنْ سَالَمَكُمْ، وَحَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ، وَوَلِيٌّ لِمَنْ
وَالَاكُمْ، وَعَدُوٌّ لِمَنْ عَادَاكُمْ، فَاسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي أَكْرَمَنِي بِمَعْرِفَتِكُمْ، وَمَعْرِفَةِ أَوْلِيَائِكُمْ، وَرَزَقَنِي الْبِرَاءَةَ مِنْ أَعْدَائِكُمْ، أَنْ يَجْعَلَنِي مَعَكُمْ فِي
الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَأَنْ يُثَبِّتَ لِي عِنْدَكُمْ قَدَمَ صِدْقٍ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَأَسْأَلُهُ أَنْ يُبَلِّغَنِي الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ لَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ، وَأَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ
تَارِي [تَارِكُمْ]

لجام زدند و بر چهره ی خویش نقاب کشیدند، لعنت کند.

پدر و مادرم فدای تو باد، به راستی که سوگ و عزای تو بر من سخت و بزرگ گردیده است. پس از خدایی که جایگاه ترا گرامی داشته، و مرا نیز به خاطر دوست داشتن شما گرامی داشته، خواهانم که انتقام گرفتن از خون تو را به همراهی امام یاری شده (حضرت ولی عصر) از خاندان محمد - که درود خدا بر او و خاندانش باد - نصیبم فرماید.

خدایا! مرا در نزد خویش در دنیا و آخرت به خاطر حسین علیه السلام آبرومند فرما. ای ابا عبد الله! من به خدا و پیامبرش، و امیر مؤمنان، و حضرت فاطمه، و امام حسن، و به شخص شما، با پذیرفتن ولایت، و به بیزاری از کسی که با تو پیکار کرد و جنگ با تو را بر پا داشت و به بیزاری از کسی که ستم را بر شما بنیان نهاد، به شما (خاندان) نزدیکی می جویم؛ و به سوی خدا و رسولش از کسی بیزاری می جویم که بر اساس ستم (بر شما) پایه های حکومت خود را بنا نهاد، و بر اساس ستم و بیداد بر شما و شیعیانتان (حکومتش را) هم چنان ادامه داد. از ایشان در برابر خدا و شما بیزاری می جویم و به خدا و سپس به سبب دوستی و ولایت شما و دوست داشتن دوستانتان به شما تقرب می جویم. و با بیزاری از دشمنان شما و برپا کنندگان جنگ بر (علیه) شما، و با بیزاری از پیروانشان و دنبال روهایشان (به سوی خدا و سپس به سوی شما تقرب می جویم).

من با هر که با شما در صلح و سلامت است در صلح و سلامت، و با هر که با شما در حال جنگ است، در حال نبرد و ستیزم. و دوستدار کسی هستم که دوست شما باشد، و دشمن هر کسی که با شما دشمنی کند. پس از خدایی که به سبب شناساندن شما به من، مرا گرامی داشت و شناسایی دوستان شما و نیز بیزاری از دشمنان شما را نصیبم فرمود، خواهانم که در نزد شما در دنیا و آخرت جایگاه صدق و راستی را برایم ثابت بدارد. نیز از او می خواهم که

خ ل [إمام مهدي] [هدى خ ل] ظاهر ناطق [بالحق خ.] [منكم] ، وأسأل الله بحقكم وبالشأن الذي لكم عنده أن يعطيني بمصابي بكم أفضل ما يعطي مصاباً بمصيبته ، مصيبة ما أعظمها وأعظم رزيتها في الإسلام وفي جميع السموات والأرض .

اللهم اجعلني في مقامي هذا ممن تناله منك صلوات ورحمة ومغفرة ،

اللهم اجعل محياي محيا محمدي وآل محمدي ، ومماتي ممات محمدي وآل محمدي ، اللهم إن هذا يوم تبركت به بنو أمية وابن أكلة الأكباد ، اللعين ابن اللعين ، على لسان نبيك صلى الله عليه وآله ، في كل موطن وموقف وفيه نبيك صلماتك عليه وآله [صلى الله عليه وآله خ ل.] .

اللهم العن أبا سفيان ومعاوية بن أبي سفيان ويزيد بن معاوية عليهم منك اللعنة أبد الأبد ، وهذا يوم فرحت به آل زياد ، وآل مروان يقتلهم الحسين صلوات الله عليه .

اللهم فصاعف عنهم اللعن منك والعذاب [الأليم خ.] ، اللهم إني أتقرب إليك في هذا اليوم وفي موقف هذا ، وأيام حياتي بالبراءة

مرا به جایگاه پسندیده ای که شما در نزد خدای دارید، برساند؛ و به نیز از خدای متعال می خواهم که خونخواهی خون خودم (خون شما) را به همراهی پیشوای هدایت شده ی آشکار سخنگوی به حق (که) از خاندان شما می باشد، نصیب من فرماید. و از خدای متعال می خواهم که به حق شما و به حق مقامی که در نزد او دارید، مرا به خاطر سوگواری بر شما برترین پاداش را - که در مصیبتی به مصیبت دیده ای عطا می فرماید - ارزانی کند. آن مصیبتی که بس بزرگ بود و سوگش در اسلام و در تمامی آسمان ها و زمین نیز گران و بزرگ است.

خدایا! مرا در این موقعیتم از جمله ی کسانی قرار ده که از سوی تو به آنان درودها و رحمت و آمرزش می رسد. بار خدایا! حیات مرا، حیات محمد و خاندان محمد قرار ده، و مرگم را (مانند) مرگ محمد و خاندان محمد مقدر فرما.

خدایا! این روز (عاشورا) روزی است که بنی امیه آن را جشن گرفتند؛ و نیز فرزند جگر خواره این روز را جشن گرفت؛ آن کسی که بر زبان تو و زبان پیامبرت - که درود خدا بر او و خاندانش باد - در هر جا و هر پایگاهی که پیامبرت - که درود خدا بر او و خاندانش باد - ایستاد، وی نفرین شده ی فرزند نفرین شده خوانده شده است. خدایا! ابو سفیان و معاویه فرزند ابو سفیان و یزید فرزند معاویه را لعنت فرما؛ بر ایشان از جانب تو تا جاودانگی ابدیت، نفرین باد.

و این روز (عاشورا) روزی است که در آن خاندان زیاد و خاندان مروان به خاطر کشتنشان حسین را - که درود خدا بر او باد - شادی کردند. الاها! پس لعنت و عذاب (دردناک) خودت را بر آنان، دو چندان کن. بار الاها! من در این روز و در این موقعیتم و در طول زندگانیم به سبب بیزاری جستن از آنان و نفرین کردن بر ایشان، و به سبب دوستی با پیامبرت و خاندان

مِنْهُمْ وَاللَّعْنَةُ عَلَيْهِمْ وَبِالْمُؤَلَّاتِ لِنَبِيِّكَ وَآلِ نَبِيِّكَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ السَّلَامُ.

ثُمَّ تَقُولُ:

اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَآخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ اللَّهُمَّ الْعَنْ الْعِصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتِ الْحُسَيْنَ وَشَايَعَتْ وَبَايَعَتْ وَ تَابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ اللَّهُمَّ الْعَنْهُمْ جَمِيعًا.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، وَعَلَى الْأَزْوَاجِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ، عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا بَقِيَتْ وَبَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ، وَلَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ، السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ، وَعَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، [وَعَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ خ.]، وَعَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ.

تَقُولُ ذَلِكَ مِائَةً مَرَّةً، ثُمَّ تَقُولُ:

اللَّهُمَّ خُصَّ أَنْتَ أَوَّلَ ظَالِمٍ بِاللَّعْنِ مِنِّي، وَابْدَأْ بِهِ أَوْلَى، ثُمَّ الْعَنْ الثَّانِي، ثُمَّ الثَّلَاثَ، ثُمَّ الرَّابِعَ، اللَّهُمَّ الْعَنْ يَزِيدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ خَامِسًا، وَالْعَنْ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنَ زِيَادٍ، وَابْنَ مَرْجَانَةَ، وَعُمَرَ بْنَ سَعْدٍ، وَشَمْرًا، وَآلَ أَبِي سُفْيَانَ، وَآلَ زِيَادٍ، وَآلَ مَرْوَانَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

ثُمَّ تَسْجُدُ وَتَقُولُ:

اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدَ الشَّاكِرِينَ لَكَ عَلَى مُصَابِهِمْ، الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى عَظِيمِ رَزِيَّتِي، اللَّهُمَّ ازْرِفْنِي سَدِّ فِئَاعَةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ الْوُرُودِ، وَ تَبَّتْ لِي

پیامبرت - که بر او و بر ایشان سلام باد - به تو نزدیکی می جویم.

پس می گویی:

خدایا! اولین ستمگری را که در حق محمد و خاندان محمد بیدادگری ورزید، و تا آخرین کسی که وی را در این ستمگری تبعیت کرد، لعنت فرما. الاها! جماعتی را که با (امام) حسین پیکار کردند و نیز آن کسانی را که با گروه پیکار کننده ی برای کشتن حضرتش همراهی کردند و (بدانان) دست بیعت دادند و (از ایشان) پیروی کردند، لعنت فرما. بار خدایا! همگی آنان را به نفرین خود دچار و گرفتار کن.

(این را) صد مرتبه می گویی، سپس می گویی:

سلام بر تو ای ابا عبد الله و بر ارواحی (یا فرشتگان مقرب) که بر درگهت آرمیده اند؛ از من بر تو، برای همیشه و مادامی که شب و روز باقی است، سلام خدا باد. و خدای متعال این زیارت را آخرین زیارت من از شما قرار ندهد. بر حسین و بر علی بن حسین (و بر فرزندان حسین) و بر یاران حسین سلام باد.

(این را) صد مرتبه می گویی، سپس می گویی:

الاها! نخستین ستمگر بر خاندان پیامبر را به لعنت ویژه از سوی من مختص فرما، و این نفرین را از اولین ستمگر آغاز کن، و سپس دومین، و سومین، و چهارمین (ستمگر را لعنت فرما). بار خدایا! در پنجمین مرتبه یزید فرزند معاویه را لعنت فرما؛ و عبید الله فرزند زیاد، و (همان) فرزند مرجانه، و عمر فرزند سعد، و شمر، و خاندان ابوسفیان، و خاندان زیاد، و خاندان مروان را تا روز رستاخیز لعنت فرما.

سپس به سجده می روی و می گویی:

خدایا! بر تو سپاس باد (آن هم) سپاس سپاسگزارانی که بر اساس مصیبت هایشان ترا سپاسگزاری کرده اند. ستایش خدای را بر سوگ و

قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَكَ مَعَ الْحُسَيْنِ وَأَصْحَابِ الْحُسَيْنِ الَّذِينَ بَدَلُوا مُهْجَهُمْ دُونَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

قَالَ عَلْقَمَةُ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

إِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَزُورَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ بِهَذِهِ الزِّيَارَةِ مِنْ دَارِكَ فَافْعَلْ، فَلَكَ ثَوَابُ جَمِيعِ ذَلِكَ. [34]

ص: 132

عدای بزرگم. الاها! شفاعت حسین را در روز ورود (به محشر) نصیبم فرما؛ و مرا در سخن و اعتقاد نسبت به (امام) حسین ثابت قدم بدار؛ و هم چنین (مرا) نسبت به یاران حسین یعنی آن کسانی که خون خویش را در برابر حسین - که بر او درود باد - تقدیم کردند، (ثابت قدم قرار ده).

علقمه گوید: حضرت ابا جعفر (امام باقر) علیه السلام فرمود:

اگر بتوانی هر روز به این زیارت از خانه ات آن حضرت را زیارت کنی، این کار را انجام ده، که برای تو تمامی این ثواب ها خواهد بود.

ص: 133

بخش دوم : نامه ها و دیدارها

اشاره

ص: 135

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ حَاتِمِ النَّوْفَلِيِّ الْمَعْرُوفُ بِالْكَرْمَانِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ عَيْسَى الْوَشَّاءُ الْبَغْدَادِيُّ، قَالَ:

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ طَاهِرِ الْقُمِّيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَحْرٍ بْنُ سَهْلِ الشَّيْبَانِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مَسْرُورٍ، عَنْ سَعْدِ بْنِ [عَبْدِ اللَّهِ] الْقُمِّيِّ قَالَ: كُنْتُ امْرَأً لَهْجاً بَجَمْعِ الْكُتُبِ الْمُسْتَتَمَةِ عَلَى عَوَامِضِ الْعُلُومِ وَدَقَائِقِهَا، كَلِفْنَا بِاسْتِظْهَارِ مَا يَصْحُحُ مِنْ حَقَائِقِهَا، مُغْرَمًا بِحِفْظِ مُسْتَتَبِهَا وَ مُسْتَتَلِقِهَا، شَدَحِيَا عَلَى مَا أَظْفَرُ بِهِ مِنْ مَعَاذِلِهَا وَ مُسْتَكِلَاتِهَا، وَ مُتَعَصِّبًا لِمَذْهَبِ الْأَئِمَّةِ، رَاغِبًا عَنِ الْأَعْمَنِ وَ السَّلَامَةِ فِي انْتِظَارِ التَّنَازُعِ وَ التَّخَاصُمِ وَ التَّعَدِّيِّ إِلَى التَّبَاغُضِ وَ التَّشَاتُمِ، مُعَيَّبًا لِلْفِرْقِ ذَوِي الْخِلَافِ، كَاشِفًا عَنِ مَثَالِبِ أَيْمَتِهِمْ، هَتَّكَاءً لِحُجُبِ قَادِيَتِهِمْ، إِلَى أَنْ بُلِيَتْ بِأَشَدِّ النَّوَاصِبِ مُنَازَعَةً، وَ أَطْوَلِهِمْ مُخَاصَمَةً، وَ أَكْثَرِهِمْ جَدَلًا، وَ أَشْنَعِهِمْ سُؤَالَ، وَ أَثْبَتَهُمْ عَلَى الْبَاطِلِ قَدَمًا (إِلَى أَنْ قَالَ): كُنْتُ قَدِ اتَّخَذْتُ طُومَارًا وَ أَثْبَتْتُ فِيهِ نَيْفًا وَ أَرْبَعِينَ مَسْأَلَةً مِنْ

محمد فرزند علی فرزند محمد فرزند حاتم نوقلی معروف به کرمانی ما را خبر داد، گفت: ابو العباس احمد فرزند عیسای و شای بغدادی ما را خبر داد، گفت: احمد فرزند طاهر قمی ما را خبر داد، گفت: محمد فرزند بحر فرزند سهل شیبانی ما را خبر داد، گفت: احمد فرزند مسرور، از سعد فرزند عبد الله قمی ما را خبر داد که [سعد] گفت:

من به جمع آوری کتاب هایی علاقه داشتم که دارای پیچیدگی ها و مطالب دقیق علمی بود؛ و به درك حقایق درست دانش حریص بودم؛ و نسبت به درك موارد اشتباه و نامفهوم آن ها، آزمند.

و بر آن چه از مشکلات و دشواری های علمی دست می یافتم، به آسانی آن ها را به کسی نمی گفتم. در عین حال نسبت به مذهب امامیه تعصب داشتم؛ (و در این زمینه) شخصی ناآرام بودم؛ و از امنیت و آسایش دوری جسته، به ستیز و جدال (علمی) روی می آوردم و دنبال کینه ورزی و بد گفتن و بد شنیدن بودم. به صدای بلند فرقه های مخالف امامیه را نکوهش می کردم؛ و معایب پیشوایان آن ها را آشکار می ساختم؛ و آبروی پیشروان آن ها را می بردم. تا این که به شخصی گرفتار شدم که از همه ستیزه جوتر و در خصومت و دشمنی پی گیرتر، و در بحث و مناظره زبردست تر، و در طرح سؤال مبرّزتر، و بر راه باطل پابرجا تر بود. (و سپس شرح بحث و مناظره ی خویش را با وی بیان می کند تا آن جا که گوید:) من

صِعَابِ الْمَسَائِلِ لَمْ أَحِذْ لَهَا مُجِيبًا عَلَى أَنْ أَسْأَلَ فِيهَا خَيْرَ أَهْلِ بَدَايِ أَحْمَدَ بْنَ إِسْحَاقَ صَاحِبَ مَوْلَانَا أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامَ فَارْتَحَلْتُ
خَلْفَهُ وَقَدْ كَانَ خَرَجَ قَاصِدًا نَحْوَ مَوْلَانَا بِسُرٍّ مَنْ رَأَى فَلَحِقْتُهُ فِي بَعْضِ الْمَنَاهِلِ فَلَمَّا تَصَافَحْنَا قَالَ: بِخَيْرٍ لِحَاقِكَ بِي؟
قُلْتُ: الشَّقِيُّ، ثُمَّ الْعَادَةُ فِي الْأَسْئَلَةِ.

قَالَ: قَدْ تَكَافَأْنَا عَلَى هَذِهِ الْخُطَّةِ الْوَاحِدَةِ فَقَدْ بَرِحَ بِي الْقَرْمُ إِلَى لِقَاءِ مَوْلَانَا أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامِ . وَأُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنْ مَعَاذِلِ فِي التَّأْوِيلِ وَ
مَشَاكِلِ فِي التَّنْزِيلِ فَدُونُكَهَا الصُّحْبَةُ الْمُبَارَكَةُ، فَإِنَّهَا تَقْفُ بِكَ عَلَى صِفَةِ بَحْرٍ لَا يَنْقُضِي عَجَائِبُهُ وَلَا تَغْنِي غَرَائِبُهُ. وَهُوَ إِمَامُنَا.

فَوَرَدْنَا سُرًّا مَنْ رَأَى فَانْتَهَيْنَا مِنْهَا إِلَى بَابِ سَيِّدِنَا عَلَيْهِ السَّلَامَ فَاسْتَأْذَنَّا، فَخَرَجَ إِلَيْنَا الْأَذْنَ بِالذُّخُولِ عَلَيْهِ وَكَانَ عَلَى عَاتِقِ أَحْمَدَ بْنَ إِسْحَاقَ
جِرَابٌ قَدْ غَطَّاهُ بِكِسَاءٍ طَبْرِيٍّ فِيهِ سِتُّونَ وَمِائَةٌ صُرَّةٍ مِنَ الدَّنَانِيرِ وَالدَّرَاهِمِ عَلَى كُلِّ صُرَّةٍ مِنْهَا خَتْمٌ صَاحِبِهَا.

قَالَ سَعْدٌ: فَمَا شَبَّهْتَ مَوْلَانَا أَبَا مُحَمَّدٍ حِينَ غَشِينَا نُورَ وَجْهِهِ إِلَّا بِبَدْرِ قَدْ اسْتَوْفَى مِنْ لِيَالِيهِ أَرْبَعًا بَعْدَ عَشْرِ، وَعَلَى فَخِذِهِ الْأَيْمَنِ غُلَامٌ يُنَاسِبُ
الْمُسْتَتْرِي فِي الْخَلْقَةِ وَالْمَنْظَرِ، وَعَلَى رَأْسِهِ فَرْقٌ بَيْنَ وَفَرْتَيْنِ كَأَنَّهُ أَلْفٌ

طوماری تهیه کرده بودم که در آن چهل و چند مسئله‌ی مشکل وجود داشت؛ که افراد از پاسخ آن ناتوان بودند. من آن سؤال‌ها را نگاشته بودم تا آن‌ها را از بهترین همشهریانم "احمد بن اسحاق" مصاحب مولایم ابا محمد امام یازدهم علیه السلام بپرسم. او به منظور شرفیابی حضور امام علیه السلام از شهر قم به سوی سرّ من رأی (= سامرا) رهسپار شده بود. من هم به دنبال او بدان دیار کوچ کردم؛ و در یکی از منزل‌های (بین راه) به او رسیدم. چون با هم دست دادیم، گفت: رسیدنت به من خیر است!؟

گفتم: اولاً مشتاق دیدار بودم؛ ثانیاً بر حسب عادت قدیم سؤال‌ها (محرک من بود).

گفت: ما در این مورد هم نظیریم؛ من هم از شدت اشتیاق دیدار مولایم ابا محمد (حسن عسکری علیه السلام) جگر سوخته‌ام و می‌خواهم مشکلاتی در تأویل و دشواری‌هایی در تنزیل (قرآن) را از حضرتش بپرسم. این رفاقت و همراهی ما بسیار با برکت و با میمنت است، زیرا به سبب آن به ساحل دریایی خواهی رسید که شگفتی‌هایش تمام ناشدنی، و غرایش زوال‌ناپذیر است؛ و او امام ماست.

ما با هم به سرّ من رأی (= سامرا) وارد شدیم، و به در خانه‌ی آقایمان رسیدیم؛ اجازه‌ی - ورود - خواستیم؛ اجازه ورود برای ما صادر شد. بر شانه‌ی احمد بن اسحاق یک انبانی بود که آن را زیر یک عبای طبری پنهان کرده بود؛

و در آن یکصد و شصت کیسه‌ی پول دینار و درهم (زر و سیم) بود؛ و بر سر هر کیسه مهر صاحبش خورده بود. سعد گوید: چون حضور مولای خود ابا محمد (حضرت عسکری علیه السلام) شرفیاب شدیم و پرتو نورانی روی مبارکش ما را فرا

بَيْنَ وَوَيْنِ وَبَيْنَ يَدَيْ مَوْلَانَا رُمَانَةٌ ذَهَبِيَّةٌ تَلْمَعُ بِدَانِعِ نُفُوشِهَا وَسَطَ غَرَائِبِ الْفُصُوصِ الْمُرَكَّبَةِ عَلَيْهَا قَدْ كَانَ أَهْدَاهَا إِلَيْهِ بَعْضُ رُؤَسَاءِ أَهْلِ
الْبَصْرَةِ وَبِيَدِهِ قَلَمٌ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَسْطُرَ بِهِ عَلَى الْبَيَاضِ قَبْضَ الْغُلَامِ عَلَى أَصَابِعِهِ فَكَانَ مَوْلَانَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يُدْخِرُ الرُّمَانَةَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَيَسْغَلُهُ بِرَدِّهَا
لِتَلَا يَصُدَّهُ عَنْ كِتَابَةِ مَا أَرَادَ.

فَسَلَّمْنَا عَلَيْهِ فَأَلْطَفَ فِي الْجَوَابِ وَ أَوْمَأَ إِلَيْنَا بِالْجُلُوسِ. فَلَمَّا فَرَّغَ مِنْ كِتَابَةِ الْبَيَاضِ الَّذِي كَانَ بِيَدِهِ، أَخْرَجَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ جِرَابَهُ مِنْ طِيِّ
كِسَائِهِ فَوَضَعَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَنَظَرَ الْهَادِي عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْغُلَامِ وَقَالَ لَهُ:

يَا بُنَيَّ! فَضَّ الْحَاتَمَ عَنْ هِدَايَا شِيعَتِكَ وَ مَوْلِيكَ.

فَقَالَ:

يَا مَوْلَايَ أَيْجُوزُ أَنْ أَمُدَّ يَدَا طَاهِرَةً إِلَى هِدَايَا نَجِسَةٍ، وَ أَمْوَالٍ رَجِسَةٍ، قَدْ شِيبَ أَحْلَاهَا بِأَحْرَمِهَا؟

فَقَالَ مَوْلَايَ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

يَا ابْنَ إِسْحَاقَ! اسْتَخْرِجْ مَا فِي الْجِرَابِ لِيَمِيرَ مَا بَيْنَ الْأَحْلِ وَالْأَحْرَامِ مِنْهَا.

فَأَوَّلُ صُرَّةٍ بَدَأَ أَحْمَدُ بِأَخْرَاجِهَا، فَقَالَ الْغُلَامُ:

هَذِهِ لِفُلَانِ بْنِ فُلَانٍ مِنْ مَحَلَّةٍ كَذَا بِقَمٍّ يَشْتُمِلُ عَلَى اثْنَيْنِ وَ سِتِّينَ دِينَارًا فِيهَا مِنْ ثَمَنِ حُجَيْرَةٍ بَاعَهَا صَاحِبُهَا وَ كَانَتْ إِزْنًا لَهُ عَنْ أَبِيهِ خَمْسَةً وَ
أَرْبَعُونَ دِينَارًا، وَ مِنْ أَثْمَانِ تِسْعَةِ أَثْوَابٍ أَرْبَعَةَ عَشَرَ دِينَارًا، وَ فِيهَا مِنْ أُجْرَةِ الْحَوَانِيتِ ثَلَاثَةَ دَنَانِيرٍ.

ص: 140

گرفت؛ (آن را) به چیزی جز ماه شب چهاردهم شبیه نکردم، و بر زانوی راستش کودکی نشسته بود که در خلقت و چهره به ستاره ی مشتری می مانست. و در وسط سرش يك خط فرقی میان دو گیسوی او وجود داشت، که چون "الفی" میان دو "او" می نمود.

پیش روی آن حضرت يك انارك طلائی بود که نقش های شگفتش در میانه ی دانه های قیمتی که بر آن سوار شده بود، می درخشید؛ و آن را یکی از رؤسای اهل بصره به آن حضرت تقدیم کرده بود. در دست مولایمان علیه السلام قلمی بود که چون می خواست با آن بر صفحه ی سپید (چیزی) بنگارد، آن کودک انگشتان حضرتش را می گرفت. لذا مولایمان آن انارك طلائی را پیش روی او می چرخانید، و او را با آن سرگرم می کرد تا ایشان را از نوشتن آن چه مورد نظر مبارکش بود، باز ندارد.

ما به آن حضرت سلام کردیم؛ ایشان جواب ملاطفت آمیزی داد و اشاره فرمود که بنشینیم. چون از نوشتن صفحه ی سپیدی که در دست داشت فارغ شد، احمد بن اسحاق انبانش را از زیر عبایش بیرون آورد و خدمت آن بزرگوار نهاد. امام بدان کودک نگاه کرد و فرمود:

- ای پسر! مَهر را از هدایای شیعیان و دوستانت بردار.

عرض کرد:

- ای مولای من! آیا رواست دست پاکی را به هدایای نجس و اموال ناپاکی - که حلال و حرامش درهم آمیخته است - دراز کنم؟

پس مولایم علیه السلام فرمود:

- ای پسر اسحاق! آن چه در میان انبانت بیرون بریز، تا حلال را از حرام جدا سازد.

اوّل کیسه ای که احمد از انبان درآورد، آن کودک فرمود:

ص: 141

فَقَالَ مَوْلَانَا عَلَيْهِ السَّلَامُ :

صَدَقْتَ يَا بَنِيَّ! ذُلَّ الرَّجُلَ عَلَى الْحَرَامِ مِنْهَا.

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

فَتَّسَّ عَنْ دِينَارٍ رَازِيٍّ السَّكَّةَ، تَارِيخُهُ سَنَةٌ كَذَا قَدْ انْطَمَسَ مِنْ نِصْفِ إِحْدَى صَفْحَتَيْهِ نَفْسُهُ وَ قُرَاضَةٌ أَمْلِيَّةٌ وَرُئُهَا رُبْعُ دِينَارٍ، وَ الْعِلَّةُ فِي تَحْرِيمِهَا أَنَّ صَاحِبَ هَذِهِ الصَّرَّةِ وَرَنَ فِي شَهْرِ كَذَا مِنْ سَنَةِ كَذَا عَلَى حَائِكٍ مِنْ جِيرَانِهِ مِنَ الْغَزْلِ مَتَا وَرُبْعٌ مِّنْ فَاتَتْ عَلَى ذَلِكَ مُدَّةٌ قِيَصَ فِي انْتِهَائِهَا لِذَلِكَ الْغَزْلِ سَارِقًا، فَأَخْبَرَ بِهِ الْحَائِكُ صَاحِبَهُ فَكَذَّبَهُ وَ اسْتَرَدَّ مِنْهُ بَدَلَ ذَلِكَ مَتَا وَ نِصْفَ غَزْلًا أَذَقَّ مِمَّا كَانَ دَفَعَهُ إِلَيْهِ وَ اتَّخَذَ مِنْ ذَلِكَ ثُوبًا كَانَ هَذَا الدِّينَارُ مَعَ الْقُرَاضَةِ ثَمَنَهُ.

فَلَمَّا فَتَحَ رَأْسَ الصَّرَّةِ صَادَفَ رُقْعَةً فِي وَسَطِ الدَّنَائِيرِ بِاسْمِ مَنْ أَخْبَرَ عَنْهُ وَ بِمِقْدَارِهَا عَلَى حَسَبِ مَا قَالَ وَ اسْتَخْرَجَ الدِّينَارَ وَ الْقُرَاضَةَ بِتِلْكَ الْعَلَامَةِ. ثُمَّ أَخْرَجَ صُرَّةً أُخْرَى. فَقَالَ الْغُلَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

هَذِهِ لِفُلَانِ بْنِ فُلَانٍ مِنْ مَحَلَّةِ كَذَا بِقَمٍّ يَشْتَمِلُ عَلَى خَمْسِينَ دِينَارٍ لَا يَحِلُّ لَنَا مَسُّهَا.

ص: 142

- این کیسه از آن فلانی فرزند فلانی است که در فلان محله ی قم ساکن است؛ و در آن (کیسه) شصت و دو اشرفی وجود دارد. چهل و پنج اشرفی آن بهای يك حجره ای است که صاحبش آن را از پدر خود ارث برده، و چهارده دینارش بهای نُه (9) جامه است که فروخته، و سه دینارش پول اجاره ی دکان هاست.

پس مولایمان علیه السلام فرمود :

- ای پسر! راست گفتی. اکنون این مرد را راهنمایی کن که کدام يك حرام است؟

پس (آن كودك علیه السلام) فرمود :

- در میان این ها واریسی کن که يك اشرفی وجود دارد و (بر آن) سگه ی ری خورده و تاریخ فلان سال را دارد و نقش يك روی آن (هم) پاك شده است؛ و يك قطعه طلای آملی به وزن يك چهارم اشرفی (نیز) وجود دارد. علت حرام بودنش آن است که صاحب اشرفی ها در فلان ماه از فلان سال يك مَن و يك چارك ریسمان به همسایه اش داد، و مدتی گذشت و آن ریسمان به سرقت رفت و آن همسایه به صاحبش گزارش داد که (ریسمان) دزدیده شده است، ولی صاحب ریسمان سخن او را ردّ کرد، و دروغ انگاشت؛ و به جای آن يك و نیم (5/1) مَن ریسمان باریك تر از او دریافت کرد؛ و از آن جامه ای بافت، و این اشرفی و آن خرده (دینار) بهای آن است.

چون (احمد بن اسحاق) سر کیسه را باز کرد، در میان آن نوشته ای وجود داشت که نام صاحب آن اشرفی ها و مقدارش در آن ثبت بود. و آن اشرفی ها با آن تکه اشرفی به همان نشانه ی (بیان شده) بیرون آمد.

سپس (احمد بن اسحاق) کیسه ی دیگری را درآورد؛ و آن كودك علیه السلام فرمود :

- این کیسه از آن فلانی فرزند فلانی از فلان محله ی قم می باشد؛ که

قَالَ وَكَيْفَ ذَلِكَ؟

قَالَ لِأَنَّهَا مِنْ ثَمَنِ حِنْطَةٍ حَافٍ صَاحِبُهَا عَلَى أَكَّارِهِ فِي الْمُقَاسَمَةِ وَذَلِكَ أَنَّهُ قَبِضَ حِصَّتَهُ مِنْهَا بِكَيْلٍ وَافٍ وَكَأَلَ مَا خَصَّ الْأَكَّارَ بِكَيْلٍ بَخْسٍ .
فَقَالَ مَوْلَانَا عَلَيْهِ السَّلَامُ:

صَدَقْتَ يَا بَنِيَّ!

ثُمَّ قَالَ :

يَا ابْنَ إِسْحَاقَ احْمِلْهَا بِأَجْمَعِهَا لِتُرُدَّهَا أَوْ تُوصِي بِرُدِّهَا عَلَى أَرْبَابِهَا فَلَا حَاجَةَ لَنَا فِي شَيْءٍ مِنْهَا وَانْتَبِثَ بِثُوبِ الْعَجُوزِ .

قَالَ أَحْمَدُ: وَكَانَ ذَلِكَ الثُّوبُ فِي حَقِيْبَةِ لِي فَسَدِيَتْهُ . فَلَمَّا انصَرَفَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ لِيَأْتِيَهُ بِالثُّوبِ نَظَرَ إِلَيَّ مَوْلَانَا أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَقَالَ لِي:

مَا جَاءَ بِكَ يَا سَعْدُ؟

فَقُلْتُ:

شَوَّقَنِي أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ عَلَى لِقَاءِ مَوْلَانَا.

قَالَ:

فَالْمَسَائِلُ الَّتِي أَرَدْتَ أَنْ تَسْأَلَ عَنْهَا.

قُلْتُ: عَلَى حَالِهَا يَا مَوْلَايَ.

قَالَ:

ص: 144

در آن پنجاه اشرفی وجود دارد؛ و دست زدن بدان بر ما روا نیست.

(حضرت عسکری علیه السلام) فرمود:

- برای چه این چنین است؟! (آن کودک علیه السلام) پاسخ داد:

- زیرا این پول ها بهای گندمی است که صاحبش بر زارع خود در تقسیم آن ستم کرده است. وی سهم خود را با پیمانۀ ی تمام برداشته، و سهم زارع را با پیمانۀ ی ناتمام داده است.

پس مولایمان علیه السلام فرمود:

- ای پسر! راست گفتی.

سپس فرمود:

- ای احمد بن اسحاق! همه را جمع کن تا به صاحبشان برگردانی، یا این که سفارشی کنی به صاحبانشان برگردانده شود. و ما به هیچ کدام آن ها نیازی نداریم. و (اما) جامه ی آن پیر زن را بیاور.

احمد گوید: آن جامه در جامه دانی بود که من فراموشش کرده بودم. چون احمد بن اسحاق برگشت تا آن جامه را بیاورد مولایم ابو محمد (امام عسکری علیه السلام) به من نظر کرد و فرمود:

- برای چه آمدی؟! -

عرض کردم:

- احمد بن اسحاق مرا به دیدار مولایمان تشویق کرد.

فرمود: آن مسائلی که می خواستی بپرسی، چه شد؟

عرض کردم: - ای مولای من! به حال خود باقی است.

ص: 145

فَسَلُّ قُرَّةَ عَيْنِي وَ أَوْمَأْ إِلَى الْغُلَامِ عَمَّا بَدَأَ لَكَ مِنْهَا.

(إلى أن قال:)

قُلْتُ:

فَأخْبِرْنِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ عَنِ تَأْوِيلِ «كَاهِيْعَاصَا».

قَالَ: هَذِهِ الْحُرُوفُ مِنْ أَنْبَاءِ الْعَيْبِ أَطْلَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا عَبْدَهُ زَكَرِيَّا عَلَيْهِ السَّلَامُ. ثُمَّ قَصَّهَا عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَذَلِكَ أَنَّ زَكَرِيَّا عَلَيْهِ السَّلَامُ سَأَلَ رَبَّهُ أَنْ يُعَلِّمَهُ أَسْمَاءَ الْخَمْسَةِ، فَأَهْبَطَ عَلَيْهِ جِبْرِيْلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَعَلَّمَهُ إِيَّاهَا. فَكَانَ زَكَرِيَّا إِذَا ذَكَرَ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ سُرِّي عَنْهُ هَمُّهُ وَ انْجَلَى كَرْبُهُ وَ إِذَا ذَكَرَ اسْمَ الْحُسَيْنِ خَنَفَتْهُ الْعَبْرَةُ وَ وَقَعَتْ عَلَيْهِ الْبُهْرَةُ. فَقَالَ ذَاتَ يَوْمٍ:

إِلَهِي مَا بَالِي إِذَا ذَكَرْتُ أَرْبَعًا مِنْهُمْ تَسَلَّيْتُ بِأَسْمَائِهِمْ مِنْ هُمُومِي، وَ إِذَا ذَكَرْتُ الْحُسَيْنَ تَدَمَّعَ عَيْنِي وَ تَنَوَّرَ زَفْرَتِي؟

فَأَنْبَأَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَنْ قِصَّتِهِ وَ قَالَ «كَاهِيْعَاصَا»، فَالْكَافُ اسْمٌ «كَرْبَلَاءُ»، وَ الْهَاءُ «هَلَاكُ الْعِثْرَةِ»، وَ الْيَاءُ «يَزِيدٌ» وَ هُوَ ظَالِمُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ، وَ الْعَيْنُ «عَطَشُهُ»، وَ الصَّادُ «صَبْرُهُ».

فَلَمَّا سَمِعَ ذَلِكَ زَكَرِيَّا عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يُفَارِقْ مَسْجِدَهُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَ مَنَعَ فِيهَا

ص: 146

فرمود: از نور چشمم از آن‌ها سؤال کن.

و به سوی آن کودک اشاره کرد و فرمود:

- هر چه خواهی بپرس. (تا آن جا که گوید:) عرض کردم:

ای فرزند رسول خدا! مرا از تأویل «کآهیعآصآ» خبر ده.

فرمود: این حروف (رمز)، از اخبار غیبی است که خدای بنده اش زکریا را بدان آگاه ساخت؛ و سپس آن را برای محمد صلی الله علیه و آله وسلم نقل فرمود. و شرح آن چنین است: زکریا علیه السلام از خداوندگار خویش درخواست کرد که نام‌های پنج تن را بدو بیاموزد. پس جبرئیل بر او فرود آمد، و آن‌ها را بدو آموخت. زکریا چون محمد و علی و فاطمه و حسن (علیهم السلام) را یاد می‌کرد، ناراحتی اش زدوده می‌شد، و گرفتاریش از میان می‌رفت؛ ولی چون حسین علیه السلام را یاد

می‌کرد، گریه گلویش را می‌گرفت و مبهوت می‌گردید.

یک روز عرض کرد:

- ای معبود من! مرا چه می‌شود که چون چهار تن از ایشان را - که درود بر همگی آن‌ها باد - یاد می‌کنم، به یاد آنان از غم‌های خود آرام می‌گیرم؛ ولی چون حسین علیه السلام را یاد می‌کنم، از چشمم اشک می‌ریزد و ناله ام بلند می‌شود؟

پس خدای بلند مرتبه، او را از داستان وی خبر داد. پس فرمود:

"کآهیعآصآ"، که "کاف" نام "کربلا" است، و "ها"، "هلاک عترت" است، و "یا" "یزید" می‌باشد، که بر او لعنت باد؛ که او بر حسین (علیه السلام) ستم می‌کند، و "عین" "عطش او" (یعنی عطش حسین علیه السلام) است، و صاد "صبر او" است.

چون زکریا این مطلب را شنید، نالان و غمگین گشت؛ و تا سه روز از مسجد خود بیرون نیامد؛ و به مردم اجازه نداد تا در آن جا نزدش روند؛ و شروع به گریه کرد، و ناله سرداد. و این عبارت نوحه خوانی اوست:

ص: 147

النَّاسَ مِنَ الدُّخُولِ عَلَيْهِ وَاقْبَلَ عَلَى الْبُكَاءِ وَ النَّحِيبِ وَ كَانَتْ نُدْبَتُهُ:

إلهي أَتَجْعُ خَيْرَ خَلْقِكَ بِوَلَدِهِ؟

إلهي أَتُنزِلُ بِلُوى هَذِهِ الرَّزِيَّةِ بِنِئَانِهِ؟

إلهي أَتَلِسُ عَلَيَا وَ فَاطِمَةَ ثِيَابِ هَذِهِ الْمُصِيبَةِ؟

إلهي أَتُحِلُّ كُرْبَةَ هَذِهِ الْفَجِيعَةِ بِسَاحَتِهِمَا؟

ثُمَّ كَانَ يَقُولُ:

إلهي اِرْزُقْنِي وَ لَدَا تَقَرُّ بِه عَيْنِي عَلَى الْكَبِيرِ ، وَ اجْعَلْهُ وَارِثًا وَصِيًّا ، وَ اجْعَلْ مَحَلَّهُ مَحَلَّ الْحُسَيْنِ . فَإِذَا رَزَقْتَنِيهِ فَأَفْتِنِي بِحُبِّهِ ، ثُمَّ أَفْجِعْنِي بِهِ كَمَا تُفْجِعُ مُحَمَّدًا حَبِيبَكَ بِوَلَدِهِ .

فَرَزَقَهُ اللَّهُ يَحْيَى عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَ فَجَّعَهُ بِهِ ، وَ كَانَ حَمْلُ يَحْيَى سِتَّةَ أَشْهُرٍ ، وَ حَمْلُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَذَلِكَ وَ لَهُ قِصَّةٌ طَوِيلَةٌ .

(إلى أَنْ قَالَ:) قَالَ سَعْدُ:

ثُمَّ قَامَ مَوْلَانَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْهَادِي عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الصَّلَاةِ مَعَ الْغُلَامِ فَأَنْصَرَفَتْ عَنْهُمَا وَ طَلَبْتُ أُمَّرَ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ فَاسْتَقْبَلَنِي بِاِكْيَاءٍ .

فَقُلْتُ: مَا أَبْطَأَكَ وَ أَبْكَأَكَ؟

قَالَ: قَدْ فَقَدْتُ الثَّوْبَ الَّذِي سَأَلَنِي مَوْلَايَ إِحْضَارَهُ .

فَقُلْتُ: لَا عَلَيْكَ فَأَخْبِرْهُ . فَدَخَلَ عَلَيْهِ وَ أَنْصَرَفَ مِنْ عِنْدِهِ مُتَبَسِّمًا وَ

- ای معبود من، آیا بهترین آفریده ی خود را به واسطه ی فرزندش دل سوخته خواهی فرمود؟!

- ای معبود من! آیا این مصیبت را بر آستانش فرود می آوری؟!

- ایزدا! آیا لباس این مصیبت را بر تن علی و فاطمه (علیهما السلام) خواهی پوشاند؟!

- ای معبود من! آیا گرفتاری این فاجعه را در محیط زندگانی آن ها وارد می کنی؟!

سپس هم چنان می گفت:

خدایا! به من فرزندی روزی فرما که در پیری چشمم بدو روشن شود، و او را وارث و جانشین من کن، و مقام او را نسبت به من چون مقام حسین علیه السلام قرار ده؛ و هرگاه او را به من دادی، مرا شیفته ی دوستی او فرما، و به غم شهادتش گرفتارم کن؛ هم چنان که حبیب محمد - که درود خدا بر او و خاندانش باد - را به غم فرزندش گرفتار می کنی.

پس خداوند یحیی علیه السلام را بدو ارزانی فرمود؛ و او را به غم شهادت وی گرفتار کرد. و دوره ی حمل یحیی شش ماه بود، و دوره حمل حضرت حسین علیه السلام نیز بسان او بود و برای او داستان طولانی ای است ... (تا انتهای حدیث).

سعد گفت:

- سپس مولایم حسن بن علی علیه السلام با آن کودک برای نماز برخاستند و من از خدمت ایشان بازگشتم و در جستجوی احمد بن اسحاق برآمدم؛ وی گریان به پیشواز من آمد.

گفتم: چه چیز تو را معطل کرد و گریان ساخت؟

گفت: من جامه ای را که مولایم دستور دادند خدمتشان ببرم، گم

هُوَ يُصَلِّي عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ.

فَقُلْتُ: مَا الْخَبْرُ؟

قَالَ: وَجَدْتُ الثُّوبَ مَبْسُوطاً تَحْتَ قَدَمِي مَوْلَانَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يُصَلِّي عَلَيْهِ.

قَالَ سَعْدٌ: فَحَمِدْنَا اللَّهَ - جَلَّ ذِكْرُهُ عَلَى ذَلِكَ وَجَعَلْنَا نَحْتَلِفُ بَعْدَ ذَلِكَ إِلَى مَنْزِلِ مَوْلَانَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيَّاماً فَلَا نَرَى الْغُلَامَ بَيْنَ يَدَيْهِ.

فَلَمَّا كَانَ يَوْمَ الْوُدَاعِ دَخَلْتُ أَنَا وَأَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ وَكَهْلَانُ مِنْ أَرْضِنَا وَانْتَصَبَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ بَيْنَ يَدَيْهِ قَائِماً وَقَالَ:

يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! قَدْ دَنَّتِ الرَّحْلَةُ وَاشْتَدَّتِ الْمُحَنَةُ وَنَحْنُ نَسْأَلُ اللَّهَ - أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيَّ عَلَى الْمُصَدِّقِ جَدِّكَ وَعَلَيَّ الْمُرْتَضَى أَبِيكَ وَعَلَى سَيِّدَةِ النِّسَاءِ أُمِّكَ وَعَلَى سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ عَمِّكَ وَأَبِيكَ وَعَلَى الْأَعْتَمَةِ الطَّاهِرِينَ مِنْ بَعْدِهِمَا أَبَانِكَ وَأَنْ يُصَلِّيَ عَلَيْكَ وَعَلَى وَلَدِكَ وَتَرْغَبُ إِلَى اللَّهِ أَنْ يُعَلِّيَ كَعْبِكَ وَيَكْبِتَ عَدْوُكَ وَلَا جَعَلَ اللَّهُ هَذَا آخِرَ عَهْدِنَا مِنْ لِقَائِكَ.

قَالَ: فَلَمَّا قَالَ هَذِهِ الْكَلِمَةَ اسْتَعْبَرَ مَوْلَانَا عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى اسْتَهَلَّتْ دُمُوعُهُ وَتَقَاطَرَتْ عَبْرَاتُهُ؛ ثُمَّ قَالَ:

يَا ابْنَ إِسْحَاقَ! لَا تَكَلِّفْ فِي دُعَائِكَ شَطَطاً؛ فَإِنَّكَ مُلَاقٍ لِلَّهِ - فِي صَدْرِكَ هَذَا.

فَحَرَّ أَحْمَدُ مَغْشِياً عَلَيْهِ فَلَمَّا أَفَاقَ؛ قَالَ: سَأَلْتُكَ بِاللَّهِ - وَبِحُرْمَةِ جَدِّكَ إِلَّا شَرَّفْتَنِي بِخِرْقَةٍ أَجْعَلُهَا كَفَنًا.

کرده ام. گفتم: بر تو باکی نیست؛ به آن حضرت اطلاع بده. وی شتابان خدمت آن حضرت رفت و خندان بازگشت در حالی که بر محمد و آل محمد درود می فرستاد.

گفتم: چه خبر داری؟

گفت: من آن جامه را زیر پای مولایم دیدم که پهن بود و بر - روی - آن نماز می خواند.

سعد گوید: خدا را بر این پیش آمد سپاس گفتیم و پس از آن روز به بعد تا چند روز به منزل مولای خود رفت و آمد می کردیم ولی آن کودک را نزد او ندیدیم. چون تصمیم گرفتیم آن حضرت را وداع کنیم، من و احمد بن اسحاق و دو مرد میان سال از همشهریان مان خدمت آن حضرت رفتیم. احمد بن اسحاق در حضور آن حضرت ایستاد و عرض کرد:

ای فرزند رسول خدا! زمان کوچ کردن ما نزدیک و غم و اندوه ما سخت است. ما از خدا خواستاریم که بر نیایت حضرت مصطفی و پدرت حضرت علی مرتضی و مادرت بانوی زنان و بر دو آقای جوانان بهشت عمویت و پدرت و بر امامان پاکیزه، پدران رحمت فرستد و ما برای تو و فرزندت طلب رحمت می کنیم و از خداوند خواستاریم که ترا برتری دهد و دشمنت را سرکوب کند و این (بار) را آخرین ملاقات ما با شما قرار ندهد. چون (احمد بن اسحاق) این سخنان را بیان کرد، مولای ما اشک در دیده هایش نمایان شد و دانه های اشک بر گونه ی مبارکش جاری گشت و بر زمین چکید و فرمود:

ای پسر اسحاق! در دعای خود زیادی مخواه؛ زیرا تو در این سفر خدای را ملاقات خواهی کرد.

فَأَدْخَلَ مَوْلَانَا عَلَيْهِ السَّلَامَ يَدَهُ تَحْتَ الْبَسَاطِ فَأَخْرَجَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ دِرْهَمًا؛ فَقَالَ:

خُذْهَا وَلَا تُنْفِقْ عَلَى نَفْسِكَ غَيْرَهَا، فَإِنَّكَ لَنْ تَعْدَمَ مَا سَأَلْتَ وَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يُضَيِّعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا.

قَالَ سَعْدٌ: فَلَمَّا صِرْنَا بَعْدَ مُنْصَرَفِنَا مِنْ حَضْرَةِ مَوْلَانَا عَلَيْهِ السَّلَامِ مِنْ حُلْوَانَ عَلَى ثَلَاثَةِ فَرَسِيخٍ حَمَّ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ وَصَارَتْ عَلَيْهِ عِلَّةٌ صَعْبَةٌ أَيْسَ مِنْ حَيَاتِهِ فِيهَا فَلَمَّا وَرَدْنَا حُلْوَانَ وَنَزَلْنَا فِي بَعْضِ الْخَانَاتِ دَعَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ بَرَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَلَدِهِ كَانَ قَاطِنًا بِهَا، ثُمَّ قَالَ: تَقَرَّفُوا عَنِّي هَذِهِ اللَّيْلَةَ وَاتْرُكُونِي وَحْدِي. فَأَنْصَرَفْنَا عَنْهُ وَرَجَعُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنَّا إِلَى مَرْقَدِهِ.

قَالَ سَعْدٌ: فَلَمَّا حَانَ أَنْ يَنْكَشِفَ اللَّيْلُ عَنِ الصُّبْحِ أَصَابَتْنِي فِكْرَةٌ؛ فَفَتَحْتُ عَيْنِي فَإِذَا أَنَا بِكَافُورِ الْخَادِمِ خَادِمِ مَوْلَانَا أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَهُوَ يَقُولُ: أَحْسَنَ اللَّهُ بِالْخَيْرِ عَزَاكُمْ وَجَبَرَ بِالْمُحِبِّوبِ رَزِيَّتَكُمْ قَدْ فَرَعْنَا مِنْ غُسْلِ صَاحِبِكُمْ وَتَكْفِينِهِ فَقُومُوا لِدَفْنِهِ فَإِنَّهُ مِنْ أَكْرَمِكُمْ مَحَلًّا عِنْدَ سَيِّدِكُمْ. ثُمَّ غَابَ عَنَّا أَعْيُنًا. فَاجْتَمَعْنَا عَلَى رَأْسِهِ بِالْبُكَاءِ وَالْعَوِيلِ حَتَّى قَضَيْنَا حَقَّهُ وَفَرَعْنَا مِنْ أَمْرِهِ رَحِمَهُ اللَّهُ. [35]

احمد از این خبر (به زمین) افتاد و بیهوش شد. چون به هوش آمد، عرض کرد: تو را به خدا و احترام نیایت سوگند می‌دهم که یک پارچه به من لطف فرمایی تا در آن کفن شوم.

مولای ما علیه السلام دست زیر مسند خود کرد و سیزده درهم بیرون آورد و به او داد و فرمود: جز این را هزینه مکن که تواز آن چه خواستی بی بهره نمی‌شوی (و بدان دست می‌یابی) و به درستی که خدای پاداش نیکوکاران را نابود نمی‌کند.

سعد گوید: در بازگشت از حضور مولای خود در سه فرسنگی شهر "حُلوان" [36] احمد بن اسحاق تب کرد و چون وارد "حُلوان" شدیم و در یکی از کاروانسراهای آن فرود آمدیم، احمد بن اسحاق یکی از همشهریان خود را - که در آن جا ساکن بود - به حضور طلبید و سپس (به ما) گفت: امشب از نزد من بیرون روید و مرا تنها بگذارید.

ما از نزد او برگشتیم و هر کدام به آسایشگاه خود رفتیم.

سعد گوید: نزدیک صبح که شد فکری به سرم افتاد و چون چشمم را گشودم "کافور" خادم مولای خود ابا محمد علیه السلام را دیدم که می‌گفت:

خدا عزای شما را به نیکی پاداش دهد و مصیبت شما را نسبت به دوستان جبران فرماید؛ ما از غسل و کفن رفیق شما فارغ شدیم. برای دفن او برخیزید؛ زیرا مقام او در نزد آقای شما از همه ی شما گرامی تر است. سپس از چشم ما غایب شد و ما با گریه و ناله بر بالین او حاضر شدیم و حق او را ادا کردیم و از کار (دفن) او فارغ گشتیم.

جَمَاعَةٌ عَنِ التَّلْعُكُبَرِيِّ، عَنِ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ، عَنِ الْأَسَدِيِّ، عَنِ سَعْدٍ، عَنِ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ أَنَّهُ جَاءَهُ بَعْضُ أَصْحَابِنَا يُعَلِّمُهُ أَنَّ جَعْفَرَ بْنَ عَلِيٍّ كَتَبَ إِلَيْهِ كِتَابًا يُعَرِّفُهُ فِيهِ نَفْسَهُ وَيُعَلِّمُهُ أَنَّهُ الْقِيَمُ بَعْدَ أَبِيهِ وَأَنَّ عِنْدَهُ مِنْ عِلْمِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ وَغَيْرَ ذَلِكَ مِنَ الْعُلُومِ كُلِّهَا. قَالَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ:

فَلَمَّا قَرَأْتُ الْكِتَابَ كَتَبْتُ إِلَى صَاحِبِ الزَّمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَصَيَّرْتُ كِتَابَ جَعْفَرٍ فِي دَرْجِهِ. فَخَرَجَ الْجَوَابُ إِلَيَّ فِي ذَلِكَ:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَتَانِي كِتَابُكَ أَبْقَاكَ اللَّهُ وَالْكِتَابُ الَّذِي أَنْفَذْتَهُ دَرْجَهُ وَأَحَاطَتْ مَعْرِفَتِي بِجَمِيعِ مَا تَصَدَّقْتَهُ عَلَيَّ اخْتِلَافِ الْفَاطِمَةِ وَتَكَرَّرِ الْخَطَاءِ فِيهِ وَلَوْ تَدَبَّرْتَهُ لَوَقَّفْتُ عَلَى بَعْضِ مَا وَقَفْتُ عَلَيْهِ مِنْهُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ حَمْدًا لَا شَرِيكَ لَهُ عَلَى إِحْسَانِهِ إِلَيْنَا وَفَضْلِهِ عَلَيْنَا أَيْ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِلْحَقِّ إِلَّا إِيَّامًا وَلِلْبَاطِلِ إِلَّا زُهُوفًا وَهُوَ شَاهِدٌ عَلَيَّ بِمَا أَذْكُرُهُ؛ وَلِيَّ عَلَيْكُمْ بِمَا أَقُولُهُ إِذَا اجْتَمَعْنَا

گروهی از تَلْعُكُبْرِي، از احمد فرزند علی، از اسدی، از سعد، از احمد فرزند اسحاق - که خدا او را رحمت کند

- نقل کرده اند: که همانا یکی از اصحاب ما نزد وی رفت و گفت: که همانا جعفر فرزند علی (= جعفر کذاب) برای او کتابی نوشته، و در آن خود را معرفی کرده و بدو گفته است که وی قیّم بعد از پدرش می باشد، و آن چه از دانش حلال و حرام که او بدان نیازمند باشد، نزد وی وجود دارد، و دیگر دانش ها تمامی نزد اوست.

احمد فرزند اسحاق گفت :

هنگامی که نوشته را خواندم، نامه ای برای صاحب الزّمان علیه السلام نگاشتم و نوشته ی جعفر را هم در لای آن نامه نهادم. پس این جواب برآیم بیرون آمد:

به نام آن که همه در او شیدایند (آغاز می کنم که او) بخشنده ی مهربان است؛ نوشته ات - که خدا ترا زنده بدارد - به من رسید؛ نیز نوشته ای را که در لای آن نهاده بودی (دریافت کردم). به تمام نامربوط نویسی در الفاظ و تکرار اشتباهاتش آگاه گشتم. اگر تو (نیز) آن را بخوانی - به برخی از آن چه من آگاه شدم - تو هم آگاه می شوی. ستایش از آن خداوندگار گیتی است، ستایشی که در احسانش به سوی ما و فضلش بر ما انبازی ندارد. خدای عزّ و جلّ

ص: 155

لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَ يَسْأَلْنَا عَمَّا نَحْنُ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ. إِنَّهُ لَمْ يَجْعَلْ لِمَا حَبِ الْكِتَابِ عَلَى الْمَكْتُوبِ إِلَيْهِ وَلَا عَلَيْكَ وَلَا عَلَى أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ
إِمَامَةً مُفْتَرَضَةً وَلَا طَاعَةً وَلَا ذِمَّةً وَلَا سَابِقِينَ لَكُمْ ذِمَّةً تَكْتَفُونَ بِهَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

يَا هَذَا! يَرْحَمُكَ اللَّهُ! إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَخْلُقِ الْخَلْقَ عَبَثًا وَلَا أَهْمَلَهُمْ سُدىً بَلْ خَلَقَهُمْ بِقُدْرَتِهِ وَ جَعَلَ لَهُمْ أَسْمَاعًا وَ أَبْصَارًا وَ قُلُوبًا وَ أَلْبَابًا.
ثُمَّ بَعَثَ إِلَيْهِمُ النَّبِيِّينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ يَأْمُرُونَهُمْ بِطَاعَتِهِ وَ يَنْهَوْنَهُمْ عَنِ مَعْصِيَتِهِ وَ يُعَرِّفُونَهُمْ مَا جَهِلُوا مِنْ أَمْرِ خَالِقِهِمْ وَ
دِينِهِمْ وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا وَ بَعَثَ إِلَيْهِمْ مَلَائِكَةً يَأْتِينَ بَيْنَهُمْ وَ يَبَيِّنُ مِنْ بَعَثَهُمْ إِلَيْهِمْ بِالْفَضْلِ الَّذِي جَعَلَهُ لَهُمْ عَلَيْهِمْ وَ مَا آتَاهُمْ مِنَ الدَّلَائِلِ
الظَّاهِرَةِ وَ الْبَرَاهِينِ الْبَاهِرَةِ وَ الْآيَاتِ الْغَالِيَةِ.

فَمِنْهُمْ مَنْ جَعَلَ النَّارَ عَلَيْهِ بَرْدًا وَ سَلَامًا وَ اتَّخَذَهُ خَلِيلًا؛

وَ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَهُ تَكْلِيمًا وَ جَعَلَ عَصَاهُ نُعْبَانًا مُبِينًا؛ وَ مِنْهُمْ مَنْ أَحْيَا الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أَبْرَأَ الْأَعْيُنَ وَ الْأَبْصَارَ بِإِذْنِ اللَّهِ؛ وَ مِنْهُمْ مَنْ عَلَّمَهُ
مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَ أُوتِيَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ. ثُمَّ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ وَ تَمَّمَ بِهِ نِعْمَتَهُ وَ خَتَمَ بِهِ أَنْبِيَاءَهُ وَ أَرْسَلَهُ إِلَى
النَّاسِ كَافَّةً وَ أَظْهَرَ مِنْ

از (بیان) حق ابا نمی کند مگر که آن را تمام کند و در (نابود کردن) باطل (کوتاهی نمی کند) مگر که آن را از میان برد. و (خدا) در آن چه بیان می کنم، شاهد بر من است؛ و در روزی که در وقوعش شکی نیست، ما را گرد هم می آورد و در آن چه می گویم، حاکم بر شماست. (در آن روز) از آن چه در آن اختلاف می کردیم، سؤال می کند.

به درستی خدا که برای نگارنده ی این کتاب نسبت به مخاطب نامه اش و بر تو و بر هیچ يك از تمامی خلقتش نه امامت و نه اطاعت و نه وظیفه ای را واجب نکرده است. به زودی برای شما گزیده ای را بیان می کنم که به خواست خدا بر آن اکتفا کنید.

ای احمد بن اسحاق! خداوند تو را رحمت کند؛ به درستی که خداوند آفریدگان خود را بیهوده ایجاد نکرده و رها و بدون تکلیف و نهاده؛ بلکه به قدرت خود برای ایشان گوش و چشم و دل و عقل قرار داده است. سپس به سوی ایشان پیامبرانی بشارت دهنده و ترساننده فرستاده تا آنان را به فرمانبری از او امر کنند و از نافرمانیش باز دارند و بدان چه از امر خالقشان و دین شان نادانند، آشنایشان کنند.

برای ایشان کتابی را نازل فرمود و به سوی ایشان فرشتگانی را فرستاد تا میان آنان و امتی بیابند که (آن پیامبران) به فضل و احسان (خدا)، و دلایل آشکار و برهان های روشن و نشانه های چیره شونده ای، که مقدر کرده، بر آن (امت)ها برانگیخته شدند.

پس یکی از آن پیامبران کسی است که آتش را برای او سرد و سالم قرار داد و او را خلیل خود گرفت؛

و دیگری کسی است که با وی بی واسطه سخن گفت و عصای او را آشکارا از دهبایی بزرگ کرد؛

و یکی مرده را به اجازة ی خدا زنده کرد و جذامی و مبتلای به برص

صِدْقِهِ مَا أَظْهَرَ، وَبَيَّنَ مِنْ آيَاتِهِ وَعَلَامَاتِهِ مَا بَيَّنَّ، ثُمَّ قَبِضَهُ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - حَمِيدًا فَقِيدًا سَعِيدًا، وَجَعَلَ الْأَمْرَ بَعْدَهُ إِلَى أَخِيهِ وَابْنِ عَمِّهِ وَوَصِيِّهِ وَوَارِثِهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ إِلَى الْأَعْوَصِيَاءِ مِنْ وُلْدِهِ وَاحِدًا وَاحِدًا، أَحَبَّي بِهِمْ دِينَهُ، وَأَتَمَّ بِهِمْ نُورَهُ، وَجَعَلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ إِخْوَانِهِمْ وَبَنِي عَمَّتِهِمْ وَالْأَعْدَانِ فَالْأَعْدَانِ مِنْ ذَوِي أَرْحَامِهِمْ فُرْقَانًا بَيْنًا يُعْرَفُ بِهِ الْحُجَّةُ مِنَ الْمَحْجُوجِ وَالْأَعْمَامُ مِنَ الْمَأْمُومِ بِأَنْ عَصَمَهُمْ مِنَ الذُّنُوبِ وَبَرَّاهُمْ مِنَ الْعُيُوبِ وَطَهَّرَهُمْ مِنَ الدَّنَسِ وَنَزَّهَهُمْ مِنَ اللَّبْسِ وَجَعَلَهُمْ خُزَّانَ عِلْمِهِ وَمُسَدَّ تَوَدَّعِ حِكْمَتِهِ وَمَوْضِعَ سِرِّهِ وَ أَيْدَهُمْ بِالذَّلَالِ وَاللُّوْلَا - ذَلِكَ لَكَ لَكَانَ النَّاسُ عَلَى سَوَاءٍ وَلَا دَعَى أَمْرَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ كُلُّ أَحَدٍ وَلَمَّا عُرِفَ الْحَقُّ مِنَ الْبَاطِلِ وَلَا الْعَالِمُ مِنَ الْجَاهِلِ وَقَدْ ادَّعَى هَذَا الْمُبْطِلُ الْمُفْتَرِي عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بِمَا ادَّعَاهُ فَلَا أُدْرِي بِأَيِّ حَالَةٍ هِيَ لَهُ رَجَاءٌ أَنْ يُتِمَّ دَعْوَاهُ. أَيْفَقَهُ فِي دِينِ اللَّهِ؟! فَوَ اللَّهُ مَا يَعْرِفُ حَالًا - مِنْ حَرَامٍ وَلَا يَفْرُقُ بَيْنَ خَطَايَا وَصَوَابٍ؛ أَمْ يَعْلَمُ؟! فَمَا يَعْلَمُ حَقًّا مِنْ بَاطِلٍ وَلَا مُحْكَمًا مِنْ مُتَشَابِهٍ وَلَا يَعْرِفُ حَدَّ الصَّلَاةِ وَوَقْتَهَا؛ أَمْ بَوْرَعٌ؟! فَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَى تَرْكِهِ الصَّلَاةِ الْفَرَضِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا يَزْعُمُ ذَلِكَ لِطَلَبِ الشَّعْوَذَةِ وَلَعَلَّ خَبْرَهُ قَدْ تَأَدَّى إِلَيْكُمْ وَهَاتِيكَ ظُرُوفٌ مُسْكِرَةٌ مَنصُوبَةٌ وَآثَارٌ عَصِيَانَةٌ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَشْهُورَةٌ قَائِمَةٌ.

أَمْ بِأَيِّهِ؟! فَلْيَأْتِ بِهَا.

را شفا داد؛ و به دیگری زبان پرندگان را آموخت و تمام موجودات را در فرمان او نهاد.

سپس محمد صلی الله علیه و آله وسلم را به عنوان رحمت بر جهانیان برانگیخت و به سبب او نعمت خویش را تمام کرد و به وجود وی سلسله پیامبران را پایان بخشید و او را به سوی مردم فرستاد؛ از راستگویی او آن چه لازم بود، آشکار کرد و از آیات و نشانه های (نبوت) او آن چه لازم بود، نمایان ساخت.

سپس جان شریفش را به نیکویی و فقید و سعادت‌مند باز ستاند و امر ولایت و سرپرستی خلق را پس از او بر عهده ی برادر و پسر عمو و جانشین وی علی بن ابی طالب نهاد و پس از علی (آن را) یکی پس از دیگری به عهده ی جانشینان از فرزندانش گذاشت و بدیشان دینش را زنده کرد و نور خود را به وجود ایشان کامل ساخت. میان ایشان و برادرانشان و پسر عموهایشان و نزدیکانشان و نزدیکان نزدیکانشان امتیاز روشنی قرار داد تا به سبب آن حجّت از غیر حجّت و امام از غیر امام شناخته شود، بدان سان که ایشان را از گناه معصوم داشت و از عیب و نقص مبرا کرد و از پلیدی ها پاک فرمود و از لغزش ها منزه داشت و ایشان را گنجینه دار علم خود و امانت دار حکمت خویش و جایگاه رازهای خود قرار داد و ایشان را به دلایل و معجزات خویش تقویت فرمود. اگر این ها را بدان ها نمی داد هر آینه با دیگر مردمان یکسان می نمودند و هر کسی مقام ولایت الاهی را ادّعا می کرد و حق از باطل و دانا از نادان شناخته نمی شد.

به تحقیق این نابود کننده ی حق و دروغ زنده ی بر خدا! دروغی را ادّعا کرده است و نمی دانم به چه حالتی امید دارد این ادّعای خود را ثابت کند؟! آیا به فقه و دانشی در دین خدا (می خواهد آن را ثابت کند)

أَمْ بِحُجَّةٍ؟! فَلْيَقِمْهَا.

أَمْ بِدَلَالَةٍ؟! فَلْيَذْكَرْهَا.

قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * حَمًّا تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ * مَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُّعْرِضُونَ * قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ انْتُونِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَنْارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَن دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ * وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ» (1) فَالْتَمَسَ تَوَلَّى اللَّهُ تَوْفِيقَكَ مِنْ هَذَا الظَّالِمِ مَا ذَكَرْتُ لَكَ وَامْتَحِنَهُ وَسَلَهُ عَنِ آيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ يُفَسِّرُهَا أَوْ صَلَاةٍ فَرِيضَةٍ يُبَيِّنُ حُدُودَهَا وَمَا يَجِبُ فِيهَا لِتَعْلَمَ حَالَهُ وَمِقْدَارَهُ وَيُظْهِرَ لَكَ عَوَازَهُ وَنُقْصَانَهُ وَاللَّهُ حَسِيبُهُ حَفِظَ اللَّهُ الْحَقَّ عَلَيْهِمْ وَأَقْرَهُ فِي مُسْتَقَرِّهِ.

ص: 160

که به خدا سوگند او حلال را از حرام تشخیص نمی دهد و میان خطا و صواب فرقی نمی گذارد.

آیا به علم و دانش این ادعا را دارد با این که حق از باطل و محکم از متشابه را تشخیص نمی دهد و حدّ نماز و وقت آن را نمی داند.

آیا به خویشتن داری و پارسایی و پرهیزگاری می خواهد بر این مسند تکیه زند و خدا شاهد و گواه است که چهل روز نماز واجب خود را ترك کرد و خیال می کرد با این چله نشینی شعبده باز شود و علم سحر به دست آورد!

و شاید خیر او به شما رسیده باشد و خُم های شرابی را که کار گذاشته و آثار سرکشی و معصیت او نسبت به خدای عزّ و جلّ مشهود و قطعی است.

آیا به آیه و نشانه ای این ادعا را دارد؟ پس آن را بیاورد.

آیا به حجّت و دلیلی این سخن را می گوید؟ پس آن را اقامه کند.

و آیا دلالتی (را بر خود شایسته می داند) پس آن را یاد آور شود.

خدای عزّ و جلّ در کتاب خود می فرماید:

« به نام خداوند رحمت گر مهربان * حا، میم * فرو فرستادن این کتاب از جانب خدای ارجمند حکیم است * (ما) آسمان ها و زمین و آن چه را که میان آن دو است جز به حق و (تا) زمانی معین نیافریدیم؛ و کسانی که کافر شده اند، از آن چه هشدار داده شده اند، روی گردانند. * بگو به من خبر دهید آن چه را به جای خدا فرا می خوانید به من نشان دهید که چه چیزی از زمین (را) آفریده یا (مگر) آنان را در (کار) آسمان ها مشارکتی است؟ اگر راست می گوید کتابی پیش از این (قرآن) یا بازمانده ای از دانش نزد من آورید. * و کیست گمراه تر از آن کس که به جای خدا کسی را می خواند که تا روز بازپسین او را پاسخ نمی دهد

وَقَدْ أَبَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَكُونَ الْأِمَامَةَ فِي أَخَوَيْنِ بَعْدَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَإِذَا أذِنَ اللَّهُ لَنَا فِي الْقَوْلِ ظَهَرَ الْحَقُّ وَاضْمَحَلَّ
الْبَاطِلُ وَانْحَسَرَ عَنْكُمْ وَإِلَى اللَّهِ أَرْعَبُ فِي الْكِفَايَةِ وَجَمِيلِ الصَّنْعِ وَالْوَلَايَةِ وَحَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ
مُحَمَّدٍ. [37]

ص: 162

و آن ها از دعایشان بی خبرند؟* و چون مردم محشور گردند، دشمنان آنان باشند و به عبادتشان انکار ورزند.»

پس تو - که خداوند توفیقت دهد - از این ستمکار آن چه را برای تو ذکر کردم از حجّت و دلیل بطلب و او را امتحان کن و بیازمای و آیه ای از کتاب خدا را از او پرس تا تفسیر کند یا حدود نماز واجب را بیان کند و آن چه برای فراگرفتن حال و مقدار نماز واجب می شود، (باز گوید). (اگر چنین کنی) به درستی بی سواد و کاستی او بر تو آشکار می شود و خدا حساب کش از اوست. خدا حق را برای اهلش حفظ فرموده، و آن را در جایگاهش قرار داده است.

و به تحقیق خدای عزّ و جلّ خودداری فرموده که پس از امام حسن و امام حسین علیهماالسلام امامت را در دو برادر قرار دهد. و هرگاه خدا در سخن گفتن به ما اجازه فرماید، حق آشکار می شود؛ و باطل و کژی در هم می شکنند؛ و (حق) بر شما آشکار می گردد. در کفایت کارها، زیبایی آفرینش و ولایت، به خدا رغبت دارم که خدا ما را بس است و چه نیکو و کیلی است. و درود خدا بر محمّد و خاندان محمّد باد.

ص: 163

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالِقَانِيُّ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ الشَّيْخِ أَبِي الْقَاسِمِ الْحُسَيْنِ بْنِ رُوحٍ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ مَعَ جَمَاعَةٍ فِيهِمْ عَلِيُّ بْنُ عَيْسَى الْقَصْرِيُّ فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ:

أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ شَيْءٍ. فَقَالَ لَهُ: سَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ. فَقَالَ الرَّجُلُ: أَخْبِرْنِي عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمْ هُوَ وَلِيُّ اللَّهِ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: أَخْبِرْنِي عَنِ قَاتِلِهِ أَمْ هُوَ عَدُوُّ اللَّهِ؟ قَالَ: نَعَمْ.

قَالَ الرَّجُلُ: فَهَلْ يَجُوزُ أَنْ يَسَلِّطَ اللَّهُ عَدُوَّهُ عَلَى وَلِيِّهِ؟ فَقَالَ لَهُ أَبُو الْقَاسِمِ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ: إِنْ هُمْ عَنِّي مَا أَقُولُ لَكَ. إَعْلَمَ:

أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يُخَاطَبُ النَّاسَ بِشَهَادَةِ الْعِيَانِ وَلَا يُشَافَهُهُمْ بِالْكَلامِ وَ لَكِنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بَعَثَ إِلَيْهِمْ رَسُولًا مِنْ أَجْناسِهِمْ وَأَصْنافِهِمْ بَشَرًا مِثْلَهُمْ، فَلَوْ بَعَثَ إِلَيْهِمْ رُسُلًا مِنْ غَيْرِ صِنْفِهِمْ وَصُورِهِمْ لَنَفَرُوا عَنْهُمْ وَلَمْ يَقْبَلُوا مِنْهُمْ. فَلَمَّا جَاءُواهُمْ وَكَانُوا مِنْ جِنْسِهِمْ يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَ يَمْسُونَ فِي

محمد فرزند ابراهیم فرزند اسحاق طالقانی ما را خبر داد؛ و گفت:

من با جمعی که علی فرزند عیسای قصری نیز در میان ایشان بود، در خدمت شیخ ابو القاسم حسین بن روح - که خداوند روحش را پاکیزه گرداند - بودیم. مردی بدور و کرد و گفت:

می خواهم از شما چیزی بپرسم. فرمود: هر چه می خواهی، بپرس. آن مرد گفت: به من بگو آیا حسین بن علی (علیهما السلام) ولی خدا بود؟ گفت: آری. آن مرد گفت: آیا قاتل حسین بن علی (علیهما السلام) دشمن خدا بود؟ گفت: آری.

آن مرد گفت: آیا رواست که خدای بزرگ و بلند مرتبه دشمن خود را بر دوست خود چیره گرداند؟

ابو القاسم حسین بن روح [نویختی] بدو گفت: آن چه را به تو می گویم، بفهم! بدان که:

خدای بزرگ و بلند مرتبه مردم را به طور دیدار با چشمان طرف خطاب خود قرار نمی دهد؛ و رو در روی با ایشان سخن نمی گوید. ولی (خدای) که جلالت و بزرگی اش بلند مرتبه است؛ رسولانی از جنس خود بشر و در آفرینش بسان خودشان را به سویشان برانگیخت، که مانند آن ها بودند. اگر رسولانی از غیر بشر و غیر همتایشان می فرستاد، (مردم) از ایشان می گریختند و از آن ها (چیزی را) نمی پذیرفتند. چون فرستادگان خدا نزد ایشان آمدند، در حالی که از جنس خودشان بودند، و غذا می خوردند، و در

الْأَسْوَاقِ. قَالُوا لَهُمْ: أَنْتُمْ مِثْلُنَا فَلَا تَقْبَلُ مِنْكُمْ حَتَّى تَأْتُونَا بِشَيْءٍ نَعْجِزُ أَنْ نَأْتِيَ بِمِثْلِهِ، فَنَعْلَمَ أَنْكُمْ مَخْصُوصُونَ دُونَنَا بِمَا لَا نَقْدِرُ عَلَيْهِ. فَجَعَلَ
اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُمُ الْمُعْجِزَاتِ الَّتِي يَعْجِزُ الْخَلْقُ عَنْهَا.

فَمِنْهُمْ مَنْ جَاءَ بِالطُّوفَانِ بَعْدَ الْأَنْدَارِ وَالْأَعْدَارِ فَغَرِقَ جَمِيعٌ مِّنْ طَعَى وَتَمَرَّدَ.

وَمِنْهُمْ مَنْ أُلْقِيَ فِي النَّارِ فَكَانَتْ عَلَيْهِ بَرْدًا وَسَلَامًا.

وَمِنْهُمْ مَنْ أُخْرِجَ مِنَ الْحَجَرِ الصَّلْدِ نَاقَةً وَاجْرَى فِي ضَرْعِهَا لَبْنًا.

وَمِنْهُمْ مَنْ فُلِقَ لَهُ الْبَحْرُ وَفُجِّرَ لَهُ مِنَ الْحَجَرِ الْعُيُونُ وَجُعِلَ لَهُ الْعَصَا الْيَاسِةُ تُعْبَانَا فَتَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ.

وَمِنْهُمْ مَنْ أَبْرَأَ الْأَعْمَى وَالْأَبْرَصَ وَأَحْيَا الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَأَنْبَأَهُمْ بِمَا يَأْكُلُونَ وَمَا يَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِهِمْ.

وَمِنْهُمْ مَنْ انشَقَّ لَهُ الْقَمَرُ وَكَلَّمَهُ الْبَهَائِمُ مِثْلَ الْبَعِيرِ وَالذَّبَّابِ وَغَيْرِ ذَلِكَ.

فَلَمَّا أَتَوْا بِمِثْلِ هَذِهِ الْمُعْجِزَاتِ وَعَجَزَ الْخَلْقُ مِنْ أَمَمِهِمْ عَنْ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِهِ كَانَ مِنْ تَقْدِيرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلُطْفِهِ بِعِبَادِهِ وَحِكْمَتِهِ أَنْ جَعَلَ
أَنْبِيَاءَهُ مَعَ هَذِهِ الْمُعْجِزَاتِ فِي حَالٍ غَالِبِينَ وَفِي أُخْرَى مَغْلُوبِينَ وَفِي حَالٍ

بازارها می‌گردیدند، باز هم گفتند: شما بسان ما بشرید و از شما نمی‌پذیریم تا این که معجزه‌ای بیاورید، که ما از آوردن آن ناتوان باشیم، و بدانیم که شما از میان ما به رسالت خدا اختصاص دارید؛ زیرا کاری انجام می‌دهید که ما از آن ناتوانیم. خدای برای آن‌ها معجزاتی قرار داد که بشر از (آوردن) آن‌ها ناتوان بود.

یکی از ایشان پس از تبلیغ و دعوت (به خدا) طوفان را آورد، و همه‌ی طغیانگران و سرکشان و سرباز زندگان غرق شدند.

و یک تَن‌شان در آتش انداخته شد، و آتش (برایش) سرد و سلامت گردید.

و یک تَن‌شان از میان سنگ خارا، ماده شتری بیرون آورد، و از پستانش شیر جاری ساخت.

و یک تَن از ایشان دریا برایش شکافته شد و از (میان) سنگ، چشمه‌ها برای او روان گردید، و عصای خشک برایش ازدهایی شد، که افسون آن‌ها را بلعید.

و یک تَن‌شان کور و مبتلای به پیسی را بهبود بخشید؛ و به اجازه‌ی خدا مرده را زنده کرد؛ و بدان چه می‌خوردند و در خانه‌های خویش می‌اندوختند، بدیشان خبر می‌داد.

و یک تَن از ایشان برایش ماه بشکافت، و چهارپایانی چون شتر و گاو و ... با او سخن گفتند.

چون (پیامبران) کارهایی انجام دادند که تمام مردمان امتشان از آوردن بسان آن ناتوان بودند، تقدیر خدای عزّ و جلّ و لطف او به بندگانش و حکمت وی چنین بود که: پیغمبران خویش را با این قدرت و معجزاتی که دارند، گاهی چیره و غالب قرار دهد، گاهی شکست خورده و مغلوب؛ گاهی قاهر باشند، و گاهی مقهور. اگر خدای آن‌ها را در همه حال غالب و چیره

قَاهِرِينَ وَفِي حَالٍ مَقْهُورِينَ وَ لَوْ جَعَلَهُمْ عَزَّ وَ جَلَّ فِي جَمِيعِ أَحْوَالِهِمْ غَالِبِينَ وَقَاهِرِينَ وَ لَمْ يَتَّبِعْهُمْ وَ لَمْ يَمْتَحِنْهُمْ لَاتَّخَذَهُمُ النَّاسُ آلِهَةً مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَمَّا عُرِفَ فَضْلُ صَبْرِهِمْ عَلَى الْبَلَاءِ وَ الْمِحْنِ وَ الْإِخْتِبَارِ وَ لَكِنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ أَحْوَالَهُمْ فِي ذَلِكَ كَأَحْوَالِ غَيْرِهِمْ لِيَكُونُوا فِي حَالِ الْمِحْنَةِ وَ الْبُلُوَى صَابِرِينَ وَ فِي حَالِ الْعَاقِبَةِ وَ الظُّهُورِ عَلَى الْأَعْدَاءِ شَاكِرِينَ وَ يَكُونُوا فِي جَمِيعِ أَحْوَالِهِمْ مُتَوَاضِعِينَ غَيْرَ شَامِخِينَ وَ لَا مُتَجَبِّرِينَ وَ لِيَعْلَمَ الْعِبَادُ أَنَّ لَهُمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامَ إِلَهًا هُوَ خَالِقُهُمْ وَ مُدَبِّرُهُمْ؛ فَيَعْبُدُوهُ وَ يُطِيعُوا رُسُلَهُ وَ تَكُونَ حُجَّةَ اللَّهِ تَعَالَى ثَابِتَةً عَلَى مَنْ تَجَاوَزَ الْحَدَّ فِيهِمْ وَ ادَّعَى لَهُمُ الرُّبُوبِيَّةَ؛ أَوْ عَانَدَ وَ خَالَفَ وَ عَصَى وَ جَحَدَ بِمَا أُتَتْ بِهِ الْأَنْبِيَاءُ وَ الرُّسُلُ «وَ لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنِّي بِيْنَةٍ وَ يُحْيَى مَنْ حَيَّ عَنِّي بِيْنَةٍ» . (الانفال (8) : 42)

قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ: فَعُدْتُ إِلَى الشَّيْخِ أَبِي الْقَاسِمِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ رُوحٍ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ مِنَ الْغَدِ وَ أَنَا أَقُولُ فِي نَفْسِي: أَتَرَاهُ ذَكَرَ مَا ذَكَرَ لَنَا يَوْمَ أَمْسٍ مِنْ عِنْدِ نَفْسِهِ؟ فَأَبْتَدَأَنِي فَقَالَ لِي: يَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ! لَأَعْنِ أَخْرَجَ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخَطَفَنِي الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِي الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَقُولَ فِي دِينِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرَهُ بِرَأْيِي وَ مِنْ عِنْدِ نَفْسِي. بَلْ ذَلِكَ عَنِ الْأَعْصَلِ وَ مَسْمُوعٍ عَنِ

الْحُجَّةِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ. [38]

قرار می داد، و آن ها (هیچ) گرفتاری نمی داشتند و (خدا ایشان را) نمی آزمود، مردم آنان را معبودهایی جز خدا قرار می دادند؛ و فضیلت صبر ایشان بر بلا و محنت و امتحان (نیز) شناخته نمی شد. ولی خدای عزّ و جلّ احوال آن ها را در این زمینه چون دیگران قرار داد، تا در محنت و گرفتاری شکیبایی ورزند؛ و در عافیت و چیرگی بر دشمن، شکر کنند؛ و در هر حال فروتن باشند؛ و گردن فرازی نکنند و تکبر نورزند؛ و مردم بدانند که ایشان نیز معبودی دارند که او آفریننده و مدبرشان است؛ (تا مردم) خدا را بپرستند، و از فرستادگان حضرتش فرمان برند، و حجّت خدا بر کسانی ثابت گردد که نسبت بدیشان از حدّ (بندگی) تجاوز می کنند. (نیز) بر کسانی که ادّعای خداوندگاری ایشان را دارند، و یا (از فرمان ایشان) سر بر می تابند و یا مخالفت می ورزند، و عصیانگری می کنند، و منکر دستوراتی می شوند که فرستادگان و پیامبران (خدا) آورده اند، حجّت خدا بر آنان تمام شود. «تا کسی که [باید] هلاک شود، با دلیلی روشن هلاک گردد، و کسی که [باید] زنده شود با دلیلی واضح زنده شود».

محمد فرزند ابراهیم فرزند اسحاق گفت: فردا (ی آن روز) خدمت شیخ ابوالقاسم حسین بن روح رسیدم و با خود می گفتم: آیا آن چه دیروز برای ما بیان کرد از جانب خود می گفت؟! وی به من رو کرد و فرمود:

ای محمد بن ابراهیم! اگر از آسمان پرتاب شوم، و پرندگان مرا بُربایند، و باد مرا در درّه ی عمیقی بیفکند، برای من دوست داشتنی تر از این است که در دین خدا به نظر خود یا از پیش خود چیزی بگویم. بلکه این گفتار من (برگرفته) از اصل است، و از حضرت حجّت - که درود خدا بر او باد - شنیده شده است.

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِاسْمِ نَادِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ دَاوُدَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ، قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى الْفَقِيهِ عَلَيْهِ
السلام

أَسْأَلُهُ:

... فَأَجَابَ وَقَرَأْتُ التَّوْقِيعَ وَمِنْهُ نَسَخْتُ: ... وَسَأَلَ عَنْ طِينِ الْقَبْرِ يُوضَعُ مَعَ الْمَيِّتِ فِي قَبْرِهِ هَلْ يَجُوزُ ذَلِكَ أَمْ لَا؟ فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

يُوضَعُ مَعَ الْمَيِّتِ فِي قَبْرِهِ وَيُخْلَطُ بِحَنُوطِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

وَسَأَلَ فَقَالَ: رُوِيَ لَنَا عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ كَتَبَ عَلَى إِزَارِ إِسْمَاعِيلَ ابْنِهِ: «إِسْمَاعِيلُ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ.» فَهَلْ يَجُوزُ لَنَا أَنْ نَكْتُبَ
مِثْلَ ذَلِكَ بِطِينِ الْقَبْرِ أَمْ غَيْرِهِ؟ فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

يَجُوزُ ذَلِكَ.

وَسَأَلَ: هَلْ يَجُوزُ أَنْ يُسَبَّحَ الرَّجُلُ بِطِينِ الْقَبْرِ وَهَلْ فِيهِ فَضْلٌ؟ فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

محمد فرزند حسن به سندش از احمد فرزند داوود، از پدرش، از محمد فرزند عبد الله فرزند جعفر حمیری (نقل کرد. وی) گفت: به دانا علیه السلام (= حضرت بقیة الله) نوشتیم و از حضرتش پرسیدیم: ... پس پاسخ فرمود و من تویع را خواندم و از روی آن نسخه برداری کردم:

و (سائل) از خاک تربت قبر مطهر (حضرت ابا عبد الله علیه السلام) پرسید: اگر آن (خاک) را همراه مرده در قبرش قرار دهند، این کار مجاز است یا خیر؟

پس آن حضرت علیه السلام پاسخ فرمود: با مرده در قبرش قرار داده شود و با حنوط (= سدر و کافور) وی مخلوط گردد؛ اگر خدا بخواهد.

و باز پرسید و گفت: از حضرت صادق علیه السلام برای ما روایت شده است که ایشان بر کفن زیرین فرزندش نوشت: «همانا اسماعیل شهادت می دهد که معبودی جز الله وجود ندارد.»

آیا مجاز است که ما آن (عبارت) را با خاک تربت قبر (سید الشهداء علیه السلام) یا غیر آن بنویسیم؟

آن حضرت علیه السلام پاسخ فرمود:

آری این کار مجاز است.

و باز پرسید: آیا بر مرد مجاز است که با (تسبیح) از خاک قبر (امام حسین علیه السلام) تسبیح بفرستد، و آیا این کار ثواب و فضیلت دارد؟

آن حضرت علیه السلام پاسخ فرمود:

يُسَبِّحُ بِهِ فَمَا مِنْ شَيْءٍ مِنَ التَّسْبِيحِ أَفْضَلَ مِنْهُ وَ مِنْ فَضْلِهِ أَنَّ الرَّجُلَ يَنْسَى التَّسْبِيحَ وَ يُدِيرُ السُّبْحَةَ فَيَكْتُبُ لَهُ التَّسْبِيحُ.

وَ سَأَلَ عَنِ السَّجْدَةِ عَلَى لَوْحٍ مِنْ طِينِ الْقَبْرِ وَ هَلْ فِيهِ فَضْلٌ؟

فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

يَجُوزُ ذَلِكَ وَ فِيهِ الْفَضْلُ. [39]

ص: 172

مجاز است فرد با آن تسبیح بفرستد و هیچ تسبیحی برتر از آن نیست.

از جمله فضیلت این گونه تسبیح ها آن است که: اگر ذکر گفتن را فراموش کند، و تنها تسبیح را بگرداند، برایش (ثواب) ذکر سبحان الله نوشته می شود.

و از (حکم) سجده بر مهر از تربت قبر (سید الشهداء علیه السلام) پرسید و آیا در این کار فضیلت و ثوابی وجود دارد؟

آن حضرت علیه السلام پاسخ فرمود:

این کار جایز است، و در این عمل فضیلت و برتری وجود دارد.

ص: 173

الشيخ إبراهيم الكفعمي في كتاب "البلد الأئمين" عن المهدي صلى الله عليه وسلم:

من كتب هذا الدعاء في إناء جديد بتربة الحسين عليه السلام وغسله وشربه شفي من علته:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، بِسْمِ اللَّهِ دَوَاءٌ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ شِفَاءٌ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ كِفَاءٌ، هُوَ الشافي شفاءً، وَهُوَ الكافي كِفَاءً، أَذْهَبُ البأسَ بِرَبِّ
النَّاسِ شِفَاءً لَا يُغَادِرُهُ سُقْمٌ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ النَّجَبَاءِ.

ورأيت بخط السيد زين الدين علي بن الحسين رحمه الله: إن هذا الدعاء تعلمه رجل كان مجاوراً بالحائر على مشرفه السلام عن
المهدي سلام الله عليه في منامه، وكان به علة فشكاها إلى القائم عجل الله فرجه، فأمره بكتابتها وغسله وشربه، ففعل ذلك فبرأ في الحال.

[40]

شیخ ابراهیم کفعمی در کتاب «البلد الامین» گفته است :

از حضرت مهدی صلی الله علیه و سلم روایت شده :

هر کس این دعا را در ظرف تازه ای با تربت حسین علیه السلام بنویسد و آن را بشوید و بنوشد، از مرض خود شفا می یابد .

به نام آن که همه در او شیدایند (آغاز می کنم که او) بخشنده ی مهربان است. به نام آن که همه در او شیدایند، (که آن) دوا است. و ستایش برای آن که همه در او شیدایند، (که آن) شفا و راحتی است. و نیست معبودی جز آن که همه در او شیدایند، (و او) کفایت کننده است، او برای بهبود و درمان شفا دهنده است، و او برای بسنده داشتن کفایت کننده است، سختی (بیماری) را به خداوندگار مردمان شفا بخش، که مریضی به سبب او زیان نرساند؛ و درود خدا بر محمد و خاندان نجیب او باد.

و به خط سید زین الدین علی بن حسین حسینی دیدم این دعا را به مردی (نسبت داده است) که در حائر (= کربلا) - که بر مشرف آن جا سلام باد - مجاور بوده (و از) مهدی سلام الله علیه (نقل کرده که آن حضرت این دعا را) در خواب بدو پیاموخت؛ زیرا به مرضی مبتلا بود. وی به خاطر مریضی خویش به حضرت قائم - که خدا فرجش را بزودی برساند - شکایت برد. آن حضرت او را به نوشتن این دعا (بر ظرفی) و شستن آن و آشامیدنش فرمان داد. (وی) این کار را انجام داد و از آن مرض شفا یافت.

ص: 175

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ دَاوُدَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ، قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى الْفَقِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَسْأَلُهُ: ... فَأَجَابَ وَقَرَأْتُ التَّوْقِيعَ وَمِنْهُ نَسَخْتُ:

... وَسَأَلَ عَنِ الرَّجُلِ يُزُورُ قُبُورَ الْأَعِيْمَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ: هَلْ يَجُوزُ أَنْ يَسْجُدَ عَلَى الْقَبْرِ أَمْ لَا؟ وَهَلْ يَجُوزُ لِمَنْ صَلَّى عِنْدَ بَعْضِ قُبُورِهِمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَنْ يَقُومَ وَرَاءَ الْقَبْرِ وَيَجْعَلَ الْقَبْرَ قِبْلَةً، أَمْ يَقُومُ عِنْدَ رَأْسِهِ، أَوْ رِجْلَيْهِ؟ وَهَلْ يَجُوزُ أَنْ يَتَقَدَّمَ الْقَبْرَ وَيُصَلِّيَ وَيَجْعَلَ الْقَبْرَ خَلْفَهُ أَمْ لَا؟ فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

أَمَّا السُّجُودُ عَلَى الْقَبْرِ فَلَا يَجُوزُ فِي نَافِلَةٍ وَلَا فَرِيضَةٍ وَلَا زِيَارَةٍ وَالَّذِي عَلَيْهِ الْعَمَلُ أَنْ يَضَعَ خَدَّهُ الْأَيْمَانَ عَلَى الْقَبْرِ؛ وَأَمَّا الصَّلَاةُ فَإِنَّهَا خَلْفَهُ وَيَجْعَلُ الْقَبْرَ أَمَامَهُ وَلَا يَجُوزُ أَنْ يُصَلِّيَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَا عَنْ يَمِينِهِ وَلَا عَنْ يَسَارِهِ لِأَنَّ الْأَمَامَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يَتَقَدَّمُ عَلَيْهِ وَلَا يُسَاوِي. [41]

محمد فرزند حسن به سند خود از احمد فرزند داوود، از پدرش، از محمد فرزند عبد الله فرزند جعفر حمیری (نقل می کند که وی) گفت: به دانا علیه السلام (= حضرت بقیة الله) نوشتیم و از او پرسیدم: ... پس پاسخ فرمود و من توقیع را خواندم و از روی آن نسخه برداری کردم:

و (سائل) از مردی سؤال کرد که قبور ائمه علیهم السلام را زیارت می کند؛ آیا مجاز است بر قبر سجده کند یا خیر؟ و آیا مجاز است کسی که در نزدیکی از قبور آنان علیهم السلام نماز می خواند، در پشت قبر قرار بگیرد، و قبر را (میان خود) و قبله قرار دهد؟ یا در بالای سر مبارك یا پایین پای قرار گیرد؟ و آیا مجاز است که فرد از قبر پیشی گیرد و نماز بخواند، در حالی که قبر مطهر در پشت سرش باشد یا خیر؟

آن حضرت علیه السلام پاسخ فرمود:

اما سجده بر قبر، نه در نماز نافله، و نه در نماز واجب، و نه در نماز زیارت جایز نیست؛ و کسی که بخواهد این کار را انجام دهد، باید گونه ی راست خویش را بر قبر بنهد. اما نماز باید در پشت سر (امام) باشد، در حالی که قبر در جلو او قرار گیرد؛ و جایز نیست که در پیش روی مبارك یا در طرف راست و یا در طرف چپ آن امام نماز گزارد؛ زیرا از امام علیه السلام نباید پیشی جست و مساوی او هم نباید قرار گرفت.

ص: 177

شرافت زیارت در ماه رجب سال گذشته - که مشغول نگارش رساله ی "الجنة المأوی" (1) بودم - برای زیارت مبعث عازم نجف شدم؛ در کاظمین خدمت سیّد محمد فرزند احمد فرزند حیدر کاظمینی - که خداوند او را تأیید کند - رسیدم و جدّ او سیّد حیدر، از شاگردان استاد اعظم شیخ مرتضای انصاری و صاحب کتاب هایی در اصول و فقه و ... بود. سیّد محمد از علمای بسیار پروا پیشه ی آن شهر بود که در صحن و حرم شریف کاظمین نماز جماعت را اقامه می کرد و برای زوّار و ساکنان آن شهر پناه بود. از ایشان پرسیدم: آیا داستان صحیحی در باب دیدار امام زمان خود دیده یا شنیده است؟ او این داستان را نقل کرد و من نیز قبلاً آن را شنیده بودم؛ ولی اصل و سند آن را ننوشته بودم. از وی درخواست کردم آن (داستان) را به خط خود (برایم) بنویسد. او فرمود: مدّتی (قبل) آن را شنیده ام و می ترسم در آن کم و زیادی صورت گیرد و باید وی را ملاقات کنم و از خودش بپرسم؛ ولی ملاقات او دشوار است؛ زیرا بعد از زمان وقوع آن داستان انس وی با مردم

ص: 178

کم شده. وی در بغداد ساکن است و چون به زیارت کاظمین می آید، جایی نمی رود و تنها به زیارت بسنده می کند و برمی گردد. گاه می شود که در سال يك یا دو نوبت عبوری ملاقات می شود. به علاوه بنای وی بر کتمان داستان است، مگر برای برخی خواص که از نشر و پخش آن داستان از سوی ایشان در امان باشد؛ چون از تمسخر مخالفان ولادت و غیبت حضرت مهدی علیه السلام می هراسد و نیز می ترسد مردم عوام او را به فخر فروشی و خودستایی و خویشتن داری نسبت دهند.

بدیشان گفتم: تا مراجعت حقیر از نجف، استدعا دارم هر طور شده او را ببینید و قصه را از خودش پرسید که من بدان داستان احتیاج زیادی دارم و وقت هم تنگ است. پس از جدایی من از ایشان به اندازه ی دو یا سه ساعت فاصله ایشان به سوی من آمد و گفت:

از قضایای شگفت این است چون به منزل رفتم بدون فاصله کسی آمد و گفت: جنازه ای از بغداد آورده اند و در صحن گذاشته اند و منتظرند که بر آن نماز بگذارند. چون به صحن رفتم و بر آن نماز جنازه خواندم، دیدم آن حاجی مزبور در زمره ی مشایعت کنندگان است. او را به گوشه ای بردم و پس از امتناع وی برای بیان ماجرا، هر طوری بود وی را به بیان ماجرا فرا خواندم و قصه را از او شنیدم.

من (نیز) خدا را سپاس گفتم و تمام آن ماجرا را از ایشان شنیدم و آن را نوشتم و در کتاب الجتة المأوی درج کردم. پس از مدتی با جمعی از علمای گرانقدر و سادات بزرگوار

به زیارت کاظمین علیهما السلام مشرف شدیم و از آن جا برای زیارت قبور نواب چهارگانه - رضوان الله علیهم - به بغداد رفتیم. پس از ادای زیارت، خدمت جناب سید حسین کاظمینی برادر جناب سید محمد (که قبلا ذکر شد) رسیدیم. او در بغداد ساکن بود و امور شرعی شیعیان بغداد بر عهده ی ایشان بود. از او درخواست کردیم که جناب حاج علی را به حضور طلبد.

پس از حضور حاج علی در آن مجلس از وی درخواست کردیم که آن داستان را نقل کند. او از بیان ماجرا ابا کرد. ما اصرار کردیم، راضی به بیان شد؛ ولی (گفت:) در مجلس دیگری بیان می کنم؛ چون در آن مجلس مردم بغداد نیز حاضر بودند. پس به خلوت رفتیم و او ماجرا را نقل کرد. این نقل با نقل پیشین در دو سه مورد اختلاف داشت.

خودش نیز به سبب طول زمان از (دقت بیان) عذر می خواست. از چهره ی او راستگوی و درستکاری به گونه ای آشکار بود که تمامی حاضران - با دقتی که در امور دینی و دنیوی دارند - به راست بودن ماجرا قطع پیدا کردند. حاج علی - که خدا او را تأیید کند - چنین نقل کرد:

مقدار هشتاد تومان از مال امام علیه السلام بر ذمه ی (1) من بود. از این رو برای پرداخت آن به بزرگان علمای ساکن در نجف اشرف بدان جا رهسپار شدم؛

بیست تومان از آن را به جناب علم الهدی و التقی شیخ مرتضی - اعلی الله مقامه - ، بیست تومان به جناب شیخ محمد حسین مجتهد کاظمینی و بیست تومان هم به شیخ محمد حسن شروقی پرداخت کردم؛ اما تصفیه حساب

ص: 180

کامل برایم ممکن نشد؛ و بیست تومان آن بر ذمه ام باقی ماند. تصمیم گرفتم این مقدار را در بازگشت به جناب شیخ محمد حسن کاظمینی آل یس - ائده الله - پردازم.

چون به بغداد بازگشتم، تصمیم گرفتم بدهی خود را زود پرداخت کنم؛ (اما نزد پول نقد نبود). پس در روز پنجشنبه به زیارت دو امام بزرگوار - حضرت موسی بن جعفر و حضرت جواد علیهما السلام - رهسپار شدم. پس از زیارت بر جناب شیخ - سلمه الله - وارد شدم و بدیشان گفتم: از مال امام علیه السلام بیست تومان بر ذمه ی من است؛ قدری از آن را پرداختم و باقی را وعده کردم پس از فروش برخی اجناس به تدریج بر من حواله کنند که به اهلش برسانم.

در اواخر روز تصمیم گرفتم به بغداد برگردم؛ چون ماندن برایم امکان نداشت؛ زیرا - در بغداد - کار مهمی داشتم. جناب شیخ خواهش کرد که بمانم. ولی عذر خواستم و گفتم: باید مزد عملی کارخانه ی شعر بافی (1) خود را بدهم. چون رسم چنین بود که مزد هفته را در عصر پنجشنبه می دادم. لذا پیاده به سوی بغداد حرکت کردم. هنگامی که یک سوم راه را رفته بودم، آقای با جلال و هیبتی را دیدم که از طرف بغداد به سوی من می آمد. چون نزدیک شد، سلام کرد و دست های خود را برای روی بوسی با من گشود و فرمود: «اهلاً و سهلاً» (2) و مرا در بغل گرفت و معانقه (3) کرد؛ با یکدیگر رو بوسی کردیم. او عمامه ی سبز روشنی بر سر داشت و بر رخسار مبارکش خال سیاه بزرگی بود.

ایستاد و فرمود: حاج علی خیر است، به کجا می روی؟

ص: 181

1- شعر بافی: پارچه بافی

2- از اصطلاحات اعراب است که آن را در زمان احوال پرسی از یکدیگر بکار می برند.

3- (3)

گفتم: کاظمین علیهما السلام را زیارت کردم و به بغداد برمی‌گردم. (چون کار مهمی داشتم که مرا از ماندن بازداشت.)

فرمود: امشب شب جمعه است، برگرد.

گفتم: ای آقای من! متمکن برای ماندن نیستم.

فرمود: هستی! برگرد تا برای تو شهادت دهم که از موالی های جدّم امیر المؤمنین و از موالی های مایی و شیخ هم شهادت دهد. زیرا خدای متعال فرمان داده است که دو شاهد بگیرید.

و این سخن به مطلبی اشاره می‌کرد که در خاطر من بود. تصمیم داشتم از جناب شیخ خواهش کنم نوشته ای به من بدهد که من از موالی های اهل بیت ام و آن را در کفن خود بگذارم.

پس گفتم: تو چه می‌دانی و چگونه شهادت می‌دهی؟

فرمود: کسی که حقّ وی را بدو می‌رسانند، چگونه آن رساننده را نمی‌شناسد؟

گفتم: چه حقّی؟

فرمود: آن که به وکیل من رساندی.

گفتم: وکیل تو کیست؟

فرمود: شیخ محمد حسن.

گفتم: وکیل توست؟

فرمود: وکیل من است.

و (حاج علی) به جناب آقا سیّد محمد گفته بود: در خاطر من خطور کرد چطور این سیّد جلیل مرا به اسم خواند با آن که او را نمی‌شناسم. پس به خود گفتم: شاید او مرا می‌شناسد و من فراموشش کرده‌ام. باز در نفس خود گفتم: این سیّد از من چیزی از حقّ سادات می‌خواهد و خوش دارم چیزی از مال امام علیه السلام بدو بدهم.

پس گفتم: ای سید من! در نزد من چیزی از حقّ شما باقی مانده بود در امر آن (مال) جهت ادای آن به جناب شیخ محمد حسن رجوع کردم تا حقّ شما را به اذن او بپردازم.

وی به روی من تبسمی کرد و فرمود:

- آری بعضی از حقّ ما را به وکلای ما در نجف اشرف رساندی. گفتم: آن چه ادا کردم، قبول شد؟

فرمود: آری!

در خاطر من گذشت که این سید نسبت به علمای اعلام می گوید: «وکلای ما!» و این در نظرم بزرگ آمد. با خود گفتم: علما وکلای در قبض حقوق سادات اند. و مرا غفلت گرفت.

آن گاه فرمود: برگرد و جدّم را زیارت کن.

(من همراه وی به کاظمین) برگشتم در حالی که دست راست او در دست چپ من بود. چون راه افتادیم، دیدم در سمت راست ما نهر آب صافی جاری است و درختان لیمو و نارنج و انار و انگور و غیر آن ها همه میوه (دارند و) بر بالای سر ما سایه انداخته اند؛ با آن که موسم (رویدن) آن (میوه)ها نبود.

گفتم: این نهر و این درختان چیست؟

فرمود: هر يك از موالی های ما که جدّ ما و ما را زیارت کند، این ها با او هست.

گفتم: می خواهم سؤالی کنم.

فرمود: بپرس.

گفتم: شیخ عبد الرزّاق مرحوم، مردی مدرّس بود. روزی نزد او رفتم. شنیدم که می گفت: «کسی که در طول عمر خود، روزها روزه باشد و شب ها را به عبادت بسر برد و چهل حجّ و چهل عمره بجای آورد و در میان صفا و

مروه بمیرد و از موالی های امیر المؤمنین علیه السلام نباشد، برای او چیزی نیست.»

فرمود: آری و الله! برای او چیزی نیست.

سپس از حال یکی از خویشان خود پرسیدم: آیا او از موالی های امیر المؤمنین علیه السلام است؟

فرمود: آری! و هر که به تو متعلق است.

گفتم: سیدنا! (آقای من) برایم مسأله ای است.

فرمود: بپرس.

گفتم: قراء تعزیه ی حسین علیه السلام (برای ما) چنین می خوانند: سلیمان اعمش نزد شخصی آمد و از زیارت سید الشهداء علیه السلام پرسید. وی گفت: بدعت است! پس در خواب هودجی (1) را میان زمین و آسمان دید. سؤال کرد: در آن هودج کیست؟

گفتند: فاطمه زهرا و خدیجه کبری علیهما السلام (هستند).

گفت: کجا می روند؟

گفتند: امشب - که شب جمعه است - به زیارت حسین علیه السلام می روند. دید رقعہ هایی (2) از هودج (بیرون) می ریزد و در آن نوشته است:

«أمانٌ مِنَ النَّارِ لِرُؤَاةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ أمانٌ مِنَ النَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.» « برای زائران حسین علیه السلام در شب جمعه امان از آتش است و در روز قیامت امان از آتش می باشد.»

آیا این حدیث صحیح است؟ فرمود: آری راست و تمام است.

ص: 184

1-- هودج: کجاوه

2- رقعہ : نامه

گفتم: سیدنا! (آقای من) صحیح است که می گویند: هر کس حسین علیه السلام را در شب جمعه زیارت کند، پس برای او امان است؟

فرمود: آری! و الله و اشک از چشمان مبارکش جاری شد و گریست. گفتم: سیدنا! مسئله (آقای من سؤالی دارم).

فرمود: بپرس!

گفتم: سال 1269 حضرت رضا علیه السلام را زیارت کردیم و در "دروت" یکی از عرب های شروقیه را - که از بادیه نشینان طرف شرقی نجف اشرف اند - ملاقات کردیم و او را ضیافت کردیم و از او پرسیدیم: ولایت رضا علیه السلام چگونه است؟ گفت: بهشت است. امروز پانزده روز است که من از مال مولای خود حضرت رضا علیه السلام خورده ام. "منکر" و "نکیر" (1) چه حق دارند در قبر نزد من بیایند؟ گوشت و خون من در مهمانخانه ی آن جناب از طعام آن حضرت رویده است. آیا صحیح است علی بن موسی الرضا علیه السلام می آید و او را از "منکر" و "نکیر" خلاص می کند؟

فرمود: آری! («هُوَ الْأَمَامُ الضَّامِنُ.») (و الله جدم ضامن است).

گفتم: سیدنا! (آقای من) مسأله ی کوچکی است، می خواهم بپرسم.

فرمود: بپرس.

گفتم: زیارت ما از حضرت رضا علیه السلام مقبول است؟

فرمود: قبول است ان شاء الله.

گفتم: سیدنا! مسأله (آقای من! سؤالی دارم).

فرمود: بسم الله.

گفتم: حاج محمد حسین بزّاز باشی پسر مرحوم حاج احمد بزّاز باشی، زیارتش قبول است یا نه؟ و او رفیق من و شریک در مخارج راه

مشهد

ص: 185

رضا علیه السلام بود.

فرمود: عبد صالح زیارتش قبول است.

گفتم: سیدنا! مسأله (آقای من! سؤالی دارم).

فرمود: بسم الله.

گفتم: فلان کس از اهل بغداد همسفر ما بود، آیا زیارتش قبول است؟

جواب نداد.

گفتم: سیدنا! مسأله (آقای من! سؤالی دارم).

فرمود: بسم الله.

گفتم: این کلمه را شنیدی یا نه؟ زیارت او قبول است یا نه؟

جواب نداد.

حاج علی بغدادی نقل کرد: ایشان یکی از چند تن مُتْرِفین(1) بغداد بودند که در بین سفر پیوسته به لَهو و لَعِب مشغول بودن و آن شخص مادر خود را کشته بود.

پس در راه به موضعی از جاده ی وسیعی رسیدیم که در دو طرف آن بوستان ها و مواجِه(2) شهر شریف کاظمین بود و موضعی از جاده به بوستان هایی متصل است که طرف راست آن (راهی است که) از بغداد می آید و آن (بوستان ها) به برخی ایتم سادات تعلق داشت و حکومت به ستم آن را در جاده داخل کرده بود و مردمان متقی و با ورع ساکن این دو شهر، همیشه از راه رفتن در آن قطعه زمین، خود داری می کردند. آن جناب را دیدم که در آن قطعه راه می رود.

گفتم: ای سید من! این موضع مال برخی ایتم سادات است، تصرف در آن روا نیست.

ص: 186

1- - مترفین: مردمان پول داری مبالات.

2- - اراضی حاشیه ی شهر

فرمود: این موضع مال جدّ ما امیر المؤمنین علیه السلام و فرزندان او و اولاد ماست. برای موالی های ما تصرّف در آن حلال است.

در نزدیکی آن مکان در طرف راست، باغی است که مال شخصی به نام حاج میرزا هادی است. او از متمولین معروف عجم بود که در بغداد سکونت داشت.

گفتم: سیدنا! (آقای من) راست است که می گویند زمین باغ حاج میرزا هادی، مال حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام است؟

فرمود: به این چه کار داری و از جواب روی برتافت.

پس به ساقیه ی آبی از رود دجله رسیدیم که برای (آبیاری) مزارع و باغ های آن حدود از جاده می گذرد و آن جا دو راه به سوی شهر وجود دارد: یکی راه سلطانی و دیگری راه سادات. آن جناب به راه سادات میل کرد.

گفتم: بیا از این راه (یعنی راه سلطانی) برویم.

فرمود: نه! از همین راه خودمان می رویم.

پس آمدیم و چند قدمی نرفتیم که خود را در صحن مقدّس نزد کفشداری دیدیم و هیچ کوچه و بازاری را ندیدیم. از طرف "باب المراد" داخل ایوان شدیم که در سمت شرقی و طرف پایین پاست. وی بر در رواق مطهّر مکث نفرمود و اذن دخول نخواند و داخل شد و بر در حرم ایستاد.

پس فرمود: زیارت کن!

گفتم: من قاری نیستم!

فرمود: برای تو (زیارت) بخوانم؟

گفتم: آری! فرمود:

أَدْخُلُ يَا اللَّهُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ

الْمُؤْمِنِينَ، وَ سَاقَ عَلَى بَاقِي أَهْلِ الْعِصْمَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ حَتَّى وَصَلَ إِلَى الْأَمَامِ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

ای خدای! آیا داخل شوم؟ سلام بر تو ای پیامبر خدا، سلام بر تو ای امیر مؤمنان، و هم چنان بر یک یک امامان سلام کرد تا به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام رسید.

سپس روی مبارکش را به طرف من کرد، و در حال تبسم، (قدری) صبر کرد و فرمود: امام زمان خود را می شناسی؟

گفتم: چرا نمی شناسم؟

فرمود: بر امام زمان خود سلام کن.

گفتم:

- «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ، يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ، يَا ابْنَ الْحَسَنِ.» (سلام بر تو ای حجت خدا، ای صاحب الزمان، ای فرزند حسن.)

پس لبخندی زد و فرمود:

- «عَلَيْكَ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.»

پس به حرم مطهر داخل شدیم و ضریح را چسبیدیم و بوسیدیم. پس به من فرمود: زیارت کن!

گفتم: من قاری نیستم.

فرمود: برای تو زیارت بخوانم؟

گفتم: آری!

فرمود: کدام زیارت را می خواهی؟

گفتم: هر زیارت که افضل است مرا بدان زیارت ده.

فرمود:

- زیارت امین الله افضل است. آن گاه مشغول خواندن شد و فرمود:

«السَّلَامُ عَلَيْكُمَا يَا أَمِينِي اللَّهُ فِي أَرْضِهِ وَ حُجَّتَيْهِ عَلَى عِبَادِهِ ...»

در این حال چراغ های حرم را روشن کردند. دیدم شمع ها روشن است؛ ولی حرم به نور دیگری مانند نور آفتاب، روشن و منور بود و شمع ها مانند چراغی بود که روز در آفتاب روشن کنند. مرا چنان غفلت گرفته بود که هیچ ملتفت این آیات نمی شدم. چون از زیارت فارغ شد، از سمت پایین پا به پشت سر آمد و در طرف شرقی ایستاد و فرمود: آیا جدّم حسین علیه السلام را زیارت می کنی؟
گفتم:

- آری! زیارت می کنم؛ شب جمعه است.

پس زیارت وارث را خواند و (در این هنگام) مؤذّن ها از اذان مغرب فارغ شدند. به من فرمود:

- نماز بگذار و به جماعت ملحق شو.

پس به مسجد پشت سر حرم مطهر تشریف آورد و در آن جا جماعت منعقد بود و خود به انفراد در طرف راست امام جماعت و محاذی او ایستاد و من داخل شدم و در صف اوّل برایم مکانی پیدا شد. چون از نماز فارغ شدم او را ندیدم. از مسجد بیرون آمدم، او را در حرم جستّم اما ندیدم. قصد داشتم او را ملاقات کنم و چند قرانی (1) بدو بدهم و شب هم (او را نزد خودم) نگاه دارم که مهمان (من) باشد.

آن گاه به خاطر آمد که این سیّد که بود؟ آیات و معجزات گذشته را ملتفت شدم.

[1] پیروی کردن من از او با وصف داشتن کار مهمی در بغداد.

[2] بردن نام من در حالی که او را ندیده بودم و نمی شناختم.

[3] گفتن او: «موالی های ما» و این که «من شهادت می دهم».

[4] سپس یادم آمد که همراهش در کنار رودی وزیر درختان لیموراه

ص: 189

1- - قران: پول خرد.

رفتیم که (شاخه های آن) بالای سر ما آویزان بود؛ و کدام راه بغداد است که در حال حاضر درختان لیمو دارد.

[5] این که در قلبم خطور کرد از حقّ امام علیه السلام به او چیزی بدهم، و یادآور شدم که به فلان مجتهد مراجعه کرده ام که به اجازه ی او به سادات بدهم، و او بدون مقدمه فرمود: «آری برخی از حقّ ما را در نجف اشرف به وکلای ما دادی.»

[6] نیز یادم آمد که نام همراهم در زیارت حضرت رضا را به اسم برد، و فرمود بنده ی صالح و به پذیرفته شدن زیارت هر دوی ما بشارت داد.

[7] سپس از جواب دادن پیرامون گروهی از بازاریان بغداد خودداری کرد که در زیارت همراه ما بودند، و من از بدکرداری آنان اطلاع داشتم، با این که او از اهالی بغداد نبود و از حالات آنان هم آگاهی نداشت؛ مگر این که از اهل بیت نبوت و ولایت باشد، و به غیب از ورای پرده ای نازک بنگرد. (1)

[8] من از موقع در خواست اذن دخول فهمیدم و یقین کردم که او حضرت مهدی علیه السلام است؛ زیرا هنگامی که به اهل عصمت سلام می داد وقتی به آقایان امام عسکری رسید، به من توجه کرد و گفت: تو امام زمان خود را می شناسی؟ عرض کردم: می شناسم. فرمود: سلام کن. چون سلام کردم تبسم کرد و جواب سلام داد. و دیگر چیزها که باعث شد من یقین کنم که او امام دوازدهم است که درود خدا بر او و پدران پاکش باد و ستایش از آن خداوندگار گیتی است.

پس نزد کفشدار آمدم و از حال آن جناب سؤال کردم. گفت: - بیرون رفت. و پرسید: این سید رفیق توست؟

گفتم:

ص: 190

1- - این بخش در نقل "الجنة المأوی" وجود دارد.

- بلی! پس به خانه ی مهماندار خود رفتم و شب را بسر بردم. چون صبح شد به نزد جناب شیخ محمد حسن رفتم و آن چه دیده بودم برای او نقل کردم. او دست خود را بر دهان گذاشت و مرا از اظهار این قصّه و افشای این سرّ نهی فرمود. و فرمود: خداوند تو را موفق کند.

پس آن را مخفی داشتم و به احدی باز گو نکردم تا آن که يك ماه از این قصّه گذشت. روزی در حرم مطهرّ بودم. سید جلیلی را دیدم که نزدیک من آمد و پرسید: چه دیدی؟ اشاره به قصّه ی آن روز کرد.

گفتم: چیزی ندیدم. باز آن کلام را اعاده کرد. به شدّت انکار کردم. پس از نظرم ناپدید شد و دیگر او را ندیدم. [42]

محدث نوری در کتاب "النجم الثاقب" در ادامه ی داستان حاج علی بغدادی می نویسد :

... اما خبری که در زیارت ابی عبد الله علیه السلام در شب جمعه وارد شده، به نحوی که (او) از صحت آن سؤال کرد، حدیثی است که شیخ محمد بن المشهدی در "المزار الکبیر" از اعمش نقل کرده است. گوید:

من در کوفه منزل کرده بودم. همسایه ای داشتیم که بسیاری اوقات با او می نشستیم. شب جمعه ای بود. بدو گفتم: در مورد زیارت حسین علیه السلام چه نظر داری؟

گفت: (این کار) بدعت است و هر بدعتی گمراهی و هر (باعث) گمراهی در آتش است.

من در حالی که شدیداً غضبناک شده بودم، از نزد او برخاستم، و با خود گفتم: چون سحر شود نزد او می آیم، و از فضایل حسین علیه السلام برای او نقل می کنم اگر بر عناد و دشمنی اصرار کند، او را می کُشم. پس (نیمه شب) نزد او رفتم و در خانه ی وی را کوبیدم و او را به نام صدا زدم. ناگاه همسرش به من گفت:

او از اول شب قصد زیارت حسین علیه السلام کرده است.

به شتاب بیرون رفتم، و به کربلا آمدم. آن مرد را دیدم که سر بر سجده

نهاده، و خدا را می خواند و می گیرد و از خداوند بخشش و آمرزش می طلبد. بدو گفتم: تو دیروز می گفتی زیارت بدعت است، و هر بدعتی ضلالت و گمراهی، و هر صاحب ضلالت و گمراهی در آتش است؛ ولی امروز آن حضرت را زیارت می کنی؟

گفت: ای سلیمان! مرا سرزنش مکن؛ زیرا من برای اهل بیت علیهم السلام امامتی قائل نبودم؛ تا این که دیشب فرا رسید، خوابی دیدم که مرا ترساند.

گفتم: ای شیخ! چه دیدی؟

گفت: مردی را دیدم که نه خیلی بلند قد بود و نه کوتاه، نمی توانم زیبایی و نورانیت او را وصف کنم. او با گروهی همراه بود که گرد او را گرفته بودند.

در پیش رویش سواری بود که تاجی بر سر نهاده بود، و آن تاج چهار گوشه داشت و در هر گوشه گوهری بود که مسافتی به اندازه ی سه روز راه را روشن می کرد. به یکی از همراهانش گفتم: این (سوار) کیست؟

گفت: این محمد مصطفی است.

گفتم: دیگری کیست؟

گفت: علی مرتضی جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است. آن گاه نگاه کردم و شتری از نور را دیدم که بر بالای آن کجاوه ای بود، و در داخلش دو بانو نشسته بودند و آن (کجاوه) میان زمین و آسمان پرواز می کرد.

گفتم: این شتر از آن کیست؟

گفت: به خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله وسلم تعلق دارد.

گفتم: آن نو جوان کیست؟

گفت: حسن بن علی علیهما السلام است.

گفتم: تصمیم دارند به کجا بروند؟ گفتند: همگی به زیارت کشته شده به ستم در کربلا حسین بن علی علیهما السلام

می روند.

تصمیم گرفتم به طرف کجاوه ای بروم که فاطمه زهرا در آن بود، ناگاه دیدم که نوشته هایی در آسمان است و از بالا (به پایین) می ریزد.

پرسیدم: این نوشته ها چیست؟

گفت: در این نامه نوشته است:

«أَمَانُ النَّارِ لِرُؤَاةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ.»

امان از آتش برای زائران حسین بن علی علیه السلام در شب جمعه است. از او يك (امان) نامه (برای خودم) طلبیدم.

به من گفت: تو می گویی: زیارت او بدعت است؟! بدان دست نمی یابی مگر به زیارت حسین علیه السلام بروی و به فضل و شرف او معتقد شوی.

هراسان از خواب برخاستم و همان لحظه زیارت آقایم حسین علیه السلام را قصد کردم؛ و (اکنون) به سوی خدای متعال توبه می کنم.

ای سلیمان! به خدا سوگند از قبر حسین علیه السلام جدا نمی شوم تا روح از بدنم جدا شود. [43]

ص: 194

عالم با جلالت و دانای با ذکاوت، مجمع فضیلت ها و والایی ها، فرد با صفای با وفا، ملاً علی رشتی - که خاک مزارش پاکیزه باد - (این داستان را) برایم نقل کرد؛ و او دانشمندی نیکوکار و پروا پیشه ای گوشه گیر و واجد دانش های گوناگون و فردی با بصیرت و نقاد و از شاگردان استاد گران قدر (میرزا محمّد حسن شیرازی) بود که سایه اش پایدار باد. چون درخواست اهالی "لار" از نواحی فارس از نداشتن عالم جامع نافذ الحکم بالا گرفت، (استاد معظّم میرزا محمّد حسن شیرازی) آن مرحوم را بدان جا فرستاد. وی (در آن جا) با سعادت زیست و با ستایش مُرد. من مدّت ها در سفر و حضر مصاحبتش بودم و در اخلاق و فضایل چون وی کم دیده ام.

او گفت:

يك وقتى از زیارت حضرت ابا عبد الله الحسين عليه السلام باز می گشتم. از راه فرات به نجف اشرف می رفتم. چون به یکی از کشتی های کوچک سوار شدم که میان کربلا و طویرج کار می کرد؛ دیدم افرادی که سوار کشتی اند همگی از اهالی حلّه اند؛ و راه حلّه و نجف از طویرج جدا می شود. آن جماعت همگی به لهو و لعب و شوخی مشغول شدند، جز يك تن که او در

ص: 195

کارهای آنان وارد نمی شد. از چهره اش آثار افتادگی و وقار ظاهر بود؛ نه شوخی می کرد و نه می خندید. آن گروه روش او را ردّ می کردند، و بر او عیب می گرفتند؛ با این حال در خورد و خوراک و آشامیدنی ها با ایشان شریک بود. از او بسیار تعجب کردم؛ ولی مجال سؤال نبود؛ تا این که به جایی رسیدیم که به خاطر (عمق) کم آب، کشتی قادر به پیشروی نبود؛ لذا صاحب کشتی ما را از کشتی پیاده کرد؛ در نتیجه در کنار رود راه را پیش گرفتیم.

اتفاقاً با آن شخص همراه شدم. از علّت کناره گیری وی از دوستانش و بدگویی آنان بدو، پرسیدم.

گفت: ایشان از خویشان من و از اهل سنّت اند؛ پدرم نیز از ایشان است؛ ولی مادرم اهل ایمان می باشد؛ من نیز در سلك آنان بودم؛ اما خدا به برکت حضرت حجّت صاحب الزّمان علیه السلام به خاطر تشیّع بر من منت نهاد.

از چگونگی ایمانش پرسیدم.

گفت: نام من یاقوت است. در کنار پل حلّه روغن می فروشم. يك سالی به خاطر خریدن روغن از حلّه به اطراف و نواحی، نزد بادیه نشین های از اعراب بیرون رفتم؛ چند منزلی دور شدم تا آن چه خواستم، خریدم؛ و با گروهی از اهل حلّه برگشتم. در یکی از منازل فرود آمدیم و خوابیدیم؛ چون بیدار شدم کسی را ندیدم. همه رفته بودند. راه ما از صحرای بی آب و علفی می گذشت که درندگان بسیار داشت و نزدیک ترین آبادی (با آنجا) فرسنگ ها راه فاصله داشت.

پس برخاستم و بار را بر مرکب خویش نهادم؛ و در پی آنان روان شدم؛ ولی راه را گم کردم و حیران و سرگردان گشتم و از درندگان و تشنگی در طول روز ترسیدم.

پس از خلفا و مشایخ (خود) پناه خواستم، و از ایشان یاری جست، و

آنان را در نزد خدا شفیع قرار دادم، و بسیار گریستم؛ اما از ایشان چیزی آشکار نشد.

پیش خود گفتم: من از مادرم می شنیدم که می گفت: ما امام زنده ای داریم که کنیه اش "ابا صالح" است؛ او گم شدگان را به راه می رساند؛ و به فریاد در ماندگان می رسد؛ و ناتوانان را یاری می کند.

پس با خدای متعال پیمان بستم که اگر بدو پناه جستم، و او مرا یاری کرد، به آیین مادرم درآیم. لذا او را صدا زدم و بدو پناه جستم؛ ناگاه کسی را دیدم که همراه من راه می رود. بر سرش عمامه ی سبزی داشت که رنگش مانند این بود، و به علف های سبزی که در کنار رود روییده بود، اشاره کرد؛ آن گاه راه را به من نشان داد، و به من امر کرد که به آیین مادرم درآیم و کلماتی فرمود که من فراموش کرده ام. و فرمود:

بزودی به قریه ای می رسی که اهل آن جا همگی شیعه اند.

گفت: پس گفتم: ای آقای من! شما همراه من تا آن قریه می آید؟ سخنی فرمود که معنایش این بود:

- خیر، زیرا هزار نفر در جاهای گوناگون از من پناه خواسته اند. باید ایشان را نجات دهم. این حاصل کلام آن جناب بود.

سپس از من پنهان شد. من راه زیادی نرفتم که به آن قریه رسیدم، در حالی که آن قریه در مسافت دوری بود؛ همراهان (من) يك روز بعد از من بدان جا رسیدند. چون وارد حله شدم، به خدمت آقای فقیهان سید مهدی قروینی - که خاک مزارش پاکیزه باد - رسیدم و داستان را برای او نقل کردم. او دانستی های دینم را به من آموخت. از او پرسیدم چه کنم تا دگر بار به دیدار حضرتش علیه السلام شرفیاب شوم؟

فرمود: حضرت ابا عبد الله حسین علیه السلام را چهل شب جمعه زیارت کن.

(یاقوت) گفت: من مشغول شدم؛ شب های جمعه از حله برای زیارت

بدان جا می رفتم، تا آن که يك (شب) باقی مانده بود؛ روز پنجشنبه بود. از حله به کربلا رفتم. چون به دروازه ی شهر رسیدم، دیدم کارگزاران ستمگران در نهایت سختگیری از واردین مجوز ورود می خواهند؛ من نه مجوز داشتم و نه پول آن را. پس حیران شدم. مردم جلو دروازه مزاحم یکدیگر بودند. چند بار خواستم خود را مخفی کنم و از میان ایشان بگذرم؛ اما میسر نشد. در این حال صاحب خود حضرت صاحب الامر علیه السلام را دیدم که در قیافه ی طلاب عجم، عمامه ی سفیدی بر سر دارد، و داخل شهر است. چون آن جناب را دیدم، از ایشان یاری خواستم؛ آن حضرت از شهر بیرون آمد، و دست مرا گرفت و از دروازه عبور داد، و کسی مرا ندید. چون داخل (شهر) شدم، دیگر آن جناب را ندیدم و حیران باقی ماندم. و برخی لطایف این واقعه از خاطر من رفته است. [44]

آقای فقیهان، مورد استناد عالمان، دانشمند ربّانی، تأیید شده به لطف های پنهانی، جناب سیّد مهدی قزوینی - که خود نگارنده ی کتاب های فراوانی است و در حلّه سیفیّه ساکن است - مرا خبر داد و گفت:

پدرم - که خدا مقامش را بلند پایه گرداند - مرا خبر داد و گفت: نیمه شب روز چهاردهم شعبان از حلّه به منظور زیارت امام حسین علیه السلام بیرون آمدم. چون به رود هندیّه رسیدم، و به طرف غربی آن رفتم؛ زواری را دیدم که از حلّه و اطراف آن و نجف و نواحی مختلفش برای زیارت آمده بودند؛ و همگی در خانه های قبیله ی بنی طرف و قبایل و عشایر هندیّه رحل اقامت افکنده بودند؛ و برایشان راهی به سوی کربلا نبود. زیرا قبیله ی عنزه در سر راه فرود آمده و عبور و مرور را قطع کرده بودند و نمی گذاشتند احدی از کربلا خارج و یا بدان جا وارد شود، مگر این که او را غارت می کردند و در سختی می افکندند.

گفت: من در نزد مرد عربی فرود آمدم. نماز ظهر و عصر را بجا آوردم و به انتظار نشستم تا ببینم کار زائران به کجا می انجامد. آسمان ابری بود و باران کم کم می بارید. ما در این حال نشسته بودیم، دیدیم تمامی زائران از خانه ها بیرون آمدند، و به سوی کربلا براه افتادند. به شخصی که نزد من بود، گفتم: برو و سؤال کن چه خبر شده؟

پس بیرون رفت و برگشت؛ و به من گفت: قبیله ی بنی طرف با اسلحه ی گرم بیرون آمده اند، و تعهد کرده اند که زائران را به کربلا برسانند، اگر چه کار به جنگ با عنزه بینجامد.

چون این سخن را شنیدم، به آنانی که همراه من بودند گفتم: این سخن اصلی ندارد. زیرا بنی طرف لیاقت جنگ با عنزه را در خشکی ندارند. من گمان می کنم این کار حيله ای برای بیرون کردن زوار از خانه هایشان است؛ زیرا ماندن زائران در نزد ایشان بر آن ها سنگین شده؛ چرا که باید مهمانداری کنند.

در این حال بودیم که زوار به طرف خانه های خود برگشتند؛ و معلوم شد حقیقت مطلب همان است که من گفتم. آنان دیگر داخل خانه ها نشدند، و در سایه ی خانه ها نشستند؛ آسمان هم ابری بود. در این حال، رقت قلبی شدیدی بر من غلبه کرد و دل شکستگی سختی برایم پیدا شد. زیرا دیدم که زوار را از خانه ها بیرون کرده اند. پس به سوی خدای متعال دست به دعا برداشتم؛ و به پیامبر و خاندان پاکش - که درود خدا بر او و خاندانش باد - توسل جستم؛ و برای زوار به خاطر بلایی که گرفتارش شده بودند، پناهی خواستم.

در این حال بودیم که دیدیم سواری (به سوی ما) می آید، در حالی که بر اسب نیکویی چون آهو (1) سوار است؛ فرد با کرامتی چون او را ندیده بودم. در دستش نیزه ی بلندی بود، و آستین ها(ی خود) را بالا زده و اسب را (به سرعت) می راند، تا این که بر در خانه ای که من در آنجا ساکن بودم، ایستاد؛ و آن خانه ای بود که از پشم بافته شده بود، و اطراف آن را بالا زده بودند.

سلام کرد و ما (هم) جواب سلامش را دادیم.

گفت: مولانا (اسم مرا برد) مرا فردی که به تو سلام می فرستد، به سوی

ص: 200

1- - یعنی آسیبی بود که در سال چهارم حیات خویش وارد شده بود.

تو برانگیخت؛ که ایشان "کنج محمد آغا" و "صفر آغا" هستند. آن دوازده صاحب منصب های لشکر عثمانی اند، و می گویند:

هر آینه زوار (به سوی کربلا) بیابند که ما عنزه را از راه دور کردیم؛ و با لشکرهای (خود) در پشته ی سلیمانیه منتظر زائرانیم.

بدو گفتم: تو تا پشته ی سلیمانیه با ما می آیی؟

- آری.

ساعت خود را از (جیب) بغل در آوردم، دیدم تقریباً دو ساعت و نیم از روز مانده است.

گفتم: اسب مرا حاضر کردند.

آن مرد عرب بیابانی - که ما در منزلش بودیم - به من چسبید و گفت: ای مولای من! جان خود و این زائران را در خطر نینداز. امشب را نزد ما باشید، تا کار روشن شود.

بدو گفتم: به خاطر درك زیارت مخصوص چاره ای جز سوار شدن نیست.

چون زوار دیدند که ما سوار شدیم، پیاده و سواره در عقب ما حرکت کردند. پس به راه افتادیم؛ آن سوار مذکور چون شیر بیشه در جلو ما بود، و ما در پشت سرش می رفتیم، تا این که به پشته ی سلیمانیه رسیدیم. آن سوار از آن جا بالا رفت؛ ما نیز از او پیروی کردیم؛ سپس از آن جا پایین رفت. ما تا بالای پشته رفتیم، اثری از آن سوار ندیدیم. گویا به آسمان رفت، یا در زمین فرو شد و نه فرمانده ی لشکری دیدیم و نه لشکری.

به همراهانم گفتم:

- آیا شگی باقی می ماند که او صاحب الامر نباشد؟

- به خدا سوگند نه. موقعی که او در جلو ما می رفت، تأمل زیادی کردم، گویا قبلاً او را

ص: 201

دیده ام؛ ولی چیزی به خاطر نمی‌آید، که چه موقع او را ملاقات کرده‌ام. وقتی از ما جدا شد، یاد آمد او همان شخصی است که در حله به منزل من آمده و مرا از واقعه‌ی سلیمانیه با خبر کرده بود.

و اما قبیله‌ی عنزه، دیگر هیچ اثری از ایشان در منزل هایشان ندیدیم، و با هیچ کدامشان برخورد نکردیم؛ کسی را هم ندیدم که از حال آنان پرسیم، تنها غبار شدیدی را دیدیم که در وسط بیابان (به آسمان) بلند شده است. پس وارد کربلا شدیم. اسبانمان ما را به سرعت پیش می‌بردند، تا این که به دروازه‌ی شهر رسیدیم. لشکریانی را دیدیم که در بالای دژهای شهر مستقرند.

به ما گفتند: از کجا آمدید؟ و چگونه (بدین جا) رسیدید؟

آن گاه به سیاهی زائرانی (که از عقب می‌آمدند) نگاه کردند، و گفتند:

سبحان الله! این صحرا از زائران پر شده است! پس عنزه به کجا رفتند؟!

بدیشان گفتیم: در شهر بنشینید و روزی خویش را بگیرید که «از برای مگه مالکی است که آن را حفظ می‌کند.»

سپس وارد شهر شدیم. دیدیم "کنج محمد آغا" بر روی تختی نزدیک دروازه‌ی شهر نشسته است. بدو سلام کردم. او در مقابل من برخاست. گفتیم: - این افتخار برای تو کافی است که در آن هنگام به زبان (حضرتش) یاد شدی؟

- داستان چیست؟

- من داستان را برایش نقل کردم.

- ای آقای من! من از کجا می‌دانستم که تو به زیارت می‌آیی تا پیکری را نزد تو بفرستم؟ من و لشکر من پانزده روز است که در این شهر محاصره شده‌ایم، و از ترس عنزه قدرت بیرون آمدن نداریم.

آن گاه پرسید: عنزه به کجا رفتند؟

گفتم: نمی دانم جز این که غبار شدیدی را در وسط بیابان دیدیم. گویا غبار کوچ کردن آن ها بود.

ساعت را بیرون آوردم، دیدم يك ساعت و نیم (به پایان) روز مانده، و تمام سیر ما در مدّت يك ساعت انجام شده بود، در حالی که بین منزل های قبیله ی بنی طرف تا کربلا سه ساعت راه است. پس شب را در کربلا بسر بردیم.

چون صبح شد از داستان عنزه سؤال کردیم؛ یکی از زارعینی که در باغ های کربلا بود، گفت: عنزه در منزل ها و خیمه های خویش بودند، ناگاه سواری - که بر اسب نیکوی فربهی سوار بود - بر ایشان ظاهر شد و در دستش نیزه ی بلندی بود، به صدای رسا بر ایشان صیحه زد:

يَا مَعَاشِرَ عَنزَةَ قَدْ جَاءَ الْمَوْتُ الزُّوَامُ. عَسَاكِرُ الدَّوْلَةِ الْعُثْمَانِيَّةِ تَجَبَّهَتْ عَلَيْكُمْ بِخَيْلِهَا وَرَجْلِهَا، وَهَاهُمْ عَلَى أَثَرِي مُقْبِلُونَ فَارْجُلُوا وَ مَا أُظُنُّكُمْ تَنْجُونَ مِنْهُمْ.

ای گروه عنزه به تحقیق مرگ سریع در رسید. لشکریان دولت عثمانی همراه سواره ها و پیاده ها به شما روی کرده اند، آنان به دنبال من می آیند. پس کوچ کنید و گمان ندارم که از ایشان نجات یابید.

پس خدا ترس و خواری را بر ایشان مسلط کرد، تا حدّی که مرد به خاطر شتاب در حرکت برخی ااث منزل خود را باقی می گذاشت. ساعتی طول نکشید که تمام آنان کوچ کردند و رو به بیابان نهادند.

بدو گفتم: ویژگی های آن سوار را برایم وصف کن.

او نقل کرد. (پس از گفتن وی) دیدم همان سواری است که همراه ما آمد. سپاس از آن خداوندگار گیتی است و درود بر محمّد و خاندان پاکیزه اش باد.

این را فرد کم مقدار، میرزا صالح حسینی به رشته ی تحریر در آورده است. [45]

سید محمد مهدی بحر العلوم رحمه الله (1155 - 1212 ق) [46] به قصد تشرّف به سامرا تنها به راه افتاد. در بین راه به این مسأله فکر می کرد که گریه ی بر امام حسین علیه السلام گناهان را می آمرزد. همان وقت متوجّه شد شخص عربی سوار بر اسب به او رسید و سلام کرد. بعد پرسید:

جناب سید در چه چیز به فکر فرو رفته ای؟ و در چه می اندیشی؟ اگر مسئله ی علمی است بفرمایید شاید من هم اهل باشم؟

سید بحر العلوم عرض کرد: - در این فکر می کنم که چطور خدای تعالی این همه ثواب به زائران و گریه کنندگان حضرت سید الشهداء علیه السلام می دهد؟ مثلاً در هر قدمی که در راه زیارت بر می دارند ثواب يك حج و يك عمره در نامه ی عملشان می نویسند و برای يك قطره ی اشک تمام گناهان صغیره و کبیره شان آمرزیده می شود؟

آن سوار عرب فرمود: سلطانی به همراه درباری های خود به شکار می رفت. در شکارگاه از لشکریان دور شد و به سختی فوق العاده ای افتاد و بسیار گرسنه شد. خیمه ای را دید، وارد آن خیمه شد. در آن سیاه چادر، پیر زنی را با پسرش دید. آن ها در گوشه ی خیمه بز شیر دهی داشتند و از راه مصرف شیر آن بز زندگی خود را می گذراندند. وقتی سلطان وارد شد او را نشناختند، ولی به خاطر پذیرایی از مهمان، آن بز را سر بریدند و کباب

کردند. چون چیز دیگری برای پذیرایی نداشتند. سلطان شب را همان جا خوابید. روز بعد از ایشان جدا شد و هر طوری بود خودش را به درباری های رساند و جریان را برای اطرافیان نقل کرد. در انتها از ایشان سؤال کرد: اگر من بخوام میهمان نوازی پیر زن و فرزندش را پادشاه داده باشم باید چه عملی را انجام دهم؟

یکی از حضار گفت: به او صد گوسفند بدهید.

دیگری - که از وزرا بود - گفت: صد گوسفند و صد اشرفی بدهید.

دیگری گفت: فلان مزرعه را به ایشان بدهید.

سلطان گفت: هر چه بدهم کم است. زیرا اگر سلطنت و تاج و تختم را هم بدهم آن وقت مقابله به مثل کرده ام. چون آن ها هر چه داشتند به من دادند. من هم باید هر چه دارم به ایشان بدهم تا سر به سر شود.

بعد سوار عرب به سید فرمود:

- حالا جناب بحر العلوم حضرت سید الشهداء علیه السلام هر چه از مال و منال و اهل و عیال و پسر و برادر و دختر و خواهر و سر و پیکر داشت همه را در راه خدا داد. پس اگر خدا به زائران و گریه کنندگان آن حضرت این همه اجر و ثواب بدهد نباید تعجب کرد؛ چون خدا که خدایی اش را نمی تواند به سید الشهداء علیه السلام بدهد، پس هر کاری که می تواند آن را انجام می دهد؛ یعنی با صرف نظر از مقامات عالی خود امام حسین علیه السلام، به زوار و گریه کنندگان آن حضرت هم درجاتی عنایت می کند. در عین حال این ها را جزای کامل برای فداکاری آن حضرت نمی داند.

وقتی شخص عرب این مطالب را فرمود از نظر سید بحر العلوم غایب شد. [47]

آية الله حاج شيخ علي اكبر نهاوندی (1280 - 1369 ق.) گوید: آقای حاج میرزا محمد علی گلستانه ی اصفهانی قدس سره فرمود:
عموی من آقا سید محمد علی رحمه الله برایم نقل کرد:

در زمان ما در اصفهان شخصی به نام "جعفر" بود که شغل نعل بندی داشت. او بعضی حرف ها را می زد که موجب طعن و ردّ مردم شده بود. مثلاً می گفت: با طيّ الارض به کربلا رفته است. یا می گفت: مردم را به صورت های مختلف دیده و خدمت حضرت صاحب الامر علیه السلام رسیده است. ولی بعدها به خاطر حرف های مردم آن صحبت ها را ترك کرد.

روزی به زیارت مقبره ی متبرکه ی "تخت فولاد"⁽¹⁾ می رفتم. در بین راه دیدم جعفر نعل بند هم به آن طرف می رود. نزدیک او رفتم و گفتم: میل داری در راه با هم باشیم؟

گفت: اشکالی ندارد، با هم گفت و گو می کنیم و خستگی راه را هم نمی فهمیم.

قدری با هم گفت و گو کردیم تا بالاخره از او پرسیدم: این صحبت هایی که مردم از تو نقل می کنند، چیست؟ آیا صحّت دارد؟

گفت: آقا از این مطلب بگذرید.

ص: 206

1- از قبرستان های مهمّ در اصفهانی است که قبر بسیاری از اولیای خدا در آن جاست و مزاری به نام "إِسْغِيّاي نبي" در آن جا وجود دارد. این قبرستان پس از "وادی السلام" در نجف اشرف از اعتبار بسیار زیادی برخوردار است.

اصرار کردم و گفتم: من که بی غرضم؛ مانعی ندارد بگویی.

گفت: من 25 سفر از پول کسب خودم به کربلا مشرف شدم. در همه ی سفرها برای (درک روز) زیارتی عرفه می رفتم. (1) در سفر بیست و پنجم بین راه شخصی یزدی با من رفیق شد. چند منزل که رفتیم، مریض شد و کم کم مرض او شدت یافت، تا به منزلی رسیدیم که ترسناک بود. به خاطر ترسناک بودن آن ناحیه، قافله را دو روز در کاروانسرا نگه داشتند، تا قافله های دیگر برسد و جمعیت زیادتر شود. حال این زائر یزدی هم خیلی سخت شد و مشرف به مرگ گشت.

روز سوم - که قافله خواست حرکت کند - من در کاروی متحیر ماندم که چطور او را بدین حال تنها بگذارم و نزد خدای متعال مسئول شوم؟ یا نزد او بمانم و از زیارت عرفه - که 24 سال برای درک آن جدیت داشته ام - محروم شوم؟!

بالاخره بعد از فکر زیاد تصمیم گرفتم بروم؛ لذا هنگام حرکت قافله پیش وی رفتم و گفتم: من می روم و دعا می کنم خداوند تو را شفا ارزانی کند.

تا این سخن را شنید اشکش سرازیر شد و گفت: من يك ساعت دیگر می میرم؛ صبر کن وقتی از دنیا رفتم خورجین و اسباب و الاغ من مال تو، فقط مرا با این الاغ به "کرمانشاه" ببر و از آن جا هر طوری که راحت باشد، به کربلا برسان.

وقتی این حرف را گفتم و من گریه ی او را دیدم، دلم به حالش سوخت و همان جا ماندم و قافله رفت. مدت زمانی که گذشت آن زائر یزدی از دنیا

ص: 207

1- - از روزهای زیارتی قبر مطهر سید الشهداء - که خیلی تأکید شده - زیارت روز عرفه (نهم ذی الحجّة) است. در روایت بیان شده است: خدای متعال در این روز اول به زوّار قبر سید الشهداء نظر می کند، سپس به حاجیان در صحرای عرفات.

رفت. من او را بر الاغ بستم و حرکت کردم. وقتی از کاروانسرا بیرون آمدم، دیدم از قافله هیچ اثری نیست، جز گرد و غباری که از دور دیده می شد.

يك فرسنگ راه رفتم؛ اما جنازه را هر طور بر الاغ می بستم، چون مقداری راه می رفتم، می افتاد و هیچ قرار نمی گرفت. بالاخره دیدم نمی توانم آن را ببرم. حالم خیلی پریشان شد و به خاطر تنهایی، ترس بر من مستولی گشت. همان جا ایستادم و به جانب حضرت سید الشهداء علیه السلام توجه کردم و با چشم گریان گفتم:

آقا! من با زائر شما چه کنم؟! اگر او را در این بیابان رها کنم، نزد خدا و شما مسئولم؛ اگر هم بخواهم او را بیاورم، توانایی ندارم.

ناگهان دیدم چهار تن سوار پیدا شدند و آن سواری که بزرگ آن ها بود، فرمود: «جعفر! با زائر ما چه می کنی؟»

عرض کردم: آقا چه کنم؟ در کار او در مانده ام!

آن سه تن دیگر پیاده شدند. يك تن از آن ها نیزه ای در دست داشت، آن نیزه را در گودال آبی - که خشك شده بود - فرو برد؛ (از آن جا) آب جوشید و گودال پر از آب شد. آن میّت را غسل دادند. بزرگ آن ها جلو ایستاد و با هم نماز میّت را خواندیم و بعد هم او را محکم بر الاغ بستند و ناپدید شدند.

من به راه افتادم. ناگاه دیدم از قافله ای که پیش از ما حرکت کرده بود، گذشتم و جلو افتادم. کمی گذشت دیدم به قافله ای که پیش از آن قافله حرکت کرده بود، رسیدم. بعد هم طولی نکشید که دیدم به "پل سفید" نزدیک کربلا رسیده ام. در تعجب و حیرت بودم که این چه جریان و حکایتی است! میّت را بردم و در "وادی ایمن" دفن کردم. قافله ی ما تقریباً بعد از 20 روز به کربلا رسید. هر کدام از اهل قافله

می پرسید: تو کی و چگونه آمدی! من قضیه را برای برخی به اجمال و برای برخی با شرح می گفتم و آن ها هم تعجب می کردند.

تا آن که روز عرفه شد و به حرم مطهر مشرف شدم؛ ولی با کمال تعجب دیدم مردم را به صورت حیوانات می بینم؛ از قبیل: گرگ، خوک، میمون و غیره و جمعی را هم به صورت انسان می دیدم!

از شدت وحشت برگشتم و مجدداً قبل از ظهر مشرف شدم؛ باز مردم را به همان حالت دیدم. برگشتم و بعد از ظهر (به حرم) رفتم و باز مردم را همان طور مشاهده کردم!

روز بعد که (به حرم) رفتم دیدم همه به صورت انسان اند. خلاصه بعد از این سفر، چند سفر دیگر (به کربلا) مشرف شدم؛ باز هم روز عرفه مردم را به صورت حیوانات مختلف می دیدم و در غیر آن روز به صورت انسان می دیدم. به همین جهت تصمیم گرفتم دیگر برای زیارتی عرفه مشرف نشوم.

وقتی این وقایع را برای مردم نقل می کردم (آنان) بدگویی می کردند و می گفتند: برای يك سفر زیارت چه ادعاهایی می کند؟!

لذا نقل این قضایا را به کلی ترك کردم؛ تا آن که شبی با خانواده ام در اصفهان مشغول غذا خوردن بودیم. صدای در بلند شد. وقتی در را باز کردم دیدم شخصی می فرماید: حضرت صاحب الامر علیه السلام تو را خواسته اند.

به همراه ایشان رفتم، تا به "مسجد جمعه" رسیدم. دیدم آن حضرت علیه السلام در محلی که منبر بسیار بلندی در آن بود، بالای منبر تشریف دارند و آن جا مملوّ از جمعیت است. حاضران همه عمامه داشتند و لباس هایشان مثل لباس شوشتری ها بود. به فکر افتادم که در بین این جمعیت چطور می توانم خدمت ایشان برسم؛ اما حضرت علیه السلام به من توجه فرمود و صدا زد:

«جعفر! بیا.»

من رفتم و تا مقابل منبر رسیدم. فرمود:

«چرا برای مردم آن چه را که در راه کربلا دیده ای نقل نمی کنی؟»

عرض کردم:

آقا! نقل می کردم؛ از بس مردم بدگویی کردند، دیگر بیان نکردم.

حضرت فرمود: «تو کاری به حرف مردم نداشته باش؛ آن چه را که دیده ای نقل کن تا مردم بفهمند ما چه نظر لطف و مرحمتی به زائر جَدّمان سید الشهداء علیه السلام داریم.» [48]

ص: 210

1- سید محمد تقی موسوی اصفهانی، مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم، ج 2، ص 46: یکی از دوستان صالحم بر ایم نقل کرد که: مولایمان حضرت حجت علیه السلام را در خواب دیدار کرده بود، و حضرتش سخنی فرموده بودند که مضمونش این است: «إِنِّي لَأَدْعُو لِمُؤْمِنٍ يَذْكُرُ مُصِيبَةَ جَدِّي الشَّهِيدِ ...» .

2- سید علی بن طاووس، اللهوف علی قتلی الطفوف، صص 97 - 98: أَلَا وَإِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ بَيْنَ السَّلَّةِ وَ الدَّلَّةِ وَ هَيْهَاتَ لَهُ ذَلِكَ مِنِّي وَ هَيْهَاتَ مِنَّا الدَّلَّةُ أَبِي اللَّهِ، ذَلِكَ لَنَا وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ حُجُورٌ طَابَتْ وَ طَهَّرَتْ وَ أُتُوفُ حَمِيَّةً وَ نُفُوسٌ أَيْبَةً أَنْ نُؤْتَرَ طَاعَةَ اللِّئَامِ عَلَى مَصَارِعِ الْكِرَامِ. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج 45، ص 9: أَلَا إِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ بَيْنَ الْقَلَّةِ [السَّلَّةِ] وَ الدَّلَّةِ وَ هَيْهَاتَ مَا أَخَذُ الدَّيْنَةَ أَبِي اللَّهِ، ذَلِكَ وَ رَسُولُهُ وَ جُدُودٌ طَابَتْ وَ حُجُورٌ طَهَّرَتْ وَ أُتُوفُ حَمِيَّةً وَ نُفُوسٌ أَيْبَةً لَا تُؤْتَرُ مَصَارِعَ اللِّئَامِ عَلَى مَصَارِعِ الْكِرَامِ. ابو منصور طبرسی، الاحتجاج، ج 2، ص 300: عَنْ مُصَدِّعِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ لَمَّا اسْتَكْفَى النَّاسُ بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ رَكِبَ فَرَسَهُ وَ اسْتَنْصَتِ النَّاسُ فَحَمِدَ اللَّهُ - وَ أَتْنِي عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: ... أَلَا وَإِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ تَرَكَنِي بَيْنَ السَّلَّةِ وَ الدَّلَّةِ وَ هَيْهَاتَ لَهُ ذَلِكَ مِنِّي هَيْهَاتَ مِنَّا الدَّلَّةُ أَبِي اللَّهِ، ذَلِكَ لَنَا وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ حُجُورٌ طَهَّرَتْ وَ جُدُودٌ طَابَتْ أَنْ يُؤْتَرَ طَاعَةَ اللِّئَامِ عَلَى مَصَارِعِ الْكِرَامِ همین عبارت محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج 45، ص 83، ح 10.

ابن شعبه حرانی، تحف العقول، صص 241 - 243: أَلَا وَإِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ مَتَابِعًا بَيْنَ اثْنَتَيْنِ بَيْنَ الْمِلَّةِ وَ الدَّلَّةِ وَ هَيْهَاتَ مِنَّا الدَّيْنَةَ يُأْبَى اللَّهُ، ذَلِكَ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ حُجُورٌ طَابَتْ وَ أُتُوفُ حَمِيَّةً وَ نُفُوسٌ أَيْبَةً وَ أَنْ نُؤْتَرَ طَاعَةَ اللِّئَامِ عَلَى مَصَارِعِ الْكِرَامِ.

3- محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج 45، ص 12: ثُمَّ صَاحَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَا مِنْ مُغِيثٍ يُغِيثُنَا لِوَجْهِ اللَّهِ! أَمَا مِنْ ذَابٍّ يَذُبُّ عَن حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ!

همو، بحار الانوار، ج 45، ص 46: ... نادى هل من ذاب يذب عن حرم رسول الله! هل من موحد يخاف الله فينا! هل من مغيث يرجو الله في إغائتنا! وازتفعت أصوات النساء بالعويل. سيد علي بن طاووس، اللهوف على قتلي الطفوف، ص: 116: ... نادى هل من ذاب يذب عن حرم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم! هل من موحد يخاف الله فينا! هل من مغيث يرجو الله بإغائتنا! هل من معين يرجو ما عند الله في إغائتنا! فازتفعت أصوات النساء بالعويل ...

4- علي بن عيساي إربلي، كشف الغمة، ج 2، صص 50 - 51: ... ويحككم يا شيعة الشيطان! إن لم يكن لكم دين ولا تخافون المعاد فكونوا أحرارا وازجعوا إلى أنسابكم إن كنتم أعرابا كما تزعمون أنا الذي أقاتلكم فكفوا سفيهاكم و جهالككم عن التعرض لحرمة النساء لم يقاتلنكم. سيد علي بن طاووس، اللهوف على قتلي الطفوف، ص 119: فصاح ويلكم يا شيعة آل أبي سفيان إن لم يكن لكم دين و كنتم لا تخافون المعاد فكونوا أحرارا في دنياكم هذه وازجعوا إلى أحسابكم إن كنتم عربا كما تزعمون. قال: فناده شمر لعنه الله: ما تقول يا ابن فاطمة؟ فقال: إني أقول أقاتلكم و تقاتلونني و النساء ليس عليهن جناح فامنعوا عتاتكم و جهالككم و طعاتكم من التعرض لحرمة ما دمت حيا. همين مطلب با اختلاف اندكى محمد باقر مجلسي، بحار الأنوار، ج 45، ص 51: ويحككم يا شيعة آل أبي سفيان إن لم يكن لكم دين و كنتم لا تخافون المعاد فكونوا أحرارا في دنياكم وازجعوا إلى أحسابكم إذ كنتم أعرابا. فناده شمر فقال: ما تقول يا ابن فاطمة؟

قال: أقول: أنا الذي أقاتلكم و تقاتلونني و النساء ليس عليهن جناح فامنعوا عتاتكم عن التعرض لحرمة ما دمت حيا.

5 - شوری (42): 23.

6 - محمد باقر مجلسي، بحار الأنوار، ج 45، ص 60: وقال صاحب المناقب و محمد بن أبي طالب: قتل الحسين عليه السلام ... أقبل فرس الحسين عليه السلام وقد عدا من بين أيديهم أن لا يؤءخذ فوضع ناصيته في دم الحسين عليه السلام ثم أقبل يركض نحو خيمة النساء و هو يصدهل و يصدر برأسه الأءرض عند الخيمة حتى مات. فلما نظر أخوات الحسين و بناته و أهله إلى الفرس ليس عليه أحد رفعن أصواتهن بالبكاء و العويل و وضعت أم كلثوم يدها على أم رأسها و نادت: و محمداه! و جداه! و نبياه! و أبا القاسماه! و علياه! و جعفراه! و حمزاه! و حسناه هذا حسين بالءراء، صريع بكر بلاء، مجزور الرأس من القفا، مسلوب العمامة و الرداء. ثم غشي عليها.

ص: 212

7 - محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج 45، صص 58 - 59: وَرَوَى حَمِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ: ... قَالَ ثُمَّ أَخْرَجُوا النِّسَاءَ مِنَ الْخَيْمَةِ وَأَشَدَّ عَمَلُوا فِيهَا النَّارَ فَخَرَجْنَ حَوَاسِدَ رُؤْسِ لِبَاتٍ حَافِيَاتٍ بَاكِياتٍ يَمْشِينَ سَبَايَا فِي أَسْرِ الذَّلَّةِ وَقُلْنَ بِحَقِّ اللَّهِ إِلَّا مَا مَرَزْتُمْ بِنَا عَلَى مَصْرَعِ الْحُسَيْنِ. فَلَمَّا نَظَرَتِ السُّوْءُ إِلَى الْقَتْلَى صَحْنٌ وَضَرْبٌ وَجَوْهَةٌ. قَالَ: قَوْلُ اللَّهِ لَا أُنْسَى زَيْنَبَ بِنْتَ عَلِيٍّ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَهِيَ تَتَدَبُّ الْحُسَيْنَ وَتُنَادِي بِصَوْتِ حَزِينٍ وَقَلْبٍ كَثِيبٍ: وَامُحَمَّدَاهُ صَلَّى عَلَيْكَ مَلِيكَ السَّمَاءِ ...

8 - سيّد علی بن طاووس، اللهوف علی قتلی الطفوف، صص 133 و 134.

9 - محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج 45، ص 60.

10 - ابن طیفور احمد بن ابی طاهر (204 - 280 ق)، بلاغات النساء، ص 35 و ابن نما حلی (567 - 645)، مثير الاحزان، صص 101 - 102 و ابو منصور احمد بن علی طبرسی (از علماء قرن ششم)، الاحتجاج، ج 2، ص 307 و سيّد علی بن طاووس، اللهوف علی قتلی الطفوف، ترجمه، صص 181 - 186 و محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج 45، صص 133 - 135.

11 - سيّد علی بن طاووس، الإقبال بالأعمال الحسنة فيما يُعمل مرّة في السنة، ج 3، صص 73 - 80 و محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج 101، صص 269 - 274.

12 - سيّد علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن محمد بن طاووس از بزرگان امامیه در قرن هفتم هجری است. وی در میان دانشمندان امامیه به ابن طاووس معروف است. در جلالت قدر و صفای سیرت و کثرت بصیرت، چون او را کم می توان نشان کرد. وی پیش از ظهر روز پنجشنبه نیمه ی ماه محرّم سال 589 در شهر حلّه به جهان چشم گشود. پدرش شریف سعد الدین ابو ابراهیم سيّد موسی بن جعفر و مادرش دختر جناب ابو الحسين ورام بن ابی فراس بود. سيّد علی از طرف مادر از کردهای ایل "جاوانی" شهر حلّه بود و از طرف پدر نسبش به داوود بن حسن مثنی از اولاد حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام می رسید. ابن طاووس در ابتدای عمر از جدش جناب ورام و پدرش سيّد موسی بهره های دانشی و بینشی فراوان برد. سپس در حدود سال 625 به شهر بغداد رهسپار شد که در آن زمان مرکز دولت عباسی در آن روزگار بود. مدّت 15 سال در آن شهر توقف کرد. سپس به نجف اشرف رفت و سه سال در این شهر ماند. از آن جا به کربلا هجرت کرد و سه سال نیز در این شهر سکونت گزید. آن گاه به کاظمین رفت و در آن شهر هم سه سال ماند. تصمیم داشت سه سال نیز در سامرا زندگی کند؛ ولی شرایط حاکم بر آن

ص: 213

شهر در آن روزگار مانع از این کار شد. وی در دوره ی هجوم تاتار (در سال 652) به بغداد بازگشت و تا تصرف این شهر توسط سپاه مغول در آن جا ماند. او از علمای شیعی و سخت پای بند این مذهب بود و در هیچ شرایطی از مبانی شیعی عدول نمی کرد؛ ولی به خاطر حسن سلوک اجتماعی، سخت مورد توجه المستنصر بالله، منصور بن محمد بن احمد (جل 623 - 640) خلیفه ی عباسی بود و خلیفه منصب وزارت را بدو پیشنهاد کرد. سید ابن طاووس در نهایت بیداری و هوشیاری در جواب خلیفه گفت: «اگر مراد خلیفه از تعیین من به این منصب این است که بر خلاف مشیت خدا و رسولش رفتار کنم؛ بدین مطلب می توان دست یافت و فراوان اند کسانی که به این منصب قیام کنند؛ اما اگر بر اساس مقیاس های شرعی عمل کنم، دشمنانم زیاد می شوند چون باید در کار حاکمان مقرب نزد خلیفه با دلیل و برهان تشکیک کنم. و اگر در خلال کارگزاری برای مردم، کار به پیروی از اهل بیت علیهم السلام بینجامد، این سیره ای نیکو و انتصابی سلیم خواهد بود؛ نه به صورتی که اکنون حال امت بر طبق آن است.» وی در عین اجتناب زیبا از وزارت، بر خلیفه ی عباسی اتمام حجت هم کرد. ابن طاووس از امکانات اجتماعی خویش در جهت حال شیعیان - که برخی از آنان امکانات زیادی در اختیار نداشتند - بهره می برد. داستان اسماعیل بن عیسای هرقلی شهره ی دوران شده است. (1)

سید ابن طاووس گرچه خود فقیهی توانا بود و بر مبانی شرعی تسلط داشت، ولی در پی مراجعه ی بزرگان به وی جهت پذیرش ریاست شرعی و مناسب دینی، از پذیرش ریاست دینی اجتناب کرد. او دلیل این اجتناب را در لابه لای وصیت های خود به فرزندش سید محمد چنین می نگارد:

«یکی از استادانم از من خواست که به تدریس و تعلیم مردم پردازم و در مراجعات آنان فتوی دهم و راه علمای پیشین را بپیمایم. آن گاه دیدم خدای - جل جلاله - در قرآن شریف به جدت محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) آن صاحب مقام والا می فرماید: «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ الْيَمِينَ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ فَمَا لَكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ بِحَاجِرِينَ» (2) آیا می بینی که این سخن از جانب خداوندگار

ص: 214

1- - علی بن عیسای اربلی، کشف الغمّة، به نقل از محدث نوری، النجم الثاقب، صص 228 - 231.

2- - حاقّه (69): 44 تا 47: اگر (او) پاره ای گفته ها بر ما بسته بود، دست راستش را سخت می گرفتیم، سپس رگ قلبش را پاره می کردیم و هیچ يك از شما مانع از (عذاب) او نمی شد.

گیتی برای تهدید کسی است که نزد او گرامی ترین موجود اولین و آخرین است؛ در صورتی که سخنی را به حق تعالی نسبت دهد! پس آن گاه که به این نکته توجه کردم؛ از مبادرت به فتوی احساس کراهت نمودم و پرهیز کردم که مبادا در کار فتوی قولی بر خلاف گویم و در پی ریاست افتم که منظور از آن تقرّب به حق تعالی نباشد.» [برگرفته از: فانوس، صص 167 - 168]

ابن طاووس از نزدیک شدن به دستگاه عباسیان به شدت ابراز بیزاری و نفرت می کرد و همکاری با آنان را مایه بی آبرویی در سرای آخرت می دانست. وی در سفارش های خود به فرزندش محمد چنین می نگارد: «ای محمد فرزندم! ... بدان که اگر من در سراسر زندگانی به بیماری دیوانگی یا به مرض پیسی و خوره دچار می شدم بر من از گرفتاری به منصب های دولتی آسان تر بود که چهره ی اسلام از آن تیره گردد و چیزی از آن چه را که پیمبران و جدّ محمد صلی الله علیه و آله وسلم بنیان نهادند، ویران کنم و مایه ی ننگ او گردم و چنان کنم که دشمنان دین او به سرزنش، سخنان ناروا گویند و در این سوء شهرت با دشمنان یاری و همکاری کنم. زیرا در این حال دشمنان می گویند و می پندارند اگر دین جدّ ما محمد صلی الله علیه و آله وسلم این چگونگی ها را که متصدیان مقامات دولتی دارای آن اند، نداشت و مشتمل بر هول و هوسبازی و هوسناکی و تظاهر به ارتکاب کارهای حرام نبود، فلانی که فرزند اوست و تظاهر به پای بندی به ناموس دین می کند، با والیان و دولتیان وارد کار نمی شد و در راهی که مایه ی اهانت به مراسم جدّ او و نیاکان گذشته ی اوست با آن ها همگامی نمی کرد و به اموری که خلاف شیوه ی دین او باشد، شادمان نمی شد و این بد نهادی را به آن دین نسبت نمی داد. پس بنگر که هنگام سكرات مرگ، مصیبت و ندامت من چگونه خواهد بود و در روز شمار در چه جایگاه قرار خواهم داشت و محاسبه ی من از چه قرار خواهد بود و نادانی و خواری من تا کجاست. با کدام چشم و با چه رو جدّ محمد صلی الله علیه و آله وسلم و پیشگامان آزادگی را بنگرم و با چه روی به آنان دیده افکنم ...» (1)

با تمام این دوری جستن ابن طاووس از نزدیکی به خلیفه و ورود در دستگاه خلافت عباسی، ولی در ابتدای حمله ی هلاکو به عراق در عهد خلافت بنی عباس - که منجر به فرو پاشی خلافت عباسی شد - وی بر جلوگیری از حمله ی سلطان ایلخانی به بغداد تصمیم گرفت. ولی خلیفه به این سخن وی توجهی نکرد. [فانوس، صص 223 - 224]

ص: 215

در پی حمله‌ی هلاکو به عراق و قتل عام مردم این کشور - به ویژه ساکنان بغداد - تلاش‌های سید علی ابن طاووس و شیخ سدید الدین یوسف بن علی المطهر پدر علامه‌ی حلّی و خواجه نصیر الدین طوسی (1) موجب شد عموم شیعیان و برخی از عالمان عامّه - هم چون ابن ابی الحدید معتزلی شارح نهج البلاغه - جان سالم بدر برند. تفصیل این ماجرا در کتاب‌های تاریخ به ویژه عصر فروپاشی خلافت عباسی مندرج است. (2) سید ابن طاووس در دوره‌ی مستنصر عباسی (جل. 623 - 640)، نقابت طالبیان را نپذیرفت؛ اما در عهد هلاکو نقیب شیعه در عراق شد (3) و سه سال و 11 ماه از دوران نقابت او گذشته بود که جهان را بدرود گفت.

صفای سیرت سید ابن طاووس باعث شد که از ناحیه‌ی مقدّس حضرت بقیّة الله علیه السلام عنایات فراوانی بدو شود و توفیق بهره‌وری از شجره‌ی ولایت مهدوی در عصر غیبت برای وی تا حدودی گشوده گردد. خود در مهج الدعوات می‌گوید: من در سرّ من رأی بودم. در وقت سحر دعای حضرت صاحب الامر علیه السلام را شنیدم. پس از دعایی که آن را خواندند و در یاد من باقی ماند، ذکر فرمودند: «الْأَحْيَاءُ مِنْهُمْ وَالْأَمْوَاتِ.» و بعد از آن گفتند: «وَأَبْقِيَهُمْ (یا آن که گفتند: وَ أَحْيِيَهُمْ)

ص: 216

1- - در داستان ورود هلاکو به بغداد گفته‌اند: سید مجد الدین محمد بن حسن بن طاووس همراه سدید الدین پدر علامه حلّی و جمعی دیگر از علما به نزد هلاکو رفتند و برای حلّه امان گرفتند. صاحب ریاض العلماء از تاریخ مولی فخر الدین تباکنی نقل کرده است: سید مجد الدین محمد بن حسن بن طاووس حلّی و سدید الدین یوسف بن مطهر مکتوبی نزد هلاکو فرستادند و اظهار اطاعت و انقیاد بر او کردند و گفتند: ما در اخبار علی علیه السلام یافتیم که تو بر این بلاد قاهر خواهی شد و خبر روایت شده از علی علیه السلام در خروج هلاکو و غلبه‌ی او بر بغداد را نقل کردند. هلاکو ایشان را اکرام کرد و حلّه را امان داد. سپهر در ناسخ التواریخ در ذکر بنی طاووس گفته است: یکی از بنی طاووس در عراق سید مجد الدین محمد بن حسن بن طاووس صاحب کتاب البشارة است و در آن کتاب اخبار و آثار رسیده را نقل می‌کند و غلبه‌ی مغول را بر آن بلاد و انقراض دولت بنی العباس را می‌نویسد. ولی شیخ حسن بن سلیمان حلّی شاگرد شهید اول در کتاب منتخب البصائر کتاب بشارت را به سید علی بن طاووس نسبت داده است. (برگرفته از: میرزا حسین نوری، النجم الثاقب، ص 251)

2- - تفصیل این سخن را در کتاب کشف الحق، اثر علامه‌ی حلّی، کشف المحجّة اثر سید ابن طاووس، زبدة التواریخ، اثر حافظ ابرو، تاریخ شاه شجاع، اثر ابن هلال، مجالس المؤمنین، اثر قاضی نور الله شوشتری و النجم الثاقب، اثر میرزا حسین نوری، ص 251 می‌توان یافت.

3- - برنامه‌ی سعادت، ترجمه‌ی کشف المحجّة، سید ابن طاووس، مقدمه‌ی عالم رجالی، شیخ محمد رازی.

في عَزَّنا وَ مُلْكنا وَ سُلْطاننا وَ دَوْلَتنا (1)». این حکایت در شب چهارشنبه بیست و سوم ماه ذی القعدة سال 638 هجری بود.

نیز علامه ی مجلسی در بحار الأنوار نقل می کند: سید ابن طاووس سحرگاه در سرداب مقدس از حضرت صاحب الامر شنید که حضرتش چنین دعا می کرد: «اللَّهُمَّ إِنَّ شَيْئًا يَعْتَنَّا خُلِقَتْ مِنْ شُعَاعِ أَنْوَارِنَا وَ بَقِيَّةِ طِينَتِنَا وَ قَدْ فَعَلُوا ذُنُوبًا كَثِيرَةً اتَّكَلُوا عَلَيَّ حُبْنًا وَ وِلَايَتِنَا، فَإِنْ كَانَتْ ذُنُوبُهُمْ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ فَاصْصَفْ عَنْهُمْ فَقَدْ رَضِينَا وَ مَا كَانَ مِنْهَا فِي - ما بَيْنَهُمْ فَاصْصَلِحْ بَيْنَهُمْ وَ قاصِّ بِهَا عَنْ حُمْسِنَا وَ أَدْخِلْهُمْ الْجَنَّةَ وَ زَحْزِحْهُمْ عَنِ النَّارِ وَ لَا تَجْمَعْ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ أَعْدَائِنَا فِي سَخَطِكَ النَّارِ. (2)

«خدایا همانا شیعیان ما از پرتو انوار ما و باقی مانده ی گل وجود ما آفریده شده اند؛ و اینان با پشت گرمی به دوستی ما گناهان زیادی انجام می دهند. (خدایا) اگر گناهان ایشان بین تو و بین ایشان است، پس از ایشان درگذر، که ما از آن ها راضی شدیم؛ و اگر آن گناهان بین خودشان است، پس میان ایشان را اصلاح کن و به خمس ما قصاص فرما و ایشان را به بهشت وارد کن و از آتش دور فرما و میان ایشان و دشمنان ما در آتش خشم خویش جمع نکن. ابن طاووس طریق نوینی در مباحث اعتقادی بنا نهاد و آن مراجعه ی مستقیم به آثار امامان پاک علیهم السلام به دور از نحله های فلسفی، عرفانی و کلامی بود.

او در کتاب کشف المحجبة، در خطاب به فرزندش محمد گوید: «بر تو باد که کتاب "نهج البلاغة" را با تأمل مطالعه کنی و در اسرار و حکمت های آن به ژرفی بیندیشی و در کتاب "مفصل بن عمر" که سرور ما امام صادق علیه السلام در آثار آفرینش برای او املا فرموده اند، تفکر کنی و کتاب "اهلیلجة" را - که عبرت ها در آن مسطور و منعکس است - مورد توجه قرار دهی؛ زیرا اعتنا و برخورداری از نکته هایی که پیامبران و جانشینان و اولیای آنان - که بر همه درود الاهی نثار باد - گفته اند با فطرت و عقل سلیم منطبق است و بسی سود در بر دارد.» [رک. فانوس، ص 13]

ص: 217

1- - یعنی: و زندگان ایشان را باقی گذار یا آن که مردگان ایشان را در زمان غلبه و پادشاهی و ایام سلطنت و دولت ما زنده گردان.

2- - بحار الأنوار، ج 53، ص 302.

وی در بیان دلیل روی گردانی خود از راه متکلمان گوید: «ای محمد فرزندم! وای کسانی که این کتاب را مطالعه خواهید کرد! بدانید که من این سخنان را از آن روی نمی گویم که به علم کلام جاهل باشم و نکته ها و پرسش و پاسخ مطالب آن را ندانم؛ بلکه آن چه به دانستن آن حاجت است، می دانم و در این علم کتاب ها خوانده ام که نیاز مرا برمی آورد و آن را در خطبه ی کتاب "المحجة لثمره المهجة" نوشته ام و آن جا گفته ام که چگونه به این علم اشتغال ورزیدم و آن را در محضر چه استادانی فرا گرفتم و چه چیز مرا از تباه کردن زندگانی در پیروی آنان منصرف کرد.» [رك. فانوس، ص 25] بزرگانی در مجاورت با سید ابن طاووس تربیت شدند و از او بهره بردند و مطالب فراوانی از او نقل کردند. از آن جمله اند: شیخ سدید الدین یوسف بن علی المطهر (پدر علامه ی حلّی)، شیخ جمال الدین یوسف بن حاتم بن خوز عاملی شامی، علامه حلّی جمال الدین حسن بن یوسف بن علی بن محمد بن مطهر حلّی (647 - 740)، شیخ تقی الدین حسن بن علی بن داوود حلّی (647 - 740)، سید غیاث الدین عبد الکریم بن أحمد بن طاووس (648 - 693) نگارنده ی فرحة الغری.

آثار ابن طاووس عبارت اند از:

الإبانة في معرفة أسماء كتب الخزانة، الإجازات لكشف طرق المفازات فيما يُحصى من الإجازات، أسرار المودعة في ساعات الليل و النهار، أسرار الصلاة و أنوار الدعوات، الإصطفاء في أخبار الملوك و الخلفاء، إغاثة الداعي و إعانة الساعي، الأقبال لصالح الأعمال، الأمان من أخطار الأسفار و الأزمان، أنوار أخبار أبي عمرو الزاهد، الأنوار الباهرة في انتصار العترة الطاهرة، البشارات بقضاء الحاجات على يد الأئمة بعد الممات، البهجة لثمره المحجة، التّشريف بتعريف وقت التّكليف، التّحصين في أسرار ما زاد على كتاب اليقين، التّوفيق للوفاء بعد التفرّيع في دار الفناء، جمال الأسبوع بكمال العمل المشروع، الدرّوع الواقية من الأخطار في ما يُعمل في كلّ شهر على التّكرار، ربيع الألباب، رُوح الأسرار و رُوح الأسمار، رَيُّ الظّمآن من مروىّ محمّد بن عبد الله بن سليمان، زهرة الربيع في أدعية الأسابيع، سعد السّعود للنفوس منضود، السّعادات بالعبادات، شفاء العقول من داء الفضول، الطرائف في معرفة مذاهب الطوائف، طُرف من الأنباء و المناقب، غياث سلطان الوری لسكّان الثّرى، فتح الأبواب

ص: 218

بین ذوی الألباب و بین ربّ الأرباب، فتحٌ محجوب الجواب الباهر فی شرح وجوب خلق الکافر، فرج المهموم بمعرفة منهج الحلال و الحرام من علم النجوم، فرحة الناظر و بهجة الخاطر ممّا رواه والدي موسى بن جعفر، فلاح السائل و نجاح المسائل، القبس الواضح من کتاب النفیس الواضح، لباب المسرّة من کتاب مزار ابن ابي قرة، المُجتبی من الدعاء المجتبی، محاسبة

النفس، المزار، مسالك المحتاج إلى مناسك الحاج، مصباح الزائر و خناح المسافر، المصمّار، الملاحم و الفتن فی ظهور الغائب المنتظر، الملهوف علی قتلي الطفوف، المنتقي من العوذ و الرقي، مهج الدعوات و منهج العنايات، مهمات فی صلاح المتعبّد و تتمات لمصباح المتهدّد، الموسعة و المضايقة، اليقين فی إمرة أمير المؤمنين عليّ بن ابي طالب و كشف المحجّة لثمرة المهجّة.

از سيّد عليّ بن طاووس دو پسر و دو دختر باقی ماند:

1 - صفیّ الدّین محمّد ملقب به مصطفی (643 - 680). او پس از پدر سمت نقابت را عهده دار شد. ابن طاووس کتاب "کشف المحجّة" و "کتاب التّشريف بتعريف وقت التّکليف" را برای وی نگاشت.

2 - رضیّ الدّین علیّ او در سال 648 زاده شد و کتاب "زوائد الفوائد" از آثار اوست. وی پس از برادر سمت نقابت را عهده دار شد و این منصب در خاندان او باقی ماند. 3 - شرف الأشرف. بنا به نقل پدر این دختر در 12 سالگی قرآن مجید را حفظ کرد.

4 - فاطمه.

ابن طاووس در صبح روز پنجم ماه ذی القعدة سال 664 در گذشت. در مدفن او اختلاف است. برخی آرامگاه او را در کاظمین دانسته اند و برخی در حلّه نقل کرده اند و گروهی در نجف اشرف خوانده اند. (1)

13 - محمّد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج 102، ص 276.

14 - میرزا حسین نوری طبرسی، نفّس الرحمن فی فضائل سلمان، ص 253.

ص: 219

1- - علامه مجلسی، بحار الانوار، ج 1، صص 146 - 143 و مقدمه فاضل ارجمند سيّد عليّ رضوی بر کتاب مهج الدعوات و منهج العنايات.

15 - شیخ علی یزدی حائری، إلزام التّاصّب في إثبات الحجّة الغائب، ج 1، ص 429.

16- میرزا آبی الفضل طهرانی، شفاء الصّدور، ج 1، ص 242.

17- سیّد نعمه الله جزایری، نور البراهین، ج 1، ص 49.

18- محمّد بن المشهدی، المزار الكبير، صص 496-513.

19- محمّد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج 98، صص 317 - 327.

20- سیّد جعفر مرتضی، خلفیات کتاب مأساة الزّهراء علیها السلام، ج 1، ص 211.

21- شیخ جلال الدین علی الصغیر، الولاية التكوینیة، الحقّ الطبیعی للمعصوم، ص 22.

22- میرزا حسین نوری، الجنة المأوی، الفائدتان مهمّتان الاولى و بحار الانوار، ج 53، صص 321 - 322.

23- محمّد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج 98، ص 231.

24- همو، بحار الأنوار، ج 98، ص 327.

25- علامه ی حلی، منتهی المطلب، ج 2، ص 28.

26- سیّد محمّد جواد عاملی، مفتاح الكرامة، ج 4، ص 247.

27- سیّد جعفر مرتضی، خلفیات کتاب مأساة الزّهراء علیها السلام، ج 1، ص 213.

28- محمّد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج 98، صص 328 - 329.

29- از دانشمندان و روایان مهمّ شیعه و از اصحاب حضرت عسکری علیه السلام که تا سال 307 هجری زنده بوده، و بسیاری از روایات محمّد بن یعقوب کلینی در "الکافی" به نقل از اوست.

30- ابو جعفر محمّد بن حسن طوسی، مصباح المتهجّد، صص 758 - 759 و محمّد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج 98، صص 347 - 348، ح 1.

31- طرابوزان Tarabuzan (= طرابوزن = طرابزون = طرابزنده) ولایتی است در ترکیه ی آسیا که از شمال به بحر اسود، از جنوب به ارزروم و سیواس، از مشرق به ارزروم و قفقاز و از مغرب به قسطنطنیه محدود است. مساحت آن 12,000 میل مربع و متجاوز

از يك میلیون تن سکنه دارد و یکی از شهرهای آن طرابوزان است که در ساحل بحر اسود واقع است و دارای 97,000 تن سکنه و آن پایتخت امپراتوری ای بود که توسط "کمنوس" (1204 - 1461 میلادی) تأسیس شده بود. [رک. دکتر محمّد معین، فرهنگ فارسی، ج 5

32- ارز روم Arz_e rum (= ارزن الروم = ارزنة الروم) یونانی آن "تئودوسیو پلیس"، از شهرهای ترکیه است که سر راه نجد ایران به آسیای
صغیر قرار گرفته و 163,000 تن

ص: 220

جمعیت دارد. شهری صنعتی و تجارتي است. روس ها آن را در 1828، 1878 و 1916 میلادی اشغال کردند. آخرین معاهده بین ایران و عثمانی - که به جنگ های طولانی دو کشور پایان داد - در آن شهر امضا شد. این نام را به صورت "ارض روم" یا "ارض روم" نویسند و خطاست. [رك. دكتر محمّد معین، فرهنگ فارسی، ج 5، ص 121]

33- میرزا حسین نوری، النّجم الثّاقب، صص 342 - 344، داستان هفتادم.

34- محمّد بن حسن طوسی، مصباح المتهجّد، صص 715 - 718.

35- شیخ صدوق، کمال الدین، ج 2، صص 454 - 465 و ابو منصور طبرسی، الاحتجاج، ج 2، صص 461 - 464 و محمّد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج 98، صص 78 - 88، ح 1.

36- حُلوان شهری بزرگ و پر نعمت در عراق بوده است واقع در انتهای حدود شهر بغداد و نزدیک به کوهستان های آن. گویند به نام "حلوان بن عمران بن حاف بن قضاعة" - که یکی از ملوک آن سرزمین بوده - نام گذاری شده است. در کتاب "ملحمة" منسوب به بطلمیوس آمده است: طول حلوان 71 درجه و 45 دقیقه و عرض آن 34 درجه است. ابوزید گوید: حُلوان شهر معموری است که در سرزمین عراق پس از کوفه و بصره و واسط و بغداد و سرّ من رأی شهری به آبادی و بزرگی آن نیست. این شهر کوهستانی است و گاه برف در آن ریزش می کند. انار و انجیر آن معروف است. در اطراف آن چند چشمه از آب های معدنی کبریتی است که برای معالجه برخی از امراض مفید است. حُلوان در سال 19 یا 16 هجری به دست مسلمین فتح شد. [برگرفته از: علی اکبر دهخدا، لغت نامه، ذیل حُلوان]

37- محمّد بن حسن طوسی، الغیبة، صص 185 - 188 و محمّد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج 53؛ صص 193 - 196.

38- شیخ صدوق، کمال الدین، ج 2، صص 507 - 509، محمّد بن حسن طوسی، الغیبة، صص 324 - 326، و ابو منصور طبرسی، الاحتجاج، ج 2، صص 471 - 473 و محمّد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج 44، صص 273 - 274.

39- ابو منصور طبرسی، الاحتجاج، ج 2، ص 489، محمّد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج 53، ص 165.

40- میرزا حسین نوری، الجتّة المأوی، الحکایة السّادسة، صص 226 - 227.

41- ابو منصور طبرسی، الاحتجاج، ج 2، ص 489، محمّد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج 53، ص 165.

42- میرزا حسین نوری، النّجم الثّاقب، داستان سی و یکم، صص 484 - 494.

43- محدث نوری، دار السلام، ج 1، صص 245 - 246 این ماجرا را از «المُنتَخَب» شیخ فخر الدین طریحی نقل کرده است.

44- میرزا حسین نوری، الجنة المأوی، داستان چهل و هفتم.

45- همو، الجنة المأوی، داستان چهل و ششم.

46- سیّد محمّد مهدی طباطبایی در سال 1154 یا 1155 در کربلا زاده شد. دوران کودکی را در کربلا سپری کرد. علوم ابتدایی را در کودکی در همان شهر آموخت. فقه را پای درس پدر و درس اصول فقه را پای درس استاد کل وحید بهبهانی و خارج اصول را پای درس شیخ یوسف بحرانی صاحب الحدائق (متوفای 1186) خواند و به درجه ی اجتهاد نایل شد. در سال 1169 از کربلا به نجف اشرف رفت و از درس اساتید آن شهر نیز بهره برد و به مقام بلند دانش دست یافت. سیّد محمّد مهدی طباطبایی در طی سفری به ایران در سال 1186، لقب بحر العلوم

را در خراسان از سیّد میرزا مهدی اصفهانی خراسانی فیلسوف ایرانی (1153 - 1217) دریافت کرد. وی در سال 1193 از خراسان به سوی نجف اشرف رفت و در اواخر همین سال به قصد زیارت خانه ی خدا و اصلاح مواقف و تأسیس برخی مواقیت حج به مکه رفت و بیش از دو سال در آن جا سکونت گزید. به خاطر بلندای دانش و عظمت مقامش برای وی کرسی درس اقامه کردند و صاحبان تمام مذاهب اسلامی پای درس او حاضر شدند. صاحب هر مذهبی می کوشید وی را به مذهب خود نسبت دهد؛ زیرا سیّد مذهب خویش را پنهان می کرد. این شعر از اوست:

أَحْمَدُ جَدِّي ، أُمَّا وَالِدِي

مَالِكِي ، لَكِن دِينِي شَافِعِي

وَ اعْتِقَادِي حَنَفِي ، وَ أَنَا

شَافِعِي بِدَلِيلِ قَاطِع

وَ أَرَايَ الْحَقَّ مَعَ السُّنَّةِ

فِي كُلِّ مَا قَالُوا بِأَمْرِ جَامِع

عَلَيَّ رَابِعٌ لِلْخُلَفَا

ارْتَضِيَهُمْ لِأَخَوْفِ مَانِعِي

وَ أَنَا أَلْعَنُ مَنْ يَلْعَنُهُمْ

وَ هُوَ عِنْدِي كَافِرٌ بِالصَّانِعِ

در عبارات "أحمد جدی" منظورش چنین بود: نیای من "احمد" یعنی پیامبر اسلام است؛ ولی مردم گمان می کردند که احمد بن حنبل،

رئیس مذهب حنبلی را می گوید. در عبارت "أَمَّا وَالِدِي مَالِكِي" مرادش این بود که پدرم ملك من است؛ به استناد حدیث روایت شده که می گوید: «أَنْتَ وَمَا تَمْلِكُ لِأَبِيكَ.» (تو و آن چه را که مالك می شوی از آن پدرت می باشد.) ولی مردم گمان می کردند که مرادش مالك بن انس رئیس مذهب مالکی است. در عبارت "لَكِنْ دِينِي شَافِعِي" منظورش این بود که در قیامت دینش

(یعنی اسلام) شفاعت کننده اوست؛ ولی مردم گمان می کردند که مراد وی محمد بن ادریس شافعی رئیس شافعیان است. در عبارت "وَ اعْتِقَادِي حَنَفِي" منظورش این بود که بر آیین حنیفیت ابراهیمی ام و در عبارت "وَ اَنَا شَافِعِي بِدَلِيلِ قَاطِع" منظورش این بود که به دلایل قطع و محکم قائل به موضوع شفاعت در روز قیامت ام همان شفاعتی که به برکت پیامبر خدا و امامان پاک پدید می آید؛ ولی مردم گمان می کردند مرادش ابو حنیفه رئیس حنفیان می باشد. در عبارت "وَ اَرَايَ الْحَقَّ مَعَ السُّنَّةِ" منظورش این بود حق در سنت نبوی است؛ چون اهل سنت واقعی شیعیان امامیه اند؛ زیرا ایشان قرآن و عترت را در کنار هم پذیرفته اند و به سنت نبوی در نص بر وصایت امیر المؤمنین و امامان هدایت عمل کرده اند. ولی مردم گمان می کردند که مرادش اهل سنت (یعنی پیروان خلفای سه گانه) است. در عبارت "عَلِيٌّ رَابِعٌ لِخُلَفَاءِ" منظورش حضرت علی بن حسین زین العابدین بود که ایشان چهارمین امام و وصی پس از پیامبر است و در عبارت "ارْتَضِيَهُمْ لَأَ خَوْفٍ مَانِعِي" منظورش برگزیدن امامان هدایت همان دوازده جانشین واقعی پیامبر است. ولی مردم گمان می کردند که مرادش سه خلیفه اول و دوم و سوم می باشد و سید مهدی آنان را به امامت برگزیده است. در عبارت "وَ اَنَا اَلْعَنُ مَنْ يَلْعَنُهُمْ" منظورش این بود: هر که دوازده امام را نفرین کند، من او را لعنت می گویم و در عبارت "وَ هُوَ عِنْدِي كَأَفْرِ بِالصَّانِعِ" هر که به این خاندان جسارت کند من او را کافر به خدا می دانم؛ زیرا بنا بر روایات فراوان نبوی و ولوی هر که به پیامبر خدا و امامان پاک جسارت کند کافر می شود و حکم کفار در مورد او اجرا می گردد. ولی مردم گمان می کردند که وی مخالفان خلفای سه گانه را لعنت می کند و ایشان را کافر می انگارد. به هر روی بحر العلوم تا پایان اصلاحات در مکه و اصلاح مواقف و تأسیس برخی مواقیت، مذهب خود را پنهان می کرد. پس از اتمام این کار اعلام تشیع کرد؛ لذا بحث و مناظرات فراوانی میان او و علمای مذاهب در مکه رخ داد. بحر العلوم تمام دلایل ایشان در مخالفت با مذهب خاصه را رد می کرد تا جایی که جمله‌گی مخالفان بر فضل و دانش و بلندای بینش او اقرار کردند و گفتند: «إِنْ كَانَ لِلشَّيْعَةِ مَهْدِيٌّ يُنْتَظَرُ فَأَنْتَ ذَلِكَ الْمَهْدِيُّ الْمُنتَظَرُ بِلَا رَيْبٍ.» (اگر در میان شیعیان مهدی منتظری باشد به حتم تو همان مهدی منتظری!). [رك. الفوائد الرجالية، ج 1، صص 35 - 36، مقدمه]

در اثنای اقامت سید در مکه برای وی تشریفی به آستان مبارك حضرت بقیة الله نقل شده است.

ملاً زین العابدین سلماسی ناظر امور سید بحر العلوم در ایام مجاورت وی در مکه بود.

آن جناب با آن که در شهر غربت سکونت داشت و از اهل و خویشان دور بود، در بذل و بخشش قوی القلب بود و به زیادی مخارج در مکه توجّهی نداشت. پس روزی دیدم هیچ چیز نداریم. به سیّد عرض کردم: مخارج زیاد است و چیزی در دست نیست. ایشان چیزی نفرمود. به حسب عادت، هر روز صبح طوافی دور کعبه می کرد و به خانه می آمد و به اتافی که مخصوص خودش بود، می رفت. ما برای او قلیانی می بردیم. او قلیان می کشید و آن گاه بیرون می آمد و در اتاق دیگر می نشست و شاگردان از هر مذهبی جمع می شدند و برای هر گروه بنا بر مذهب خود آنان درس می گفت. من در آن روز از تنگدستی - که روز گذشته ابراز کرده بودم - دوباره شکایت کردم. سیّد چون آن روز از طواف برگشت بنا بر عادت هر روزه من قلیان را آماده کردم. ناگاه دیدم کسی در را می کوبد. سیّد به شدّت مضطرب شد و به من گفت: قلیان را بگیر و از این جا بیرون ببر! و خود به شتاب برخاست و نزدیک در خانه رفت و در را باز کرد. شخص با جلالتی در شکل اعراب داخل شد و در اتاق سیّد نشست و سیّد در نهایت خواری و زبونی و ادب در کنار در ورودی نشست و به من اشاره کرد قلیان را نزدیک نبرم. ساعتی نشستند و با یکدیگر سخن می گفتند. آن گاه آن مرد برخاست. سیّد با شتاب از جای برخاست و در خانه را گشود و دست او را بوسید و او را بر شتری - که در خانه خوابانده بود - سوار کرد. او رفت و سیّد با رنگ پریده بازگشت و براتی به دست من داد و گفت: این حواله ای است بر مرد صرّافی که در کوه صفاست. نزد او برو و از او آن چه در حواله است، بستان.

من آن برات را گرفتم و نزد همان مرد بردم. چون او برات را گرفت، در آن نظر کرد و آن را بوسید و گفت: برو چند تن حمال بیاور.

رفتم و چهار حمال آوردم. به قدری که آن چهار تن قوّت داشتند، پول فرانسوی آورد و آن حمال ها آن پول ها را برداشتند. پول فرانسوی پنج قران و اندی به پول عجمی بود. آن حمال ها پول ها را به منزل آوردند.

ملا زین العابدین سلماسی گوید: روزی به سراغ آن صرّاف رفتم تا از حال او با خبر شوم و ببینم حواله از چه کسی بود. نه صرّافی دیدم و نه دگانی. از فردی که آن جا بود از حال صرّاف سؤال کردم. او گفت: ما این جا هرگز صرّافی ندیده ایم و این جا فلانی می نشیند.

ملاً زین العابدین گوید: پس دانستم که این موضوع از اسرار خدا علام بود. (1) سید مردی با جلالت و هیبت بود و در راه رفتن با وقار و در سخن با هیبت. لذا در مقام پرسش از وی افراد حدود او را رعایت می کردند. مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطا - که خود فقیهی بزرگوار بود - غبار نعلین وی را به گوشه ی عمامه ی خویش پاک می کرد و بدان تبرک می جست. [رك. محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج 3، چاپ رحلی، ترجمه بحر العلوم]

بحر العلوم در مقام عبادت بنده ای خاکسار و عبدی خوار و ضعیفی بی مقدار بود. گفته اند بر دعای سیفی مواظبت خاص داشت و پس از او از روی نسخه ی دعای وی نسخه های زیادی برداشتند و در میان اختیار پخش شد.

محدث نوری در بیان احوالات سید محمد مهدی بحر العلوم چنین می نگارد:

«او کسی است که کرامتش به تواتر ثابت شده و به دیدار حضرت بقیة الله فراوان نایل گشته است و در این موضوع کسی جز سید علی بن طاووس بر او پیشی نگرفته و ما بخشی از آن دیدارها را با سندهای صحیح در کتاب "دار السلام" و "الجنة المأوی" و "التجم الثاقب" نقل کرده ایم که اگر آن ها را به تنهایی جمع کنیم خود کتابی نیکو می شود.» (2)

بحر العلوم از جمله دانشمندانی بود که در مقام هدایت خلق، تلاشی وافر داشت. وی در "ذی الکفل" - که حدود سه هزار تن یهودی در آن جا ساکن بودند - با علمای یهود مناظره کرد. به دنبال این مناظره تمام یهودیان به تدریج مسلمان شدند. بسیاری از شاگردان و معاصران سید این ماجرا را گزارش کرده اند؛ از آن جمله سید محمد جواد عاملی نگارنده کتاب "مفتاح الكرامة" را می توان نام برد. علاقه مندان می توانند بدان کتاب یا مقدمه کتاب "الفوائد الرجالية" مراجعه کنند. (3)

اساتید وی عبارت اند از: وحید محمد باقر بهبهانی (1118 - 1205)، شیخ محمد باقر ابن محمد باقر هزار جریبی (متوفای 1205)، سید حسین بن ابی القاسم جعفر موسوی خوانساری (متوفای 1191)، سید حسین بن امیر محمد ابراهیم بن محمد معصوم حسینی قزوینی (متوفای 1208)، شیخ عبد التبی قزوینی کاظمینی (متوفای 1213)،

ص: 225

1- - محدث نوری، النجم الثاقب، صص 614 - 616.

2- - میرزای حسین نوری، مستدرک الوسائل، جلد 3، چاپ رحلی، ترجمه بحر العلوم.

3- - الفوائد الرجالية، ج 1، ص 49، مقدمه.

سید عبد الباقی حسینی خاتون آبادی (متوفای 1193)، شیخ محمد مهدی فتونی عاملی (متوفای 1183)، پدرش سید مرتضی طباطبایی (متوفای 1204)، شیخ یوسف بحرانی نگارنده ی کتاب الحدائق (1107 - 1184)، شیخ محمد تقی دورقی (متوفای 1186) و سید میرزا مهدی اصفهانی ساکن در خراسان (1153 - 1217).

او شاگردان زیادی داشت از آن جمله اند: شیخ احمد نراقی (متوفای 1245)، شیخ ابو علی حائری نگارنده ی "منتهی المقال" (متوفای 1216)، شیخ أسد الله تستری نگارنده ی "المقایس" (متوفای 1234)، سید أبو القاسم جدّ نگارنده ی "الروضات الجّات" (متوفای 1240)، شیخ جعفر کبیر کاشف الغطا (متوفای 1228)، شیخ حسین نجف (متوفای 1251)، مولی زین العابدین سلماسی (متوفای 1266)، سید صدر الدین عاملی (متوفای 1263)، شیخ شمس الدین بن جمال الدین بهبهانی نگارنده ی "الحواشی" (متوفای 1248)، سید میر علی طباطبایی نگارنده ی "الریاض" (متوفای 1231)، سید عبد الله شبر (متوفای 1242)، سید محمد جواد عاملی نگارنده ی "مفتاح الکرامه" (متوفای 1226)، سید محمد مجاهد نگارنده ی "المناهل" (متوفای 1242)، شیخ محمد مهدی نراقی (متوفای 1209)، شیخ محمد ابراهیم کلباسی (متوفای 1261)، سید محمد رضا شبر (متوفای حدود 1230)، میرزا محمد اخباری (متوفای 1233)، شیخ محمد تقی اصفهانی نگارنده ی حاشیه ی بر کتاب المعالم (متوفای 1248)، شیخ میرزا حسن زنوزی، محمد رضا ازری (متوفای 1240).

گر چه سید مقام علمی والایی داشت، اما از او تألیفات زیادی به یادگار نماند. آثار مکتوب باقی مانده از وی بشمار زیر است:

کتاب "المصابیح" در عبادات و معاملات، "الدرة النجفیة"، منظومه ای در باب طهارت و نماز که بیش از دو هزار بیت است. "مشکاة الهدی"، این کتاب باز گردان "الدرة النجفیة" به نثر است و تنها کتاب طهارت آن نگاشته شده. "تحفة الکرام" در تاریخ مکه و بیت الله الحرام، "رسالة في العصیر العنبي"، "شرح باب الحقیقة و المجاز" از کتاب الوافیة اثر فاضل تونی، شرح برخی از احادیث کتاب تهذیب شیخ طوسی، "الفوائد الأصولیة"، "رسالة في تحريم

العصير الزبیبی، "رسالة في مناسك الحج والعمرة"، "رسالة في حكم قاصد الأربعة في السفر"، حاشية وشرح بر طهارت كتاب شرائع الاسلام اثر محقق حلّی، "رسالة في قواعد أحكام الشُّكوك"، "حاشية على ذخيرة الحجّة السبزواری"، "رسالة في تحقيق معنى أجمعت العصابة على تصحيح ما يصحّ عنهم"، "رسالة في انفعال ماء القليل"، "رسالة في الفرق والملل"، "رسالة في الأطعمة والأشربة"، "رسالة في تحريم الفرار من الطاعون"، "الدّرة البهیة في نظم بعض المسائل الأصولیة"، "رسالة في مناظرته لليهود"، دیوان شعر کبیر که بیش از هزار بیت دارد که اغلب آن در مدح و رثای اهل بیت علیهم السلام است. "الفوائد الرّجالیة"، "الاثنا عشریات" در مرثی، "اجتماع الامر والنهی"، "أرجوزة فی الجمل والعقود"، "أصالة البرائة" و برخی کتاب ها در آداب سیر و سلوک به زبان فارسی که به سیّد نسبت داده اند، ولی صحّت این انتساب مسلم نیست.

تقریرات درس های او توسط شاگردانش بسیار است. از آن جمله اند:

1 - تقریرات شاگرد گرانقدرش نگارنده ی مفتاح الكرامة، در فقه

2 - تقریرات شاگرد دیگرش آغا محمد علی نجفی فرزند آغا محمد باقر هزار جریبی سیّد و رای مرجعیّت دینی و مشاغل اجتماعی، کارهای عام المنفعة و صدقات جاریه ی فراوانی از خود به جای گذاشت. برخی از آن ها عبارت اند از:

1 - تعیین و تثبیت مشاعر حیح و مواقیت احرام بنا بر وجه شرعی صحیح

2 - کوشش وی برای این که مسجد کوفه را از خاک پاک پر کند و این به خاطر آسان شدن آب کشی صحن مسجد بود. نیز بنای دیوارهای و مقامات موجود در مسجد بر اساس قدیمی آن و بنا نهادن شاخص برای تعیین زوال ظهر و بنای حجره هایی برای معتکفین و دیگر کارهای عمرانی در مسجد کوفه و حوالی آن.

3 - تعیین و بنا نهادن مقام حضرت حجت علیه السلام در مسجد سهله، و بنای گنبدی از کاشی آسمانی بر آن مقام. میان جایی که سیّد برای مقام حضرت مهدی بنا نهاد و جای سابق آن بیش از ده متر اختلاف است. وی این جا را پس از تشرف به حضور حضرت بقیة الله در آن مکان گرامی معین کرد. همان تشرفی که آن را برای میرزا ابو القاسم قمی نگارنده ی کتاب القوانین نقل فرمود.

4 - تعیین قبر مختار بن ابی عبیده ثقفی در نزدیکی قبر جناب مسلم بن عقیل.

5 - تعیین و بنا نهادن مرقد حضرت هود و حضرت صالح در قبرستان وادی السلام در نجف اشرف. مکان کنونی با جای قبلی آن حدود 10 متر اختلاف دارد. سیّد فرمان داد بنای اولیه را خراب کنند و بنای تازه ای در جای جدید بنهند.

6 - تعیین و بنای مقام حضرت مهدی علیه السلام در قبرستان وادی السلام در نجف اشرف هم چنان که امروزه معروف است.

7 - بنای مئذنه صحن شریف علوی در سمت جنوب و تعمیر دیوارهای صحن و غرفه های آن. چون سیّد دید این صحن شریف خراب است، نامه ای به فتح علی شاه قاجار پادشاه وقت ایران نوشت که اموالی برای ترمیم این مراکز بفرستد. پادشاه ایران

نیز دستور سید را اجابت کرد و اموال زیادی به نجف فرستاد.

8 - تجدید بنای مسجد جامع شیخ طوسی و افزودن بر مساحت آن و افزودن مراکز لازم بر این جامع [رك. الفوائد الرجالیة، ج 1، صص 66 - 97، مقدمه]

9 - تعیین جایگاه سر مطهر امام حسین علیه السلام در مسجد الرأس واقع در رواق بالا سر حرم امیر المؤمنین علیه السلام و منع کردن مردم از پای نهادن بر آن مکان گرامی. (1) سید سال 1212 ق. در گذشت؛ پیکر او را در حرم امیر المؤمنین علیه السلام دفن کردند.

47 - علی اکبر نهاوندی، عبقری الحسان، ج 1، ص 119، س 11. به نقل از برکات حضرت ولی عصر (حکایات عبقری الحسان)، صص 226 - 227، داستان 120.

48 - همو، عبقری الحسان، ج 2، ص 80، س 16. به نقل از برکات حضرت ولی عصر (حکایات عبقری الحسان)، صص 23 - 26، داستان 3، با ویرایش ادبی مختصر.

ص: 228

1- - مشهد الإمام علي في النجف، ص 154.

- آل محبوبه، الشيخ باقر، ماضي النجف و حاضرها، مطبعة الآداب، سنة 1378 ق، بيروت - لبنان .
- ابن أثير، ابو الحسن على بن أبي الكرم محمد بن محمد بن عبد الكريم بن عبد الواحد شيباني جزري ملقب به عزّ الدين (متوفى 630)، الكامل في التاريخ، دار الكتب العربي، الطبعة السادسة، بيروت .
- ابن طاووس، سيّد على، الإقبال بالأعمال الحسنة فيما يُعمل مرة في السنة، چاپ سنگي، دار الكتب الاسلامية، قطع رحلي، تهران.
- همو، اللهوف على قتلي الطُفوف (ترجمه: آهي سوزان بر مزار شهيدان)، قطع رقي، تهران.
- همو، جمال الأسبوع، چاپ سنگي، مكتبة الداوري، قطع رقي، قم.
- همو، كشف المهجّة، (ترجمه: فانوس)، مترجم: دكتور اسد الله مبشّري، دفتر نشر فرهنگ اسلامي، تهران .
- ابن طيفور احمد بن ابي طاهر (204 - 280)، بلاغات النساء، يك جلد، انتشارات شريف رضى، قم.
- ابن نما حليّ (567 - 645)، مثير الأحزان ، يك جلد، انتشارات مدرسه امام مهدي (عليه السلام)، 1406 هجرى، قم .
- ابو مخنف ازدي، مقتل الحسين، يك جلد، منشورات المكتبة العامّة لحضرة العلامة آية الله العظمى شهاب الدين النجفي، محرم الحرام

- اربلی، بهاء الدین علی بن عیسی (متوفای 693 ق)، کشف الغمّة فی معرفة الأئمّة، دو جلدی، سال 1381 ق، مکتبة بنی هاشمی، تبریز .
- ابن المشهدی، شیخ أبو عبد الله محمد، از اعلام قرن ششم، المزار الكبير، تحقیق: جواد قیومی اصفهانی، نشر القیوم، الطبعة الاولى، رمضان المبارك 1419، تهران .
- بحر العلوم، سیّد محمد مهدی طباطبائی (1155
- 1212)، رجال السّید بحر العلوم معروف ب «الفوائد الرّجالیّة»، حَقّقه و علّه علیه: محمّد صادق بحر العلوم و حسین بحر العلوم، مکتبة الصادق، 1363 ش، تهران .
- بلاغی، صدر الدّین، قصص قرآن، انتشارات امیر کبیر، چاپ نهم، 1354 ش، تهران .
- تهرانی، احمد، ویزگی های حضرت سید الشهداء علیه السلام، هیئت قائمیّه تهران، قطع رقعی، 1364 ش، تهران.
- السّید جعفر مرتضی العاملی، خلفیات کتاب مأساة الزّهراء علیها السّلام، الطبعة الاولى، دار السّیرة، بیروت .
- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، دانشگاه تهران، سال 1351 ش، تهران .
- شمس الدین، محمّد مهدی، أنصار الحسین علیه السلام (ترجمه: شهیدان کربلا)، مترجم: هوشنگ اجاقی، قطع رقعی، نشر آفاق، چاپ: 1361 ش، تهران.
- شیخ صدوق، محمّد بن علی بن حسین، کمال الدّین و تمام التّعمة، دار الکتب الاسلامیه، قطع وزیری، دو جلدی، تهران .
- الصغیر، جلال الدّین علی، الولاية التّکوینیّة، الحقّ الطّبیعیّ للمعصوم علیه السلام، طبعة ثانية، 1419 ق
- 1998 م، دار الأعراف للدراسات، بیروت .

- الطبرسی، ابو منصور احمد بن علی بن ابی طالب (از علمای قرن ششم)، الإحتجاج، نشر المرتضی، 1403 ق، مشهد مقدّس .
- الطبری، ابو جعفر محمد بن جریر، تاریخ الطبریّ تاریخ الأمم و الملوک، دار الکتب العلمیّة، الطبعة الثانية، 1408 ق - 1988 م، بیروت .
- الطوسی، ابو جعفر محمّد بن حسن، الغیبة، مكتبة الداوری، قطع وزیری، قم.
- همو، مصباح المتهدّج، چاپ سنگی، از روی نسخه ی مؤلّف در سال 455، قطع وزیری.
- طهرانی، حاج میرزا ابو الفضل، شفاء الصّدور، تحقیق و پاورقی: سیّد علی موحد ابطحی، چاپخانه ی امیر المؤمنین، قطع وزیری، دو جلدی، چاپ سوم، مهر 1370، قم .
- عماد زاده، زندگانی سیّد الشهداء، خطّی، قطع وزیری، موجود در کتابخانه آستان قدس رضوی در مشهد مقدّس .
- قمی، عباس، مفاتیح الجنان، خطّاطی، افست مرکز معارف اسلامی، آلمان.
- کفعمی، ابراهیم، المصباح، خطّاطی، قطع وزیری، افست، قم.
- همو، البلد الامین، چاپ سنگی، قطع وزیری، قم.
- گلبرگ، إتان، کتابخانه ابن طاووس و احوال و آثار او، مترجمان: سیّد علی قرائی و رسول جعفریان، ناشر: کتابخانه آیت الله مرعشی، قم.
- مجلسی، محمّد باقر، بحار الأنوار الجامعة لِدرر أخبار الأئمّة الأطهار، دار الکتب الاسلامیة، قطع وزیری، تهران .
- همو، زاد المعاد، چاپ سنگی، قطع وزیری.
- همو، تحفة الزّائر، چاپ سنگی، تاریخ چاپ 1361 ق، قطع وزیری.
- معین، محمّد، فرهنگ فارسی، انتشارات امیر کبیر، چاپ هفتم، 1364

ش، تهران.

- نوری، میرزا حسین، الجَنَّة المأوی، دار الکتب الإسلامية، قطع وزیری، تهران.

- همو، دار السلام، انتشارات المعارف الإسلامي، قطع وزیری، چهار جلدی، قم.

- همو، النجم الثاقب، انتشارات مسجد مقدس جمکران، قطع وزیری، چاپ پنجم، پاییز 1381، شابک: 7-05-6705-964، قم.

- همو، نَفْس الرَّحْمَن فِي فِضَائِلِ سَلْمَانَ، نشر آفاق، تهران .

- معلّم، سیّد جواد، بركات حضرت ولی عصر علیه السلام، (حکایات عبقری الحسان فی أحوال مولانا صاحب الزّمان، آية الله حاج شیخ علی اکبر نهاوندی)، انتشارات تکسوار حجاز، شابک: 964-8100-8-x، چاپ اول، بهار 1382، مشهد مقدّس.

- موسوی اصفهانی، محمّد تقی، مکیال المکارم فی فوائد الدّعاء للقائم، المطبعة العلمیّة، قطع وزیری، دو جلدی، قم.

- الموسویّ الجزائريّ، السّیّد نعمة الله (1050 - 1112 ق)، نور البراهین أو أنیس الوحید فی شرح التّوحید، مؤسّسة النّشر الإسلامی التّابعة لجماعة المدرّسین، دو جلدی، قم .

- مستر هاکس، قاموس کتاب مقدّس، انتشارات اساطیر، چاپ دوم، سال 1377 شمسی، تهران .

ص: 232

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبادی - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

